



1766  
1/2



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



محمّدی - بابہ نامہ پروردگار خدای نظام المطالع محمد نظام الدین محمدی

در طبع ان نظام الدین و بنو طبع













تر نیش توجه گاشته لاجرا بکم <sup>۹۰</sup> ضرورت <sup>۹۱</sup> بیخ <sup>۹۲</sup> الخطرات <sup>۹۳</sup> این حرف میره چن در  
 که فرزندان معوی این ذره بمقدار اند از روی مهر پردی که گفته اند سیت فرزند  
 اگر چه عیب ناک است؛ و چشم پدر ز عیب پاک است؛ بحال الهی آید در درشته  
 انتظام کشیده بکشتن سعادت موسوم و کجبار فصل سوم گردانند **فصل اول**  
 صحیفه نواب سعادت انساب بزرگان و غیره ان عالی جانب **فصل دوم** مقام  
 عالم آرا با جواهر اصدقا **فصل سوم** مقام و صفات خاندان بهر با فضل و حسن فضل الله تعالی  
 با عزم و دربار و بزرگان روزگار **فصل چهارم** مقامات از جانب خود کجباب  
 بزرگان قدر دان و دوستان مهربان اگر چه بکم آنکه من صنف قد استند و در  
 تیر طعن مردم گردید ما چشم از انصاف ناظران عالی نظر آن است که بنظر توجه خط  
 نحوه اگر جایی جائی اصلاح بنظر در آید انسان از سهو خطا مبرا اند استبه بزرگ التماس  
 اصلاح فرمایند و کار بندگرم گردیده بی تامل زبان بغیب جوئی و بدگویی گشتن  
 بیت چون رود قبول همه در پرده غیب است؛ زنها کسی را نمی عیب است  
 الله ولی التوفیق بمیده از نه التحقیق **فصل اول** صحیفه نواب سعادت انساب

قبول و قبول و قبول  
 این وزن مصدع است  
 است و لغتین شین و شین  
 الله تعالی صاحب  
 است و است و است  
 توفیق و توفیق  
 ز نام در است و در  
 چه شنی که بکند  
 در لغت و در لغت  
 کردن و در اصطلاح  
 موافق گردانیدن خدا  
 امروز را بطلوب و  
 خواستش بنده و خواست  
 الله



بگو خوش بیاویز شاه شاه هزاره جرات حیدر ادب ندید خوشید جهان باطنی از مطلع

کامرائی و شادمانی و جاودانی طالع باد بالبنون الصادق بقال خان

فان غزوة القدر مہربان سلامت طرب فیض صغیفہ کبر بارکہ اے تاب آئے

مضامینش تاب افرامیرب نما از ماه تا ماهی است و شادابی جزایر نکات

زنگنه بزرگ آب کوهر کجای خلجی از دور آباد مرآت به نسبت با همی مراتب در است  
کجای در محاوره فارس گویند تا به نفع جزای آنکه در مرتبه ۲ است

سعی کرده باشی نشاط و اشتیاق کثیر و مراتب انبساط را دو بالار دانی  
باصحیح بعضی قلمایه بدان باشی و کار کنی ۱۲ اربابان

بیت چشم جو بنامه توافق دیک در یاد دیرال نشاط رودادیک ظهور این مراتب  
برای نثر ۱۲

وخواه در نظر قصه دیگری غریب این را لا توجیه است و استبعاد این خبر در

راحت اشمال الرب جميع احبابي صداقت انما على الخصوص بان عالى قدر عالى بوجه

کہ بتوجہ غالب ہمہ جاوہر حال رونق بخش محفل حال اند مبارک و سیالیوں و مقدمہ

انفال نور افزونی را داماد با سببی در آله الامجاد بواب مصلحت

مردی بجا اسبها تعداد سده بیست و نهم را می بایستی میماند

بہترین سیئہ گردن بنانا یہاں پر دیکھ کر یہ معلوم ہو جائے گا کہ یہ سیئہ گردن

الحبيب لفتني ففت

وَلَا تَقْرَأُ الْكِتَابَ  
مِنْ شَرِّهِ

۱۴۴۰ هجری قمری  
روز بیستم

و بیوقوف و خوبی در خستند  
از دست و پشیمان

وېب سايټ: [www.iranicaonline.org](http://www.iranicaonline.org)

۵۶  
 کتاب معنی  
 معنی و معنی

دو ماہ کی عمر تک

۱۲ غیاث اللغات  
و بیغنی کربسی  
الضم

۵۵ نکته

کرم پزین زمین  
نیک و لطیف نکات

اختصاصات



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و تو ای حبیب طمان ادانی و اعلی را بکلیستی مساوی مرادات عقلی و خیالی مملو نموده رو

مجموعه زبان عالم و علمیان را بسبب شوق و اشتیاق علی بن ابی طالب و دعای آن

عَلَامَ اقْبَالِ الْفَتْحِ الْإِسْلَامِ كَهَبِ فِتْنَةِ الْفُتُوحِ حَبِ الْبَابِ الْمُنْأَمَانِ بِرَبِّهِ

خمس کشته خبر قضا از حرم در بایزکات خست فطمت طاعت معنی ارمیا

الاعمال باللسان و بالقلوب و بالاموال و بالاجسام و بالافعال و بالاقوال و بالادب و بالاحسان و بالانوار و بالانوار و بالانوار

[illegible][illegible]

بدست درخت سیم طلب بند اورہ را سید ہوس سطران ندی

عجائبت بی نهایت حضرت عترة البصائر کو مناسبت لوایت علم رسید  
تقدیر ۱۲۵۰

ترد که نوا عاری دیند این کجاردانگ عدوی شش زمان نکد است پسر دلاور  
پنجه و نشان ۱۲

در سرکش دوش کرد جدا غم و خیره مران زیر آسمان ننگ داشت بلسان کوی  
 خود یندان ۱۲

هر جا ملان بیا افتند بطبع کجمنشان نام عظم و شان نگذاشت پرخاک کرد





و اولی آنجا منعقد ساخته بسجده سجده نمائید و در آنجا بگوئید یا ایها  
 جمع از هر بخش روشن ۱۲  
 و او در دایره یکدیر از چاشنی نعمت و دیدار الی یوم القدر شیرین کام و میاب  
 دارا و بمنه و کرمه قطعه بی شادی که از بسجده شش عشرت پدید آید از زنگ کلف  
 ماه و دوف خورشید رکعت یا در قاضی به زرش زهره یا آهنگ لخواه و او متعال  
 این جشن نجسته فال امبارک بهایون و مقدمه الجیش عیشهای روز افزون که اند  
 بالنون و الصاد فصل دوم رقایم رای عالم آرا با حبا و اصدقا  
 بجناب نواب سعادت الله خان قبله درویشان سلامت  
 ده شمع از پرتو فروغ شمع طایق سپهر عالی اساس شست پاستور در ابعاد نور  
 بر صفت عموده در شش جهت بهم نیکو نور بخش حرج چهارم علم تواند که دید دوش  
 کبری شنبه کلمه ارادت این یک نام مضمون عقیدت را نور سعادت بخشید  
 بیت چو شمع سعادت چراغ بود مرا در دو عالم چراغ بود در آرا این  
 عطیه نور پیراجین نیاز را بفروغ تسلیم منور گردانید و روشنی شمع ثانی  
 شمع پیر و انگلی نور اجابت به محفل ملائعالی رسانید قطعه تا بود از روشنی مهر و

سطح دار با فتح خاص  
 نامه خط شریعی و کسب  
 در یکی کردن از غایت دم  
 طه و داد و دوستی  
 دانش و مایه با فتح  
 و خوشی از غایت  
 سحر این کتب و مشغول  
 صنعت نیستی الاعداد  
 ستاره ای با کسب  
 است از صفی با فتح  
 اسم از صفی و محول  
 یعنی از صفی و محول  
 عوان چنانست که اول  
 اسباب را فرزند دین  
 میدان یکدین و دین  
 ریاضت عرفانی و دین  
 آنها جادوی شده لاغر  
 میشود و دین و دین  
 مضمون مدائن و حکایت  
 ۱۲ غیبات

روز و شب آرايش بنم سما از مه و مهربان تو باد شب و روز صبا

محقق فیض کرم والصفات پر روش آراستہ پر ضیا پر زیادہ جزو عرض کرنا شروع کیا۔

چیتوڑ خاندینو اب مبارز خان اعرض ہرہ اندوزان حضور کرامت گنجور

نواب مستطاب تفضل نایب میرسانند در ساعتی که خلعت سعادت و دربر سعادت

بو و قرآن السعیدین در اعلائی ملوای میمنت مزوئه راحت بخش حسین سرانجام

یا فتن جیش طوی صاحبزاده عالی قدر بلند اقبال سامعه افروز بندگان خدا

استمال کرده کلبه آرزوی عالم و عالمیان را باز نماند انبساط طراوت تازه  
 ز باغ غنچه خندان

نخستین مرتبه امن جهان و جهانیان را بر ریج اول نشاء گردانید بمقتضای احوال  
بمقتضای جهان و جهانیان را گردانید که میان و دامن را غایت

عقیدت بذریعہ گزارش کوششات ارادت سمات بتقدیم مرآت منیت این حشر

سرایا میمنت که بفضل او تعالی شانه مقدّمه عیسیا و خواجہ بندگان جناب

باد پر داخت و دسته و دسته کلهای سیم مبارکباد این نویی طرب بنیاد  
 فاعل کتاب ۱۲

زینت افراى فرقى عبوديت و مباحث بيت سر ارم سرودار شك گلشن  
 مکتب فاعل کاتب ۱۲ محبتی بی نام باشد اب

ز بسکه چیرم و بر بنر زوم کل تسلیم زیاده حد و بندید ظلال افضان جاوداکیه

صلوات  
 منتهی در مدخل مطهر  
 یک جا نشاندند در کوچه بسیار  
 جلوه گرفت کوچه بسیار  
 سوادش شش بجای از بنیاد  
 شش طوی بنیم طاروداد  
 غیر موقوفه که علت خیر  
 طاعت و سکون واد  
 در کون دلی را گویند  
 در اصل تباری فرشت  
 است و تباری بی بلا  
 بلکه در اندام غایت  
 بنفسم او معروف تباری  
 و می گویند آب  
 مصحح نامه  
 این بیت شرط و  
 مصحح اول جای آن  
 و این مستند ۱۲

کسب مفارق فدویان را رخ باد بنوب باقر علی خان طراوت بخش <sup>الکسب</sup>  
 لطف احسان است ز کین نامه غایت شمامه عالی باد الی نارنج و ترنج که در حب <sup>الکسب</sup>  
 آب و رنگش نارنج مهر و ترنج ماه شکسته رنگی انگشت نماتواند بود در زمان <sup>الکسب</sup>  
 نشان ورود فیض بود فرمود و بخواه صدقت میرت را نهال امتیاز و <sup>الکسب</sup>  
 انبساط نمود و در از این عطای تفضل انما نرا ان کلهای نیاز به دست <sup>الکسب</sup>  
 حقیقت از شاخسار اداوت چیده به قدیم مراسم آداب ارجب لاد اید وخت <sup>الکسب</sup>  
 و نخل ملک عبودیت سلک را با باری دعا که بین عمر شجر فدویت است <sup>الکسب</sup>  
 ساخت الهی تا باغ زمین و حدیقه آسمان از طراوت و نمازگی ترنج و نارنج همیشه <sup>الکسب</sup>  
 بهار ماه و چو رشید مهر سبز و شاداب است گلزار اقبال آن بهار پیری کلین فضل <sup>الکسب</sup>  
 بر شحات سحاب الطاف ایزد متعال شکفته و بارور باد به قمر لباشان <sup>الکسب</sup>  
 خالص صاحب کرم فرمای مهر با سادات حرفی از داستان اشتیاق و الاطابق و لفظی از <sup>الکسب</sup>  
 کتاب فراق بطاقت ستانی طاق بدست یاری قلم بصفحه کمر بصورت پذیر <sup>الکسب</sup>  
 کرد ایند و معنی شکسته بنی خشک حواله نمودن است مصرع پای چوبین رنگبا <sup>الکسب</sup>

سجده چاله و خفت منور  
 نورسته و خفته کباب  
 مجاز است از غایت  
 سطره آقا کلیم اولی  
 سطره آقا کلیم اولی  
 نوافاتی کسی نیست بافتن  
 و بیغی افزون شدن و  
 بانی کار و بیغی در کرم بیغی  
 به و عیون که بیغی است  
 "غایت" شکر قول  
 کسب لفظ و کسب  
 بیغی سخن سر و کما از  
 سبای "غایت"  
 به با کما و بیغی  
 باری کارن را با کما و  
 بخند و بلند شوند و  
 جان بر راه و در کباب

عوضه آتش ز کجایند و الحمد لله که درین ایام مسرت السام و پرو و غایت محقق طفت  
 مملو الطاف قدیم بیاد داده بهصور استیجاب صحتهای راحت انما به مضمون دلنشین  
 مصرع بود میرچین طائوس را برشته دیدن پای دل و دیده مالوفی گردیده خط  
 حضور اسرار و از بند الم بهاروت نجات بخشیده زیاده از آنچه بشر حقان پرداخت  
 مسرور و منبسط خست مصرع چنان خورسند کردیم که پندارم ترا دیدم پر پروانه مطابقت  
 مطابق مرسوله سابقه سابق ازین ابلاغ یافته و پروانه جوهری باز از احاطه  
 صداقت اسان بنکرز اس شده موی الیه روانه خدمت نموده باشد انشاء الله العزیز  
 مقدمه زرباز گردانیدن نیز غفر فی الفصال فی یاه ایما نیکه در باب اراده توبه خا  
 باین سمت ششای قلم توبه رقم شده بود و نیز از ان ابواب نشاط بدول دوستی منزل کشود  
 تلمیذ این آرزوی نامتسا مستغای الهای محبت انما است و دیده شدت انتظار  
 دیده و مبدم زبانی حال این ترانه تما انشمال لغمه میر است صحت گرم من و آن  
 بت مسرت بهم چه تما شاست اگر زود دید دست بهم و اسب متعال برحق حسب  
 آرزو میر آرزو زیاده چه بر بکار دو جز تمنای میدینا که انشاندار و بغال بخان

لحمی صحتی  
 ششوی با است  
 یاد است در زبان  
 صحت با لیلی  
 است  
 به پروانه  
 به خطا کار  
 به عمل و توفیق  
 پروانه نجات  
 آن دوین توفیق  
 خادسی دانند  
 است خا کار  
 که غفلت  
 است هم و آن  
 که آند توفیق

ہر چیز در ہرستان لفظ و عبارت تک و دو نمود و بیدائی ناپیدائی شبیه  
و استعارات را بکام تمام نمود و مضمون و حرفی کہ از کتاب اشتیاق خواست

سہارا راحت خان صاحب بسیار مہربان صاحب قدردان سلمہ الرحمان بلوچ

بیان تواند آورد دست ندوچار بیان این معنی بدل از دیگر بوجدان ضمیر  
ای شست و در صحت ۱۲ در یافت ۱۲

رامت تحفہ نگداشت درویشوں میں یوں کیجیے کہ مل جل جاتی ہے  
جانیویری جی کی بات پر دروغ نیت صحیفہ مسرت آنور مضمین میں یہ لکھا ہے

تفصیل تصدیق کہ بسبب برسات در راه روداده اگر چه نظر حصول  
روداد اولی که کانال است

مردہ صحت عافیت باعث الحینان خاطر منظرِ خارِ فرحتِ انا کر دیدن

یاد احتیاط حضور پانسرورم مہاجرت را بشورش آوردہ نشد شوق

دو بالاکردانید میت رسید نامه و افرو داد اضطراب را بحیرت و فسون داشت

ابست خواب مراد و ابست متعال بخیریت و اقبال بمنزل مقصود درساند که نزد

[illegible]

پہا جی اور لکھنؤ کے راجہ کے درمیان



وَقَفِّيْ صَوْرَتِ بِنْدَكُم بِمَعَاوِيَةَ بِأَسْعَادٍ وَزُرْمٍ نَبْسًا طَارًا وَفَقِيْ كُنْزٍ بِحَبِيبٍ عَوْرًا

بسرعت شاید این اُفت را بر منصف ظهوره گردانند زاده آنچه نوی

شوق است و بس اند محکم انما کتم بمبار ز خان عرض داشت فدای

صمیمی و کنیزی را یاد آید ابعبودیت را وسیله بار یافتن در نگاه ضمیر است تجمیر

کتابخانه مافق ۱۲

غالب نواب افضل مآب خداوند قدوس کیشان خدیگان صدق و ابرارین

نظرة العالمی مہر ساندکے صبا چرو مسافر وظایف و دعا یی اعتلا لہوای دولت ابد

تہا بمقتضای خلوص عبودیت نوع انزادیت محبوبہ در حق تعالیٰ ہمہ بالہر مشا

در بعضی کتب موسیقی از جبارت بود برقی تصویر نموده اند

در حصول سعادت و این اسعال و در وجوب لذت و تمتع و در این مدارج اجابت

دانه در این سرور و نواز شنامه نامی سر بلند می بخش غلت هر چند

تغای و نام این نوازش مقتضای ادب نیست لیکن نظر بر عطای افتخار

گاه بر شحات ملک غایت مسک نور و فضل و کرم میشده باشد

ن بدو نوازی است از راه صدق ارادت چند تپان بهنگی می‌میرد

[illegible]

اسپند طبع عالی السید است ارسال حضور فاضل النور محمد مصرع کر قبول افتد  
ای صفحہ ۱۲

ای فقی و حمید ۱۲۵

عزیز و شرف پناہی الخان خانان صاحب مشفق مہربان سلامت زبان قلم و قلم زبان

یک قلم بر یک تصویر آنه دار تحمیل اند که تبر قلم شاید اشتیاق بر دانه آیه الام قر  
ای نموده ای ظاهر کند ۱۳۵۰

ای مانند ۱۳ ای ظاهر کنند ۱۳۵

را بیان نمازند و میگویند لوی تحصیل حاصل برده اخص است مصرع چون تولی  
ای خداوند استقامت ۱۲

ای مشداید

در دامن با تو چه گفتن دارم و در نظر مقدره تائی خود را بجم عالم مراتب عالم

ای الام فراق ۱۲

انکار علم ساختن که گفته اند و ما جوین توئیم من بگویم بهترین توئیم میانه

چشم ۱۱

برہم بھوشن جی کہیں سوویت ہی طاقت نامیدہ نہیں بلکہ پہلی بار ان کی پہلی

۱۲/۱۵

و جہاں فی البدیہہ ان تمام والد است مشرقیہ فضل او تعالیٰ تائید باشد کہ حاج

1919

دوری هموری از میان برداشته دیده آرزو پست بقصورت ضمیر صداقت تجسم

4

روشنای کشور بهر منی دایمی وارد آنه تقریباً منجیب بغا ایلان خان صاحب

که کمترین سلامت و روزنامه غمزدای نیکسار طوف عجزی و غمزدای طالع غمزد و

سبحان الله حکمت کامله حکیم کامل اگر بصورت اختیار و اضطراری را در میان بر دهم و

نمی نمود انسان ضعیف که در اربعین کج میزد و زبانش سحاب شادی را بر غلظت

*[Handwritten signature]*

۴۲  
 بنیت دامن اجابت  
 کند معاشان  
 آدم علیه السلام  
 که چون فرشتگان  
 سجده نمودند  
 خاک باران نمودند  
 بارید و یک نمودند  
 خوشی و شادی  
 در بهشت و دنیا  
 و بهشت و دنیا  
 که از آن  
 که از آن

از نجوم نجوم چنان می آسود و اگر سرشته نارد و پود تعلق سلسله غفلت بر پای  
سرشنگان اوی اندوه می گذشت شداید مصایب مصاعب بنای اتمام علم را  
از جاسد است پست که هاندی در پشم آدمی پس فادی در خرابی و کوی ایز  
ای ویران میکرد ۱۲  
جهان ویران شدی اندر زمان هر صبا بیرون ی از مردمان پست رستن  
این عالم ای جان غفلت است پریشاری این جهان از افت است بای حال چه گاه  
که درین کارگاه نایا یاد املت اقامت داده اند لکن در ایام حیات مستعار  
پشتانی به از سر که چینی است پست خوش باش جهان تنگ کن بر دل خویش کن  
خور وین غم قصاص کرد کم و بیش با قضای اتحاد معنوی آن مهر بار در رنج و حزن  
شریک غالب خود میداند چون به وجه باطن را امت موطن الحان به نسبت سابلو  
صورت انبساط در آنست خاطر غالب می بیند ترصد که مخالف گذشته حال خمیر  
نیز چنین حال استیلا داشته باشد زیاد چه زنگار و دیار و مواصلت سر پایست  
له بهائی نذر و بغالب خان خان صاحب سر پایا کمال او کردم مستاور و دنامه  
اسمی یاد از شفقت و مهربانی قدیم در دوا دمازم باید آور بیای آن یاد فرما

مکتب عالم  
نارنجی و خول و عود  
که در جسد نایا نایا نایا  
مکتب دینی و دنیوی و عین و عکس  
خلق و جهان را گویند در این مکتب  
نمک داشت خمیر و عین و عکس  
شیرت و مصلحت آن سکه  
مصلحت آن را اگر اطفال امور  
دنیوی با غفلت غفلت است  
مکتب رستن بزم اول و ثانی  
مخارج و کونیه عین غفلت  
این جهان را بمنزله کسوت است  
که بآن می آید این مکتب  
جهان تنگ کن به غفلت  
و اندوه مین و پیران خاطر





و نکات رنگین بخت انگینش بموجب ایامی مسرت انچه زبان نور خان طلبت  
 ای سخنان خوب در خوب<sup>۱۲</sup>  
 اسامعه فرور کردیده بتصور همکامی کرامی بهدوش شاه انبساط ساخت  
 خوشدل کند خیال بخران کشیده را آتش گل است دیده گلشن ندیده را بهر چه دوی  
 ضروری بهم زن شیرازه صبر کل است لیکن نصیحت تو معیت معاوت خاطر  
 بهر جور شاقی را بهم آغوش شاد بستی دار و در صورت طوبی معنی از فضل تعالی  
 امید قوی است که غمخیزان او دیده را از شکنجه منت کشی نامه و پیام برادر که چنان  
 امتداد ایام سفر می بود نظر بر رفع کلفت تنهایی پیش از ورود نامه نامی  
 در روزی<sup>۱۳</sup> ای سفر کاتب<sup>۱۴</sup>  
 تکلیف تشریف فرمائی می نمود با لعل خاطر جمع عزیز مصر قامت بوده هرگز  
 غم این سمت نمایند و غم دور بارانش محفل اسایش تهنه فرمایند بیت شوم  
 باش که ما خوی بهر آن کردیم بهر خود دشوار بر تو آسان کردیم از یاده هر چه از  
 شوق دیدنهایم در آیدیم است العاقبه بالعاقبه بقدر کبابش خان بدلت  
 که دید تنوعات احوال و تماشای شیرنگی روزگار شعله باز که دمی گلشن وصال را  
 به رنگ تازه می بخشید روزمانی آتش افروز گلشن فراق میکرد و خاطر لرزه که در آید  
<sup>۱۲</sup> ای تغییرات <sup>۱۳</sup> ای غمخیزان <sup>۱۴</sup> ای غمخیزان

لغات کلمات کج  
 است و بضم  
 بضم از دوران  
 جمع است از  
 شش بضم  
 و کون فاعله  
 فوقانی بضم  
 و درشت فاعله  
 و با بضم  
 که درت و درج  
 و انچه باین  
 معنی عربی است  
 ای غایت  
 بضم  
 و نوع از آن  
 و بضم







طاق سبب خاطر مازک ترست از شیشه میدانی تو هم؟ تا توانی آمدن ای  
 شوق سنگین دل بیا؛ حسب الامر باب <sup>در دربار کردانیدن از عابد خان کجا</sup>  
 نواب قدردان عبدالنبی خان بهادر مرقوم گردید و خوبهای خان عالیشان عفو علی خان  
 از نوشته سامی بقیین انجامید بعد تشریف آوردن گرامی فکری که باید نظیر  
 خواهد شتافت بالفعل در باب اجرای سبب دی خان مذکور بهادر و غیره منصوص  
 نگارش یافت ایام جمعیت بکام و توسن مرام رام باد بهر قولباش خان  
 افزای من بهوشن صهبای شوق سلامت امر و سیر باغ نوبهار تجویر عمارت تازه  
 بطراحی آن بختبستان التفات مرکوز خاطر بود لایزال از عزم عبدالعزیز  
 بالفتح و قدید اشتیاق در طرح بجمع قایم کردن بنای مکان و نمونه عمارت  
 جدید را عازم گردانیدیم نمود که در لایحه یا مشتاقان کرد و دمو می الیه دولتخانه  
 خبر تشریف داشتن در تیری رسانید نظر به جمعیت اسباب عیش آنمقدومه بیشتر  
 معرکه رنگین صحت از آنجا مجوز حرکت نشد بعد ورود سامی صحیفه سابق در باغ مذکور  
 تاب تنهایی بنیاد و ده مصلح گردید تا شام با وجود شدت سرما چشم راه بسیر  
 بهر گرمی صهبای اشتیاق بگلشن باغ می پرداخت و هر دم زبان آینه را باز

ترانه دلنواز مثنوی میساخت بیت مجلس <sup>بدره</sup> بختیاری بنوا باده میباید ای مرودیده <sup>بدره</sup>

من جای تو خالی است اگر چه سیراموز باده بیانی آن ساقی نرم نشاط منحص <sup>تانه گوینده</sup>

صحبت این سباط بود لیکن تصور گلکشت کشتن همی می روحانی آن نازده کلستان <sup>مرا از آن بگریز حقیقت شراب خوری ۱۲ محبت</sup>

وداد دل اتحاد منزل را نهال خرمی می نمود بیت باغ بنیو کد شمیم داغ داغ <sup>بدره</sup>

خیال ویتو کردیم و باغبان شمیم بعد رسیدن مخلص خانه وقت شب مفاد و فضا <sup>دخست موزون نورسته و نوشتانده ۱۲ ب</sup>

متضمن روجه عدم توجه با وجود تصمیم اراده و اراده ایفا عده امروز فردا و رود <sup>لیسیر چه عتبه چه لیبر ۱۲</sup>

بجیت آموذ فرمود نوشته شوق را دو بال نمود بیت چون نامه ات رسید بدم شوم

زدست و در بخودی مگر نبر این نوشته آتمای دیدن باز یاده از انست که به کارش <sup>بدره</sup>

و کارش در آید یقین که صبح تلافی تغافل امروز ظهور خواهد کرد زیاده شوق است ایام <sup>بدره</sup>

جمعیت بکام و باده آرام بکام باد بقدر باش خان <sup>بدره</sup>

مشتاق از شکنج شد اید فراق یعنی نکارین صحیفه بدل فریبی طاق مرقوم قلم طفت <sup>بدره</sup>

رقم خان صاحب سراپا اشتقاق منتهی مجموعه افاق فیرست جوده حسن حلاق غریز <sup>بدره</sup>

مهر دلباشی افاقی که مفرمای یکرنگان مشتاقان سلسله الرحمان که تمنا ره شاید امید <sup>بدره</sup>



موصلت لواب مستطاب عبدالنبی خان بهادر به تقریب نخست به صورت ادایام  
 ای بای ۱۲ ای سبب بقول ۱۳  
 مهاجرت دل مشتاق را مبتلای اضطراب گردانید و العطا یا زود از مقدمات  
 ای آرزو شده و در رخ انداخته شده ۱۲  
 فراغ بخشیده عمان غرمت باین سمت معطوف گرداند و مستظان مهر را به کام  
 رساند حسب ایامی کرامی در باب اجاره دیها جاگیر بر سنک و کرارش یافت  
 بے اجازت برادر خود و بعرضه اجابت شتافت و کیل مار پیشت در ارکات  
 ای قبول کرده ۱۲  
 ایند به پیشت مذکور نگارش نمود که بروقی معمول قبول نماید و مقرر گردانید که زر  
 ای کاتبه ۱۲ ای اجاره دیها ۱۳  
 موافق اقساط و کیل ام در اینجا رساند غالب که پیشت مرقوم مطابق ترقیم بعمل  
 زیاده جز شوق چه بر نگارد به قول باش خان خا صاحب سراپا اشفاق عمریه  
 و لهامی شاق سلامت استیلائی تمنای موصلت سر ایا مست نه بدرجه ایست که شطری  
 ازان بدستیری قلم و زبان در ظرف حرف تواند گنجید و شدت اشتیاق رولو  
 ۱۱ دوم ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰  
 پذیرد بزم محبت و موافق فیض سہات نه بجدی است که خرد نکته سنج شمع ازان  
 عمیران بیان تواند سنجید <sup>۵۲</sup> شرح سوز دلکن کا ر قلم نیست بلی پای چوبین  
 ز کجا عرصه آتش ز کجا شہادت <sup>۵۳</sup> دلها صدقت تمام که بصورت دو آئینه مصفا

و بروی یکدیگر عکسند ریاضی الضمیر مخاطب مخاطب پذیرایم اند و ربیان این معنی  
 به دل زدیکانی است <sup>در این معنی</sup> <sup>صفت مخاطب فقط ۱۲</sup> <sup>دل پیش تست صورت احوال از و سیرش تا شرح</sup> <sup>خبر مستر ۱۳</sup> <sup>سراغی ۱۴</sup> <sup>خارجی آن مقصد است ۱۵</sup> <sup>استیاق کما بی بیان کند به بدرقه افضل از و متعال تا حال خیریت و اقبال و نوبت</sup>  
 استیاق کما بی بیان کند به بدرقه افضل از و متعال تا حال خیریت و اقبال و نوبت  
 بخش محال جاگیر شده باشند در سر انجام امور ضروری و نوعی تاکید بکار رود که از هم  
 ای هم نود و نواغ دست دید و پیش از انقضای ایام و عده غمان توبه بانیصوب <sup>انطباق</sup>  
 باید تا دل دیده مشتاقان مجبور بنور سرور حضور الطاف کنج منور و سرور کرد دریا  
 ای اختر سعد برین مقصود بیاید با بخت خوش طالع مسعود بیاید این حرف طلب  
 از زبان قلم است <sup>بجمله ۱۲</sup> <sup>ناراضی است ۱۳</sup> <sup>در این معنی ۱۴</sup> <sup>دل میطلبد تا بیاید تا ظهور این تمام از احوال نخست</sup>  
 مال خود و اطوار خرد و بزرگ آن دیار و صورت سر انجام کارانیکه باعث ظهور افتراق  
 پراضطرار گردیده اطلاع فرما باشند که در بزم تنهایی غیر ازین وسیله تسلی خاطر منتظر  
 متصوریت با جمعیت بدم بجام و نوشن آرام باد بقدر <sup>بجای آن و به اختیار دیگران ۱۲ غناش</sup> <sup>ای شرا ۱۳</sup> <sup>نامد</sup> <sup>بسیار مهر بر این صاحب غایت نشان سلامت بعد مدت ممتد ورود التفات</sup>  
 غایت آموید از الطاف قدیم داده گلشن انبساط را تازگی تازه که است نمود

و بر احوال مجاور معانی و مضامین دلپذیر مطلع فرمود نمیداند که از شدت حرارت  
 فراق بر طراز و یا حدیث اشتیاق را بیان سازد بهر حال مصرع دانا نهان و گاه  
 شاید حال است که بگوید بهر چی مسرت بنیاد دمی نمیکرد و دو ساعتی به سعی در فکر انداخته  
<sup>گواه ۱۳</sup> حجب مهاجرت که بفضل الهی عنقریب بآئین دلخواه صورت می بندد بصر نمی و در چند گاه  
<sup>ای انداخته حجب مهاجرت ۱۴</sup> معنی الامر بر مبنای باوقایع با بصورت توجه نوان ظلم الملک بجانب هندوستان  
 جلوه گرفته موجب وقوع تعویق در ظهور تاج خدمت گذاری که دیده الایا حال از بنده  
 منت کشی را سلاجات بعرضه ظهور و میر سید از آنجا که سبب کار موقوف بوقت است  
 که چون وقت رسید خواهی از بند را بنده کنعان را در صد که خیر طلب را بوجهی مقصود  
 بتوجه باطن بفقده موطن اعانت فرما باشند که نتیجه سعی عبادت بر منصفه شهبود شاد  
 و دیده در دوری دیده علی اگر <sup>۱۵</sup> سپهر مهر از بند المجدایی برائی یابد  
 اگر دیار موافق زبان می سازند فلک بیک تنها چه میتواند کرد از راه بی تکلفی  
 و شال که با اعتقاد این حجب بیک رنگ قماش قابلیت ارسال داشت مثلاً لاله  
 ارسال داشت و منت بر سر و دو رخ داشت یقین که بدست یاری پسند طبع  
<sup>جز بمحض جوهر و صفت ۱۶ غایت</sup>

پسند علم هر بزمی خواهد فرشت الله معکم اینها کتم بقبر لیا بن خان صاحب

مهربان جناب سلا از شایده اشتیاق موصلت هر ایابحت که بوجه در طرف

حرف کنی این چنین نیست هر چند بسیار نویسد کم است <sup>بیت</sup> قصه شوق را که مختصر

خواهم نوشت بیشتر از پیشتر خواهم نوشت الله العزیز در حالت شدت انتظار

ساعتی صحیفه دست با دست تقیم قیام نواب علی آقا باب اند فاع بعضی

و هر که می بیند نیست و تقوین نام اختیار کرد اندیش از نظر کم منظر است بخیر و بد

صدقت منش و در در آن آموذ نمود و مطالعه مضامین طرب آفتش انسا و در لخوا عطا

فرمود بهین فضال از و متعال که شامل حال فحش شمال است اکثر اوقات بکده در مجله

و به حال صفا ذاتی آن بتجمع صفات کمال وجود پسند مذکور محض است منزل

و در فی از آن مقوله که مرقوم قلم تو در قلم بود و منظور خاطر عا طریقت اندک از اندیش

مر تو به تحصیل حاصل مناسبت است موقوف نمود خبر نهضت آیات نصرت سمات

به بالا که هات دولت سامعه لامعه دریافته باشد بفضل الهی امید نوی که عتقه

محض اتحاد و پیغمبری که امی رونق تازه گیر و مجالست روحانی رنگ مکالمه زبانی پذیر

ساعتی بعد از آنکه در این  
بیت محض نظر کرد و در شوق  
است مصراع عالی است  
و مصراع عالی در این مقدم  
بیت از پیشتر بجهت و بجهت  
نویسد کم است مهربان  
نقش و خط و قلم است  
و معنی که در این بیت  
فاجعه است که در این  
مجموعه قوت در روشنی  
که در این صوت و در این  
بافت حاصل شود و در این  
روشنی در خنده صفت  
آن پس صفات که بگو  
سامعه بواسطه حرف از  
باشد یعنی نهضت آیات  
دولت از این ملامت و در این  
باشد امی و در این  
شماره سیده از از قوت  
شعاع دولت حاصل  
شد باشد





میرفت تکلیف بشرف شریف بعرضه ظهور می شتافت <sup>در بیان حال و کار فرمودن کس را</sup> مصرع تمام در دل او دیده شد  
بهر حال ماضع اندر فو خیر و ملکیت سر کارا حال رسید بلکه خبر روانه شدنش الحال رسید  
و اطلاع رسانیش موجب رفع احتمال فراموشی فراموشی خاطر است گردید و کردار  
محبت منزلت بار و قوتی در صد و در می صحیف تصور کم تو چو بیار بر خود چو بیج  
هر چند که غیرت محبت بار منت نامه و پیام بر نمی ناید لیکن در ایام مهاجرت که آتش شوق  
بیشینه اشتغال دارد و سبب تسلی غیر از تاج کلک عطف است که مقصود نیست اگرگاه که  
باین معجون القات قانون مسیحا بی کار دارد می گویاست بقدر لباش خان خا  
منشوق میرا که مفری دوستان مستاجد بدید غایت نامه عطف طر از متضمن  
شکایت نارسانی غایت نیاز و رود انبساط امور و معزز و مسرور فرموده است  
ز شوق و شرو پیش کشد اشتم کفر عجب عجب که ایاد دوستان آمدند درین ایام هجرت  
جان که آنکه نصیب بعدا با و کا بی اتفاق نیفتاد که بعد صد و در می صحنه در رفتم  
جو البش تقاعدی راه یافته باشد نارسانی نامه بر آن را چه علاج بهر حال خط نیست که بیا  
مسرت بنیاد و تمنای حصی دولت بگذرد و بیت دمی غایت از پیش چشم

۱۵۰  
بجای نایب  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵۴۰  
۵۴۱  
۵۴۲  
۵۴۳  
۵۴۴  
۵۴۵  
۵۴۶  
۵۴۷  
۵۴۸  
۵۴۹  
۵۵۰  
۵۵۱  
۵۵۲  
۵۵۳  
۵۵۴  
۵۵۵  
۵۵۶  
۵۵۷  
۵۵۸  
۵۵۹  
۵۶۰  
۵۶۱  
۵۶۲  
۵۶۳  
۵۶۴  
۵۶۵  
۵۶۶  
۵۶۷  
۵۶۸  
۵۶۹  
۵۷۰  
۵۷۱  
۵۷۲  
۵۷۳  
۵۷۴  
۵۷۵  
۵۷۶  
۵۷۷  
۵۷۸  
۵۷۹  
۵۸۰  
۵۸۱  
۵۸۲  
۵۸۳  
۵۸۴  
۵۸۵  
۵۸۶  
۵۸۷  
۵۸۸  
۵۸۹  
۵۹۰  
۵۹۱  
۵۹۲  
۵۹۳  
۵۹۴  
۵۹۵  
۵۹۶  
۵۹۷  
۵۹۸  
۵۹۹  
۶۰۰  
۶۰۱  
۶۰۲  
۶۰۳  
۶۰۴  
۶۰۵  
۶۰۶  
۶۰۷  
۶۰۸  
۶۰۹  
۶۱۰  
۶۱۱  
۶۱۲  
۶۱۳  
۶۱۴  
۶۱۵  
۶۱۶  
۶۱۷  
۶۱۸  
۶۱۹  
۶۲۰  
۶۲۱  
۶۲۲  
۶۲۳  
۶۲۴  
۶۲۵  
۶۲۶  
۶۲۷  
۶۲۸  
۶۲۹  
۶۳۰  
۶۳۱  
۶۳۲  
۶۳۳  
۶۳۴  
۶۳۵  
۶۳۶  
۶۳۷  
۶۳۸  
۶۳۹  
۶۴۰  
۶۴۱  
۶۴۲  
۶۴۳  
۶۴۴  
۶۴۵  
۶۴۶  
۶۴۷  
۶۴۸  
۶۴۹  
۶۵۰  
۶۵۱  
۶۵۲  
۶۵۳  
۶۵۴  
۶۵۵  
۶۵۶  
۶۵۷  
۶۵۸  
۶۵۹  
۶۶۰  
۶۶۱  
۶۶۲  
۶۶۳  
۶۶۴  
۶۶۵  
۶۶۶  
۶۶۷  
۶۶۸  
۶۶۹  
۶۷۰  
۶۷۱  
۶۷۲  
۶۷۳  
۶۷۴  
۶۷۵  
۶۷۶  
۶۷۷  
۶۷۸  
۶۷۹  
۶۸۰  
۶۸۱  
۶۸۲  
۶۸۳  
۶۸۴  
۶۸۵  
۶۸۶  
۶۸۷  
۶۸۸  
۶۸۹  
۶۹۰  
۶۹۱  
۶۹۲  
۶۹۳  
۶۹۴  
۶۹۵  
۶۹۶  
۶۹۷  
۶۹۸  
۶۹۹  
۷۰۰  
۷۰۱  
۷۰۲  
۷۰۳  
۷۰۴  
۷۰۵  
۷۰۶  
۷۰۷  
۷۰۸  
۷۰۹  
۷۱۰  
۷۱۱  
۷۱۲  
۷۱۳  
۷۱۴  
۷۱۵  
۷۱۶  
۷۱۷  
۷۱۸  
۷۱۹  
۷۲۰  
۷۲۱  
۷۲۲  
۷۲۳  
۷۲۴  
۷۲۵  
۷۲۶  
۷۲۷  
۷۲۸  
۷۲۹  
۷۳۰  
۷۳۱  
۷۳۲  
۷۳۳  
۷۳۴  
۷۳۵  
۷۳۶  
۷۳۷  
۷۳۸  
۷۳۹  
۷۴۰  
۷۴۱  
۷۴۲  
۷۴۳  
۷۴۴  
۷۴۵  
۷۴۶  
۷۴۷  
۷۴۸  
۷۴۹  
۷۵۰  
۷۵۱  
۷۵۲  
۷۵۳  
۷۵۴  
۷۵۵  
۷۵۶  
۷۵۷  
۷۵۸  
۷۵۹  
۷۶۰  
۷۶۱  
۷۶۲  
۷۶۳  
۷۶۴  
۷۶۵  
۷۶۶  
۷۶۷  
۷۶۸  
۷۶۹  
۷۷۰  
۷۷۱  
۷۷۲  
۷۷۳  
۷۷۴  
۷۷۵  
۷۷۶  
۷۷۷  
۷۷۸  
۷۷۹  
۷۸۰  
۷۸۱  
۷۸۲  
۷۸۳  
۷۸۴  
۷۸۵  
۷۸۶  
۷۸۷  
۷۸۸  
۷۸۹  
۷۹۰  
۷۹۱  
۷۹۲  
۷۹۳  
۷۹۴  
۷۹۵  
۷۹۶  
۷۹۷  
۷۹۸  
۷۹۹  
۸۰۰  
۸۰۱  
۸۰۲  
۸۰۳  
۸۰۴  
۸۰۵  
۸۰۶  
۸۰۷  
۸۰۸  
۸۰۹  
۸۱۰  
۸۱۱  
۸۱۲  
۸۱۳  
۸۱۴  
۸۱۵  
۸۱۶  
۸۱۷  
۸۱۸  
۸۱۹  
۸۲۰  
۸۲۱  
۸۲۲  
۸۲۳  
۸۲۴  
۸۲۵  
۸۲۶  
۸۲۷  
۸۲۸  
۸۲۹  
۸۳۰  
۸۳۱  
۸۳۲  
۸۳۳  
۸۳۴  
۸۳۵  
۸۳۶  
۸۳۷  
۸۳۸  
۸۳۹  
۸۴۰  
۸۴۱  
۸۴۲  
۸۴۳  
۸۴۴  
۸۴۵  
۸۴۶  
۸۴۷  
۸۴۸  
۸۴۹  
۸۵۰  
۸۵۱  
۸۵۲  
۸۵۳  
۸۵۴  
۸۵۵  
۸۵۶  
۸۵۷  
۸۵۸  
۸۵۹  
۸۶۰  
۸۶۱  
۸۶۲  
۸۶۳  
۸۶۴  
۸۶۵  
۸۶۶  
۸۶۷  
۸۶۸  
۸۶۹  
۸۷۰  
۸۷۱  
۸۷۲  
۸۷۳  
۸۷۴  
۸۷۵  
۸۷۶  
۸۷۷  
۸۷۸  
۸۷۹  
۸۸۰  
۸۸۱  
۸۸۲  
۸۸۳  
۸۸۴  
۸۸۵  
۸۸۶  
۸۸۷  
۸۸۸  
۸۸۹  
۸۹۰  
۸۹۱  
۸۹۲  
۸۹۳  
۸۹۴  
۸۹۵  
۸۹۶  
۸۹۷  
۸۹۸  
۸۹۹  
۹۰۰  
۹۰۱  
۹۰۲  
۹۰۳  
۹۰۴  
۹۰۵  
۹۰۶  
۹۰۷  
۹۰۸  
۹۰۹  
۹۱۰  
۹۱۱  
۹۱۲  
۹۱۳  
۹۱۴  
۹۱۵  
۹۱۶  
۹۱۷  
۹۱۸  
۹۱۹  
۹۲۰  
۹۲۱  
۹۲۲  
۹۲۳  
۹۲۴  
۹۲۵  
۹۲۶  
۹۲۷  
۹۲۸  
۹۲۹  
۹۳۰  
۹۳۱  
۹۳۲  
۹۳۳  
۹۳۴  
۹۳۵  
۹۳۶  
۹۳۷  
۹۳۸  
۹۳۹  
۹۴۰  
۹۴۱  
۹۴۲  
۹۴۳  
۹۴۴  
۹۴۵  
۹۴۶  
۹۴۷  
۹۴۸  
۹۴۹  
۹۵۰  
۹۵۱  
۹۵۲  
۹۵۳  
۹۵۴  
۹۵۵  
۹۵۶  
۹۵۷  
۹۵۸  
۹۵۹  
۹۶۰  
۹۶۱  
۹۶۲  
۹۶۳  
۹۶۴  
۹۶۵  
۹۶۶  
۹۶۷  
۹۶۸  
۹۶۹  
۹۷۰  
۹۷۱  
۹۷۲  
۹۷۳  
۹۷۴  
۹۷۵  
۹۷۶  
۹۷۷  
۹۷۸  
۹۷۹  
۹۸۰  
۹۸۱  
۹۸۲  
۹۸۳  
۹۸۴  
۹۸۵  
۹۸۶  
۹۸۷  
۹۸۸  
۹۸۹  
۹۹۰  
۹۹۱  
۹۹۲  
۹۹۳  
۹۹۴  
۹۹۵  
۹۹۶  
۹۹۷  
۹۹۸  
۹۹۹  
۱۰۰۰

اگر دوری خیال در نظر درینو لاخبر باز تشریف فرمود که اگر کسی را با دوا خارج  
 سمیع کردید یقیناً حال منزل مقصود رسیده باشند و صد که بیاسوس قدیم  
 و توجه می‌توانم رود و مفصل و متواتر بنویس قلم در آید که اساس آنجا است حکام باید  
 فرو حقیقت دیات جاگیر حسب الامایر معلوم کردید و باید رسید نظم فریدر بحسب  
**بغالب خان** خان صاحب فوق میر باستان نامه مسرت شمامه رسید و مژده و تبریک  
 رسیدن زمان مواصلت رسانیده ایچ از مسیحائی بکار برد یعنی بجز دستم این  
 طلب جاوید در قولی که از چند کاه پیشو نشین بود بدست فخر از پهلوت می نمود و در حث  
 بر احوال خود حالاً حکم است که دست و پا وصل چون شود نزدیک طایر شوق نیز کرد  
 مراتب شتیاق و مدارج انتظار را ناگهان ترقی دار و فرانشاء الله تعالی دیده شوق  
 کامیاب نمائید و دوازده منت کشی بام و نامه نجات دست می‌دهد و زیاده شوق  
 است و بس **فضل الله خان** خان صاحب بان مسکاد و قطعه غایت نامه مسرت  
 بیگانه متواتر با دوا الی انکور که هر دانه اش فائوس شمع محبت بود در هنگام جوش  
 صهبائی انتظار و در دشت اطامی نمود و کیفیت شتیاق را در و بالانمود و دست و پا تو

۱۰  
 خود کرد و در بی شکر و پیر  
 آن خود و خالی مضایقه  
 ناز و خجالت در نظر است  
 علت جزای خود و خجالت  
 بافتح صدیکه در خواب  
 بنشیند بیداری شود  
 کرده شود ۱۲  
 با کبر کبر نیت یافتن  
 و بعضی با بیدگی و نوزدن  
 شدن ۱۳ عیانت شوق  
 حاصل شود و جود است  
 و درن تنفس حاصل  
 شدن آه ۱۴



روز به پنج و گزیده قلم را چه یاری آن که از صد کی را نماید میان از زیاده شوق و السلام  
 ای یکدیگر که ای اگر صورت ملاقات دست نه ۱۲

به سلطان علیخان ببادر خان صاحب قهر در آن سلطان قلم و لطف و احسان است  
 ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲

صدوری صحیفه نامه التفات در عتی که دل صدق منزل حکم القلیب الی القلب  
 ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲

صدور آن بود که بذریعہ تحقیق نیاز و تحقیق خود را بر پیشگاه خاطر عالم گذرانند صورت  
 ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲

آئینه شایسته یعنی تربیت و بهایم در زمین راز و بریکه بیکراند پر تو انداز که گردید و آتش  
 ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲

آرزوی مواصلت لازم المسیر و و با لاکر دانید می آید خبر یار خود بخیر کرد و فریاد  
 ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲

که بکتاب تو مشتاق ترم کرد و حقیقت سبب که باین خواه باعث حصول این تمنا تواند شد  
 ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲

بجز صفت ظهور آرد تا ظهور این امنیت بهرین آئین مترصد یاد فرمایید است زیاده جز  
 ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲

عرض نیاز چه بطراز محمد حسین حاکم الشریع صاحب شوق مهربان در آن خیر طلبا سلام  
 ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲

و رو در امری معاوضه عدم المعاوضه معجز محمود و و وار شکی مان فیض اقتراح و فرمود  
 ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲

هر چند عرض از امور فی و فیوی امر است نظیر توجه با اصلاح سبب معاد و دوست  
 ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲

به نظیر هر که یوفیق در آن آید این دو امر باید و و سبب معاد و دوست  
 ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲

مقدور حقیقت به این یوفیق نفس را و اند و بهرین کام دل بمنزل مقصود سازند لیکن  
 ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲ ای پسر به ۱۲

کادر داران کا رخا نہ تقدیر کا ریکہ آخر کار بکار آید بکار گاہ تعلیق معطل نموده اند  
 مراد وقت حرکت ۱۲ کنیز از دنیا باشد ۱۲

لہذا پرکان کہ اہست ایشان کہ عالمی خوشہ چینی خرمن ارشادشان کامیاب  
 ای مقبول الہی ۱۲ مراد عالم ۱۲

دولت دارین گشته اند دنیا را بمرز آخرت تعبیر فرموده اند فی الواقع مقام سعی  
 ای حامی زراعت ۱۲ ای در حقیقت ۱۲

است از رباط تن جو بگذشتی دیگر معبرہ نیست از اورا ہے  
 بالفتح فراخ ۱۲ یعنی شہر آبادی ۱۲

محمیاری ازین منزل چاہد اگر چه اختیار کار ہم به اختیاری اختیار می کہ متمم با اختیار  
 مراد از دنیا ۱۲ ای بگزین ۱۲ ای قدرت ۱۲

است نیست اما بتوقع اینکه شاید توفیق کاری کہ باعث ظهور باشد مدعا توانند  
 ای خوبی آخرت ۱۲

یافتہ شود در کار بودن بنظر تامل بہ از تعطیل است بخاطر خا بد بود احوال خیر مال و در یہ  
 ای با صلاح سبب مجاد ۱۲ بکار بودن ۱۲ ای بخاطر مکتوب الہی ۱۲

اعتد ترک ذرات شبہ روز قیامت بحواب دیدہ اعمال خود چون روز روشن معائنہ  
 ای بکار بودن ۱۲

کرد کہ حسنات تمام عمر حسن با نصاب معاملہ بنویسند کہ روزی از او بظہر آید  
 ای بکار بودن ۱۲

در میزان انصاف ہم بلکہ نمودند از روی انصاف بلکہ انصاف گرانی نمود و در آن  
 ای میزان قوت ۱۲ ای وزن کردن ۱۲

اوراد مبارک از چشمش از یک ہزار افزود درین صورت دست بکار و دل بیار بہ از  
 ای وزیر را ۱۲

ہمہ کارست بہت دایم ہمہ جانا ہمہ کس در ہمہ کار میدار ہفتہ چشم دل جانیا  
 ای زیادہ کرد ۱۲

ہمہات چہ میکویم از من تغریق بحر نما امثال این مقال بجا بہر ہما  
 ای در حد ۱۲

کادر داران کا رخا نہ تقدیر کا ریکہ آخر کار بکار آید بکار گاہ تعلیق معطل نموده اند  
 مراد وقت حرکت ۱۲ کنیز از دنیا باشد ۱۲

حضرت فاضل است مصرع زنیگان غیر لیکوئی نیاید؛ زیاده چه عرض نمائید

بمیر خف قلی میرزا صاحب مهربان سلامت عنایت نامه سرپا شکایت

رسیده موجب تعجب گردید فی الواقع سعی در تحصیل مقاصد انزوی در نظر گرفته

اولی است و صرف نقد اوقات در میر انجام امور دنیوی بیجا نیست <sup>چند</sup>

چسبست کو دنیا چسبست؛ نیک حال چسبست کو عقبه چسبست؛ در العباد همه را توفیق

فکر معارف در فتنه گردانا و غیر طلب در هیچ حال با هیچکس نوعی حرف نمیزند که باعث

اززدگی گردد در هر چیز تامل نمود کلمه که باعث این همه گناه شود بخاطر نگذاشت

که از زبان برآمده باشد و حتی المقدور در تقدیم مراسم خیمت گزارای هم

نمانده بجز در سینه درینجا و خیل تعلقه شدند و جاگیر می که سند آن تا حال در میان

نیست یافتند معتمد اسبوجه مورد این همه بے توجهی است درین صورت شعر

خواجہ حافظ که از راه بی انصافی بغلام آورده اند پست بی مزد بود و هر خدشی که

کردم؛ یارب مباد کس را محذور بے عنایت اگر ازینجا نباشد نشسته شود کنجا بشتر

دارد و بهر حال با وجود عدم وقوع تقصیر معترف تقصیر است و متوقع همان زیاده

والله اعلم بما فضل <sup>سید</sup> کاتبان خان <sup>سیر</sup> افضل و  
احسن فضل الله خان باعزة دربار و بزرگان روزگار  
بشاه نظام الدین قدس سره عرفه داشت ارادت کنه  
فضل الله شاه عیونیت را بکار خیر در رسم کورنش آرایش پذیر کرد اندیشه بهر خیر  
بهره اندوزان چهار بالش فضل و کمال قبله آمل کعبه افضل خداوند نیاز کیشان  
خدا یگان عقیدت اندیشان <sup>جمع</sup> میسر اند که در ایام <sup>جمع</sup> سعاد و حضور <sup>جمع</sup> فیض <sup>جمع</sup> کسب  
شدت غفلت که مقتضای تشریت است طبیعت یل تحقیقات نبوت و الاز  
توجه ظاهر و باطن <sup>ای علم حقیقت</sup> باطن غافل حقیقت دریافت می نمود حال که از دولت طایفه  
مردم و در گوشه نهانی <sup>ای علم حقیقت</sup> غفلت است اکثر اوقات تلف شده تا سفاقت  
سید و فکر تنقیح بعضی مقدمات <sup>جمع</sup> میسر و میکند بعد از انقضای این شعر و تشبیه  
میگرد و بیت چو در دولت وصل <sup>جمع</sup> زاندا <sup>جمع</sup> استم <sup>جمع</sup> فراق <sup>جمع</sup> حرم <sup>جمع</sup> میکند زوار است  
بعضی عزیزان است نشان که بالفعل درین دیار حکم اشتها را بر افرشته اند  
بجای ضربت جبهه و پاش <sup>جمع</sup> نفاس <sup>جمع</sup> که صیقل آئینه دل است <sup>جمع</sup> تعلقه <sup>جمع</sup> زبانی که عیانت <sup>جمع</sup> است

سید و افضل و  
بزرگان روزگار  
بشاه نظام الدین  
قدس سره عرفه  
داشت ارادت  
کنه فضل  
الله شاه  
عیونیت را  
بکار خیر  
در رسم کورنش  
آرایش پذیر  
کرد اندیشه  
بهر خیر  
بهره اندوزان  
چهار بالش  
فضل و کمال  
قبله آمل  
کعبه افضل  
خداوند نیاز  
کیشان خدا  
یگان عقیدت  
اندیشان  
میسر اند که  
در ایام  
سعاد و حضور  
فیض کسب  
شدت غفلت  
که مقتضای  
تشریت است  
طبیعت یل  
تحقیقات  
نبوت و الاز  
توجه ظاهر  
و باطن  
باطن غافل  
حقیقت  
دریافت  
می نمود  
حال که  
از دولت  
طایفه  
مردم و در  
گوشه  
نهانی  
غفلت  
است  
اکثر  
اوقات  
تلف  
شده  
تا  
سفاقت  
سید و فکر  
تنقیح  
بعضی  
مقدمات  
میسر و  
میکند  
بعد از  
انقضای  
این  
شعر و  
تشبیه  
میگرد و  
بیت  
چو در  
دولت  
وصل  
زاندا  
استم  
فراق  
حرم  
میکند  
زوار  
است  
بعضی  
عزیزان  
است  
نشان  
که  
بالفعل  
درین  
دیار  
حکم  
اشتها  
را  
بر  
افرشته  
اند  
بجای  
ضربت  
جبهه  
و  
پاش  
نفاس  
که  
صیقل  
آئینه  
دل  
است  
تعلقه  
زبانی  
که  
عیانت  
است

از گفتن اسم ذات بر زبان مقرر داشته میگویند دل کجاست که تصفیه اش منظور  
 ای الله الله ۱۲

باشد از افات الشرط فاف المشروط و گفتن کلمه که علامت ایمان آوردن است  
 و تکیه فوت گردد و شرط فوت گردد مشروط ۱۲

یکبار کافی هر مرتبه تجدید ایمان دلالت میکند بر بقیه کفر خیاچی شخصی زین گروه در حالت  
 از سر نو گرفته ۱۲

نسخ بود عزیزی بقوات کلمه ایمان نمود و گفت یکبار مسلمان شدم در دم و پسین اگر کلمه  
 جان کندن ۱۲

بر زبان انم کافر مرده باشم و تقدیم نماز مطلق ندارم که شرک بهم میرسد یعنی عابد و  
 بند کردن یعنی عمل کردن ۱۲

متحقق میشود و امتیاز بر دو که باعث اثبات دو نیست شرک خفی است مدعی عباد  
 ثابت ۱۲

اما الله بوده هر یک از این اصول معار و اول درجه عرفان می بخشند عجب آنکه با وجود  
 یعنی منم خدا ۱۲

اینهمه تجلیات و دراز کار تو سلسله چشتیه دارند دل را دلت منزل از دید  
 جمع غیبی یعنی در خیال آوردن ۱۲

این احوال تعجب است اما ای حیرت است که در یک طریق اینقدر مخالفت طریق از  
 ای حیرت تعجب را فر گرفته ۱۲

قبیل یکبارم دو هوا که طریق تصدیق توان کرد و هر چند متماثل شد تسلی که رفع شد  
 فکر و اندیشه کسند ۱۲

نمود و بیرون نمود و ضرورت بعرض این ماجر اکارند حرات گردیده از فضل  
 ظاهر شد ۱۲

امیدوار است که بدست یاری نتیجه کلک کرامت سبک عقده این مشکلات لایحل  
 ای تو شسته ۱۲

اختلاف نپذیرد اما اطمینان خاطر صد اوقات ما تصور گیر و چون غلام بوی لیاقت  
 تسکین ۱۲



این امر خطیر در خود نمی بیند از راه غلام نواری باین عطیة سینه امتیاز یافته نوحی  
 ای عزیز و عظیم ۱۲ غ

مشمول توجه خاص گردد که ثمرات خلافت صوری بمعنوی جلوه ظهور یابد مصرع یک  
 خلافت صوری اشاره بدانت که کاتب از کتب بآلایه در آنوقت خلافت

نظر فرما که مستغنی شوم ز انبای جنس زبانه چه عرض نماید لبشاه نظام الدین  
 ای سید پروا ۱۲

عرض داشت غلام بلا اشتباه فضل الله آداب عبودیت را وسیله حصول سعادت در آنست بجز  
 بهره اندوزان جنات فعیاب قبله ارادت نشان کعبه مرشد پرستان میراند که نوارش

نامه که است عامه صحیح صداقت و تار عبد الستار متضمن بیست و دو فیض آموذ  
 لکه در هر کجای که باشد ۱۲

نموده معزز و مفتخر بنود کترین در دین و دنیا در نوع نجات خود سوار توجه خاص نمایند  
 و منبیه نیکو داده شده ۱۲

و رانگای افشا فضل شمال در همه جا و همه حال با وجود استبایریشانی جمعیت کامل  
 آنکجا بکسر و تندیتهای کسوره مکیده در آن ۱۲

مصرع هر کس که نازد و مارا تو لبی درین ایام که تشریف آوردن نظام الملک درین  
 نیای خطاب ای سینه هستی ۱۲

ملک اتفاق افتاد و بزرگان اینجود و باقبال شتافتند کترین با وجود تعلق قلعه داری بر  
 ای با استقبال نواب مذکور ۱۲

اعتماد ارادت و اخلاص که نواب مغربی الیه را بجناب عالی متحقق است و بتوقع کلماتیکه  
 بالغ بر روزن رمی بخند منسوب ۱۲

وقت رخصت و نوبت مبارک الیه در باب علم ارشاد نموده بود کار بند حرات گردید  
 عمل کننده در آن ۱۲

جمعیت ایسته با نائب مسئول در قلعه گذاشته خود در جریده بر فاق نواب قدر دان قدیم

الاحسان سعادته خان سله الرحمان عازم ملازمت شد الشاء الله العزیز غفر  
 ای ملازمت نواب نظام الملک ۱۲  
 داخل لشکر فتح پور میشو و لیکن از بسکه کم توجیهی نواب نظام بخش عالم در حق قلعہ داران  
 ای لشکر نواب مرصوف ۱۲  
 عموماً مسموع گرد و میخواید که بدون دست آور نواز شنامه با تحصیل ملازمت جبار  
 عموماً بعضی نوابان از حق بیمه ۱۲  
 نمایند اصرار داشته عجله قاصد جوهره دار روانه جناب عالی نمود و بجزر گذشت  
 ای زود ۱۲  
 عرضیه نیاز از نظر مبارک نوازش صحیفه نواب حاکم انتظام بمضمونی که موجب  
 ای انتظام رسیده حاکم ۱۲  
 اظهار صداقت غلام که در جناب کرامت مآب دارد و تواند شد و ارشاد نامه بنام  
 ای جناب نواب مرصوف ۱۲  
 غلام مشعل بر ترغیب داشتن نایب قلعہ و رسیدن باطمینان خاطر جناب نواب علی القاب  
 در رغبت و خوشنیتی انداختن ۱۲  
 زود تر خاتم شود که در لشکر بودن ملازمت نمود بدینماست و پیش از رسیدن نوازش  
 مراد از طاعات ۱۲ ای بنظر آئینه ۱۲  
 سعی ملازمت بیجا در نیاب هر قدر زود تر توجه شود بجا زیاده توقع لطف و عطا  
 ای سعی در باب ملازمت ۱۲  
 به حال و همه جا بنواب امیر الامرا حسین علی خان بهادر عرض شد  
 فدوی بلا اشتباه محمد فضل الله او ای آداب عبودیت را وسیله حصول مقاصد این  
 پنداشته و تقدیم مرعیت را در رعیت میل مطالبات این نگاشته بعضی باریان  
 در یافتن ۱۲ ای دنیا و آخرت ۱۲  
 فیض خور نواب ملک جناب خورشید رکاب حجاب سبیه گستر آفتاب در پرور  
 ای خورشید حجاب ۱۲ ای تمل آفتاب ۱۲

نواب امیر الامرا و در مظهر الله الاکبر میسر اند که فدوی از مدتی بتقریب قلمه داری  
 نمری در زانو و از او منزل دارد و از شرفی ملازمت قدشنا سان فیض سان داغ  
 حرمان بردل بر حید بقضای بندگی قدیم که از زمان حضرت خلد مکان در خباب  
 نواب تفضل باب قطب ملک موت و حسان مهر سپهر قوت امتنان نواب  
 قطب الملک سلمه الرحمان متحقق است دل و جان ارادت نشان آینه شیشه نایب است  
 کرم تو همان میدانند و بیاور که امت نبیاد و دعا کردید در امتب فیض خوشی  
 نواری روز را بشب و شب بروز میسر اند لیکن منتها آمنت که حیدی در  
 ظلال افضال آنقدر که آمان کسب عبادت پر دازد و جوهر فدویت و انحقاب و  
 کار آرد از آنجا که بدون آن فیض هر در آن تحصیل این آرزو جرات نمی تواند نمود  
 از فضل و کرم امیدوار و درود علم عالی است که نایب مستقل با جمعیت شایسته  
 قلعه گذشته خود را در سایه التفات رساند و دیده دل را بکلی الجواهر زرب  
 اقدام فیض الترام نور یاب کرد و آنرا بقبال بجزوال از مطلع اقبال طالع باد و بانی  
 و آله الامجاد بنواب نظام الملک عرض داشت ارادت اکنانه محمد فضل

قدیم در اسم حقیقت را جمیده و سلیقه حاصل شود و شایسته پنداشته و تقدیم  
این صفت را منبغه ذریعه دریافت دولت دارین انگاشته بعضی هر اندوزان  
بنایاب مستطاب معالی القاب منظر آرم فیض عم هر چه فضل و کرم قبله معتقدان  
اسخ الاختقاد کعبه اسخان صدقت نژاد میرساند که صباح مشا الترام تقدیم  
نوازم دعا اعتلای اعلام دولت ابد التیام را نوعی از ذی الجلال و الماکرام در  
انما فائز و قنای خایر از روی کساعتیست بکمال دعا و بظهر الغیب است  
بفضل فضل برحق ظهورنا بخش را بسبت تمام داعی است باشی را صفت دولت بد  
کین اثر یافتی که هست و استعالی نیز اقبال لایزال را با استعجال بر درجه کمال عروج  
که در صورت و معنی رتبه بالاتر از آن مقصود نباشد متصاعد گردانند و دعا گویند  
و کمال جوایز خاص عام همین افضال کمال و اکامیای مطالب عظمی نموده به کمال دل  
بر افضال و بمقتضای ارادت خاص در جناب عالی دارد با وجود عدم لیاقت امیدوار  
فضل و کرم است همیشه هر چند نیم لایق جنتا نشین در بین منکر و کرم خوشترنگ

سایه کرمت سرمایه جاودان نوپیرای آفاق بنواب نظام الملک عرضداشت

صدقت اکتناه فضل الله ادای آداب لیمات و گزارش لوازم کورشات رازینت فریق  
دولتی اکتناه بکنه چیزه رسید ۱۲ م

ارادت اکتناه بعضی بایران استان فیض نشان بنواب عالم قلم قبله مرشد پرستان کعبه  
جای رجوع ۱۲

عقیدت میرستان میرساند که در زمان سعید و ساعت اسعد که سعادت از این برست  
شرکت بکسرتین خیمه طبیعت و حجاز رنج طبیعت ۱۲ غایت

سرگرم کسب سعادت بود نسیم فیض شمیم نوید طرب جاوید آرایش چارالش وزارت بحر بیخ  
سرگرم مجد در کاره شغل ۱۲

بهار گلشن کرمت التفات یعنی ذات تقدس صفات غنی و کما معقودان صدقت انما بربک  
ای نند

گل بهار آشنائی شگفتگی دایمی نمود در آرای تنیت این خرده جان بخش اگر سرشار قدیم  
بکسرتین خیمه و برای ۱۲

بشارت تو ام بمشتر این بشارت طرب اشارت نماید بجا است اگر در تقدیم  
ای خرده رساننده ۱۲

این عطیه سینه جبین نیاز بر زمین جود بحر اندود فرساید سزاو است برین خرده که  
دوش ۱۲

جان فشام رو است که این خرده آسایش جان ما است و استیعال انمقده عیش  
عیش

ترجمه او واسطه آسایش فدویان اسخ الاعتقاد کرد اند و بوسیله فیض عالی آرزو طلبان  
فدا شوند ۱۲

عالم را بمراد دل رساند آفتاب ظلال افصال جاودان نور بخش جهان باد بالنون  
والصا

بنواب مبارز خان عرض نیاز مرست بلا اشتباه فضل الله بنجاب مستطاب  
الده ۱۲

نواب تغزل مآب مهر پیر لطف احسان قد شناس فیض سان <sup>جای رجوع و بازگشت ۱۲</sup> اوج گرامی درجه  
 اجابت باد شرح آرزوی ملازمت فیض <sup>پیش که سخن غائی ۱۳</sup> متعال بر وفق آرزوی  
 خیر طلبان صد افاضت <sup>در این باب در حدیث ۱۴</sup> استمال با استیصال <sup>در حدیث ۱۵</sup> میگردانان و بیرون از حوصله حرف و عبارت  
 دانسته بعضی مدعی ضروری العرض کار فرمای <sup>در حدیث ۱۶</sup> جبار میگرد که حقیقت خیر نمودن  
 زین سیدی بلال اقبال خیر طلب را در خجسته نیاید بقیمت سی و پنج هزار و پانصد <sup>در حدیث ۱۷</sup>  
 پیش ازین بموجب اظهار برادر گرامی قدر کرامت نشان غالبان دولت سامعه <sup>در حدیث ۱۸</sup>  
 باریابان حضور پر نور دریافته چنانچه در هنگام اقامت الام نصرت التیام بجای  
 بجواره پروانجات تاکید در باب ایصال زرد کور از راه فضل و کرم محبت شده  
 بود با اینهمه حال که پنج سال گذشته دایمی حاصل نگشته و قرض سالیان بابت  
 قیمت اقبال معلومه بعین سود هر روز در ترقی است تفصیل انهمی زبانی خان صاحب  
 بسیار مهربان قرآن شریف سید الرحمان مفصل معروض خواهد شد بمقتضا الطاف  
 قدیم این مرتبه در نیاب نوعی متوقع است که بدست یاری توجیه کار پر داران <sup>حضور</sup>  
 دو شرح خاطر خیر طلبان بار تر و دو ایامی سکبار کرد و زیاده چه ضماید نواب <sup>در حدیث ۱۹</sup>



مارا طمع خام چرا باید کرد و غیر از آنکه مهر خموشی بر لباله گزارد کنداره و چاره ندارد  
 میگو است که باین قرب مسافت منت کش تعزیت نویسی نموده خود بخندست  
 فیض محبت برسد و بتقدیم مراسم فاتحه پرداخته ششم از ناپایداری نشاکون و  
 فساد که وجودش ترکیب یافته افندوست بمعرض عرض در آرد لیکن بنا بر کینه  
 معالی و تقید متصدیان پادشاهی در باب بر نیامدن قلعه ران از قلعه که درین ملا  
 جدد ابطور شتافته در بطور این آرزو معذور است ترصد که بمقتضای الطاف عظمی  
 بعد مکانی از نظر اعتبار و در انداخته در همه جا و همه حال صدقت منزل دایره  
 استان فیض شان و شریک شادی غم تصور نمایند و ضمیمه صوب پذیرد از الم مصیبت  
 جان گرا باز داشته خود و در بزرگ قبیله را بسوی کشور شکیب را ببری فرمایند  
 بنای این کن بر مرده بیدار که مرده صابری خواهد فریاد استقلال معنوی  
 حال شامل حال فیض اشتغال باد برای کنی رام رای حساب بسیار مهر با کم گرم فرما  
 اشتیاق واصلت را پامست از صد تحریر و تقریر بجا آورده و هر چند از راه اتحاد و  
 دولت پیغمبری و معانی بهیشته حاصل است لیکن با وجود همیشه قرب مکانی دوام بعد



بسمانی دل آرزو پرست را دام در گرداب اضطراب و دوزخ طلب ملاحظه قابو طلبی ارباب

<sup>نمخته ذوق</sup>

قایم و سواخ از دود قلعہ قدم بیرون نمیتواند گذاشت مصرع ورنه بای شوق را

<sup>بیخه اخبار نویسان</sup>

انغ در دود یار نیست اگر با ستر ضای آتجاء اجازت شود بخاطر جمع بخدمت بر

<sup>خوشنودی خرمین</sup>

و دل و دیده را بکام دل رساند و بر تقدیر تعذر آیم معنی محمود عده سیر این لواح

که پیش ازین مکرر از زبان فیض ترجمان تراوش یافته چشم راه توجیه فرمائیم نظم

غم انتظار تو برده ام ز چشم در و فشرده ام ز قدمی بر پیش من کشتای نفس

چو جان به بدن در آید زیاده شوق الدعا فیه المودع البخال خان بیاد

خانصبا کرمت انما شمس و ارمضار استغنا سلامت از استماع خبر ترک غلو

<sup>بیدار</sup> <sup>بپرورد شدن</sup>

ظاهر که بمقتضای همت ذاتی جو اندازند دست از دنیا و مافیها برداشتن

اگر چه اول نیار استیلا اسباب بشریت المی و محمود لیکن آخر کار دل عاقبت بین

جود لوری آن یکم ناز میدان طلب آفرینیا نموده بی اختیار زبان تحسین کشود مصرع

این نیست کار و دیگری این کار نیست این کار تو چه چیز وقت مقتضی اینهمه سخت بود

اگر چیزی دیگر هم طوعا و کرها موقوفه لوطا هری می بودند در نظر ظاهر میان مناسب



احقر را بیدرد و بیم ننگ خود تصور نموده از دایره ارباب دنیا بیرون خیال فرموده  
 یکبار بمقام فیض بار برود و سبب از مذبح است و در ابتدا ای سلوک دیدن فقر از  
 جمله واجبات است غالبه دیدن خاد و فقر ایم از کمالی احسان است و امن بنایابی  
 چون کیم موثوق قبل ان موثوق از اقلیم ظایر متوجه عالم باطن شده اند این ملاقات را  
 و حقیقت ملاقات و استین تصور نموده قدم رنج باید فرمود که احقر نمیتواند از قلعه  
 و الا مقصود می بود مصرعیم اگر لطف شما پیش رنگامی چند افتاموت طالع با  
**بغالب خان** خان صاحب کرامی شان کرامت نشان سلامت شوق دریافت  
 سر پای بخت بد رنج است که در ظرف حرف تواند گنجید یا خرد نکته سنج شطری از ان  
 بمنیر این عبارت تواند سنجید اگر بر رسم مسمان روزگار بوجان همه آن حواله نماید  
 بتحصیل حاصل بر داخته باشد که حال اول فراغت منزل آن شمع محفل موت و عطا  
 از سوز و گداز دلهای صداقت انما منیره و بی پروا است شاید عرفا  
 نسبت از نیمه کس بی نیاز از گویم دلهای بسوز و کوهی جابها باز بهر چند شاعران  
 مانع تقارب روحانی که آنا فنا روح پرور و روح افزا است نمیتواند شد لیکر

بر زمین صدق مشحون و دو مالک است پس ملین چونین ملین سر شد و گوید  
 و یکدیگرین که جات نه تن کی بدین میخواست که از تکلیف دل دیده به تحصیل  
 موصلت و افرامه رسیدن درینو لا از نوشته ارباب سوانح و وقایع عصر  
 والا رسیده که قلعه اران قلاع کرمانک در قلعه متعلقه نمی باشند و گزداران بر  
 تحقیق انیمعی متعین شده اند و اب حاد اتساب علی القاب کج قلعه اران  
 اقرار بجانب در باب بر نیامدن از قلعه تا کید نموده اند امید اما بالفعل ظهور این  
 اراده مناسب ندیدم صد که بموجب عده که حکم او فو با عمو و لازم ارباب کل  
 است چندی بسیر این دیار توجه فرمایند و الا بتوجه باطن قبض مواطن متوجه شوند  
 که دل دستی منزل تا بتبع ضمیر حقانی تخمیر و شناس کشور فراموشی و بی پروایی  
 بوده مردم باید که ارضی تصدیق لایطاق نکشد قطعه مرهون عنایات توأم کرده  
 الطاف هر خطه قدم رجبه نمائی بخیا لثم هم عذر ز تعصیر حوای دوست چه خواهم هم هرگز  
 بخیا لثم و ای کمال مدراج فراموشی در کاهش و مراتب یافرمائی در افراتین ما  
 به قول باش خان خانصاحب بسیار مهر جان دل و جان مستکیاب



که مکتوب تو بپایب زم کردی ز سنگ و اجاره قبول نمود و کسب نارویندت در  
 ارکات بود و لهذا رای صاحب روان که فرمای مخلصان رای و کهنی رام سلمه الله  
 الی یوم القیام از طرف خود بنارویندت در باب اجاره باین بیان نگارش فرمود  
 اند النساء الله العزیز العفیف نتیجی این بطور و حدیث است حصول بر و انضباط جای  
 مذکور بعد رسید ارکات که بفضل الهی بحال منظور نظر است صورت خوابها  
 ای بعد رسیدن من در ارکات ۱۲  
 خاطر عاظم جمع باز یاده چه بر طراز و جز اینکه زود تشریف فرماید و همچو ران مشتاق  
 از شکنجی انتظار که صعب تر از الم جدائی است نجات بخشید بیت ستم شریک  
 جفائی روزگار بیای بیایم ارقیامت و انتظار بیای و العاف الم یزید **اخبار**  
 نواب صاحب فیض رسان مظهر الم لطف احسان الله ظل الله و ضاعف اقباله و جزو احسان  
 فضل الله خدیو خود را بجلالت صورتی که در نظر ارباب شهو و موقوف علیها صدق  
 و اتحاد معنوی است بهره و در ساختن و بزرگ کردن و کار و چوین نظامی و عظمی و طر  
 در ظاهر تحقیق مراتب بندگی نبردخته لیکن بمصدق مضمون قوت مشحون **مرد**  
 چه ضرورت آشنائی را بمنور بادیم محو کمیت عزیمت از مدت ممتد حلقه بندگی  
 ۱۲

جناب فضل آید در کوشان دارد و مقتضای ارادت باطنی آنافا ناخود ارادت  
 بار یابان بزم روحانی که تبعاً بهمانی حاجت و نیاز نمی تواند شد و نشسته حضور  
 غیبت ندارد و منسک می شمارد و تقدیم مراسم و دعای نیاز را بحکم الله تعالی بطریق  
 اشروع الاجابة جمیل و سبیل حلو مقاصد نشاتین می پذیرد و در هر چه دست بهم  
 است از دامت برکتی دارم که با سر و بلند است و حقیقت احوال شست و  
 از بان خاں مهربان خاتم خاں دولت سماع فیض لامعه دریافت باشد که با وجود  
 عدم اراده اقامت این ملک از چند گاه با مقتضای قید المار آشد من  
 الخدیة بتقریب قلعه داری تری متعلقه پایانیات در کنج حمل منروی است و  
 بتکلیف دیده و مدد رسیده همیشه رزومند ادراک سعادت بزرگان صوری و معنوی  
 قد محمد المنه که درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام فرود قدمیت لزوم بصورت  
 خجسته بنیاد جان تازه بقالب افشوده و مید و سامعه را رشک صر کرد و آید  
 بناء علیه عرض شده بختیابی ابعلی القاب امیر الامر ایما و متضمن استند عای  
 حکم طلب حضور اجازت گذاشتن نائب قلعه مذکور ابلانغ داشته در باب اجا

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

ملت من تو چه حاصل است که بدست یاری حکم محکم سعادت طراوت رسیده  
 دل و دیده آرزو پرست را کامیاب دیرین گرداند آفتاب فیض سالی  
 تابان باد بقرلباش خان خان صاحب مهربان مسند نشین کشور  
 دل و جان سلامت اگر بختا به جان عزیز تر گویم در شهنشاه انصاف  
 دوستان مهربان مقصود نه و اگر غم نه و گداز تر تو نیم در اقیانم نه  
 ابواب طعن بر خود کشوده باشم که از عمر بگیا علی مقدرست و از آشیایان  
 گرم گستره شعر داجان تری فدا نمیل مراد جان بی کجیه جیوت اگر  
 اسین اچھے تو مجھے تماری آن بی استیغای غم می آن رونق بخش نیم  
 محبت التفات بالاتر از آن است که طایر تیر و هم و خیال در حوالی آن  
 طیران تواند نمود فرو آرزو ما بچندین رنگ میکند زول پرواز آشیان  
 طاووس است این ولی که من دارم و بهر حال احوال دل بدل او گذشتن اولی  
 که با و پا خامه با و پیما درین بیدای نا پیدا کند پاست است محبت جاود



دار و نهان در خلوت و لایا؛ چو تارنجی گم گردید این ره زیر منبر لایا؛ اگر  
 بفضل الهی امید قوی است که محقر بجهت مهابرت اندفاع پذیرد و فقر  
 الم فرقت مکر و زه و صداله ملکیت؛ همیشه زیر گرانگ که بسیار است؛  
 هر چند بمرحمت مراجعت صورت بند و در نظرنا حسن بر دلها احسان مصرع  
 آرزو و اگر زو در آئی خوشتر از دستیک سوله رسید و پر و نجات قلاع انفصال  
 ای بیازود ۱۲  
 یافته اما بنا بر تقدیم بعضی موانع در کشید متعاقب البته خواهید رسید حقیقت  
 قلجیات موقوفی آرزو فرید علیحه واضح خواهد گردید عمر کم بطفکم نرید  
 رب الوحد بقبر لباش خان غلضاب بسیار مهر با فرمان روائی  
 نام خوانی ۱۲  
 کشور دها صاقت انما سلامت در حینیکه دل جان محبت تو اما بصورت  
 انقضای ایام و عده صدق نشان در گرو اضطرار بود و از استیلا  
 که شفق ۱۲ ای و عده ششما ۱۳  
 مراتب شتیاق و شدت الم فراق دهم باین ترانه حسرت طراز ترتم می نمود  
 و ما بیتی او در موبتین من بیا و لن آیونین؛ احمد انگری یکم  
 محقق بیت دن ۱۲ ای محبوب ۱۳  
 لنت سب ممت گشتن؛ و کلام فصاحت التیام عزیزی از زبان دانا  
 میفرماید ۱۲

توران که در میان نیمی در آن مخنوری داده ابواب اضطراب رخ دگر کشند  
 ربا جی عیال کرده که آیم ای چند پرو عدالت مانم ای دشتیسته سینه دلم  
 ملول شده است پرو داکر الم رایم ای غایت نامه شکایت بنگامه  
 متضمن بر بارسانی نیاز نامه رسید بر چند مرده خیریت رسانید و از  
 اطلاع مقدمات انبساط خاطر بخشید کیلین آنجا که مصرع رخسار لوده یوسف  
 به پیر این غمناز و دل دیده چشم بر راه رود و بخت نمود و انبار نرط  
 امتداد زمان مفارقت به دورش عالم عالم خوش و خوش گدایند ربا  
 نای بامید دل مکرر کرد و یادیده را انتظار مضطر گرد و نگشته رنگ  
 بر خم در و فراق برگرد که رنگ رفته ام برگرد و در نیت مهاجرت کاهی  
 اتفاق نیفتاد که نامه بری ازین سمت به نیاز قریب عازم خدمت شده باشد  
 مگر بهین مرتبه که نیز طلب در تیری بود و در و نده استجمل اطلاع نه نمود بناء علیه  
 به تسوید عریضه اخلاص در داخ خود را امور و عتبات بحسن ساخت  
 ز حرفی سخن بر گزمر اگرانی نیست که کشد بگردن خود شیشه بار سنگ ترا

بهر حال او عالم الغیب و المشاهده شایه حال است که در می از یاد مسرت بنیاد  
 و مراعات مراتب حفظ الغیب بلکه از تقدیم مراسم و کالت غافل نیست <sup>بیت</sup>  
 حفظ الغیب که یاد در عقب او بخوبی و یکی یاد داشتن رخ از <sup>بیت</sup>  
 روز و شب و در زبان است مرا نام گشتی من چه گویم که چه نام است تو هم میدانی  
 درین ایام اگر گاهی در ترقیم رقایم تو و شمایم تقاعد واقع شود نه از فراموشی  
 است بجان آرزو و سر پای امید که زیاده ازین دل مشتاق بارت <sup>بیت</sup>  
 نامه و پیام نمیتواند برداشت مشتبه تمنای آنست که بزم محبت بذات <sup>بیت</sup>  
 جمیع الکمال است رونق گیرد و مجالست روحانی رنگ مکالمه زبانی پذیرد  
 کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی من باشم و وی باشد و کی باشد و کی <sup>بیت</sup>  
 مقید و اعجمی شدن فرخ سیر و زیب یافتن اورنگ بذات عالی صفا محمد صغیر <sup>بیت</sup>  
 مستوعده باشد <sup>بیت</sup> جهان چون کمان حلقه بیدار است پاکه بر خطه <sup>بیت</sup>  
 قبضه دیگر است پاکه که از حضور رسیده یعنی <sup>بیت</sup> زد سک به بند بزر <sup>بیت</sup>  
 برکات و شایسته بحر و بر رفیع الدرجا بزرگان این دیار لفظ بند که دلیل <sup>بیت</sup>  
 انحصار است پسندیدند لعل آفتاب سعادت انتساب القاب که نای <sup>بیت</sup>  
 کوتاه شدن او در کجین در پلین <sup>بیت</sup>

که بعضی آنرا در اینجا فکر نموده اند بخدمت آن محک عیار سخن ابلان فرموده  
 اند یقین که آن خسرو ملک سخن دانی را انتخاب کتفانه نموده که تازه که صاحب  
 سکه اقلیم بهتر تواند شد درست نموده خواهند فرستاد که حضور علی  
 بقدرت زیاد بهر شوق که مافوقش تصور نیست چه نویسد و لبها سخن  
 آفاقا بنجاب حبيب جوان مستعدیت که ایام حرم حضور موفور است  
 خانصاحب مهربان مهربان صاحب قدر دان مملکتان بروفق آرزو  
 مستطرا بلسنت نمایان منتقصه گردان و قریب محبت گردانی چه  
 قدر شده دیدار توام به خوابی مدعرق آلوده در آغوش مرا پیش ازین گاه  
 بعد سال و ماه و روز گرامی صحایف مست آموذ بخمسار دل دیده غم دیده  
 مینمود و در نور دانشت اضطراب و شناس کشور انبساط مینمود  
 بوقلمون مزاج که مردم شعبه جدید بر روی کار می آرد و هر لحظه داغ تازه  
 بر دل ارباب وفا میکند و اینقدر هم نتوانست دید و بفریب بخورم  
 محال جاگیر عیان توجه از یاد مجوزان مشتاق معطوف گردانید و با جمعی

داشتیم این گمان که شادوم نمئی کار ی جز زمانه بر حرا دم نمئی تا آن که  
 بیادست بگذریم همه عمری گذرانی و تو یادوم نمئی تا بهر کیف کم وقت  
 نمیکند و که انتظار اجناس جمعیت آثار را انضام الامم دوری موجب  
 جمعیت دل نگر و در رسد که عمر اموشی غلاوه در دجائی سازند و گاه  
 با یافه میوای یاد آور یار داند <sup>بست</sup> چه لازم است فلک قفسه را  
 لغد <sup>بست</sup> بهر یاران اسیر یک جلاد آفتاب یاد فرمایید طلوع  
 بهر لباشخان <sup>بست</sup> خا نصیب بسیار مهربان من رونق بخش محفل  
 جانم سلامت هر چند وعده ملاقات بتقریب رخصت بعد حصول رخصت  
 از جناب نواب خطاب تغنی <sup>بست</sup> الاقاب <sup>بست</sup> میسر است لیکن دل مشتاق  
 تحمل انتظار بر خود شاق دانسته امروز چشم بر راه قدوم بهجت لزوم است  
 که مره پیش از در میان آمدن حرف رخصت که هیچ گشتی نشود طینا  
 خاطر بدولت موصلت سرایا مست بهره اندوز گردد اگر تقصیر  
 متصدیان پادشاهی مانع بر آمدن از قلعه نمیبود و دو ستار در یارین روزها

اکثر شرف تشییم آستان راحت بنیان حاصل نمود از آنجا که مصر <sup>مصر</sup>   
 منظر عالی نتوانیم رسید و ز صد که آخر روز کلمه آخر آن رشک باغ بنیان <sup>از بهر آنکه در آنجا بود</sup>   
 سازند و بانساختنشی خاطر اندوگین <sup>از بهر آنکه در آنجا بود</sup>   
 بهم چون رسیده ایم و دیگر کجا بهر <sup>از بهر آنکه در آنجا بود</sup>   
 آن بدلبها اولی <sup>از بهر آنکه در آنجا بود</sup>   
 کم توجه بسیار مهربان سلامت حکایت اشتیاق بگفت شکایت فراق که <sup>از بهر آنکه در آنجا بود</sup>   
 طاعتها طاق و زنده کی بر جواب شاق نموده زیاده از گنجایش نامه و میر <sup>از بهر آنکه در آنجا بود</sup>   
 از حوصله خاموش <sup>از بهر آنکه در آنجا بود</sup>   
 جانها حسد دیگر <sup>از بهر آنکه در آنجا بود</sup>   
 بکالمکتوب نصف المقاتل دل دیده آلام دوری کشیده را یک <sup>از بهر آنکه در آنجا بود</sup>   
 انبساط عطا فرمود <sup>از بهر آنکه در آنجا بود</sup>   
 بود و مهر و زری تو با ما شهره آفاق بود <sup>از بهر آنکه در آنجا بود</sup>   
 گرامی امن جمیع نباتات <sup>از بهر آنکه در آنجا بود</sup>

به پروائی شریف از حال مجبوران بحیف پرداخته این جاده مستقیم را بیکل مسدود  
نمود و بیت سر دهمتری بسکه در دهام مردم جا گرفت پ روی کرم از س  
نمی بینم غایب آفتاب اگر چه فضل او تعالی شأنه امید راسخ است که طوبی نایب متذکر  
که بیاس لوارم حفظ الغیب بتقدیم رسیده و میر و عطا خط اخلاص و تشیه ها که شیو  
بهر سما روگارست با طهارت منمگر اید غفریت بخانه انتظار پیام و نامه بجای  
بخشیده بگام دل کامیاب برین آرزو گرداند و نشانیان صحیح هرگز  
جها برت را بهر حشم جان بخش موصلت رساند لیکن تا ظهور این تمنا  
نظر را طمس آن خاطر منتظران اخبار رحمت آثار بطور قدیم که چشم ز خشنود  
مستعدی یابد آورده است بیت همه راحت از ان چمن آرزو که بکام دل  
شمی رسیده مری رفتنی حسرتی که زیاده کل بسوی رسیده بعضی حقایق بود  
از نوشته میزرای مکرم میرزا محمد ششم در تقدیم مراسم و داد مشرب غالب  
دوستدار اند واضح رای تفقد آنها خواهد کرد دید زیاده هر چه تواند نوشت  
شرفست و پس ایام دوری ضروری کوتاه باد به قمر لباش خان

خانصاحب بسیار مهربان گم یاد آور میجو ران سلامت شرح درودوری که  
 بمقتضای اتحاد معنوی از هزار یک و از بسیار اندک البته عکس بر میراث  
 نقاضا کرده شده ۱۲  
 ضمیر مهربان خواهد بود و قلم آوردن تحصیل حاصل دانسته باظهار مطلب لازم  
 الاظهاری پردازد که میرزای قدردان مورد فیض ازلی میرزا نجف قلی <sup>۱۳</sup> الله  
 العظیم العالی از دست کسان خود را جهت خریدی <sup>۱۴</sup> جره و بازیم راه شاه با  
 صیدگاه قدردانی میرزا جانی به بنگاله فرستاده بودند کسان مذکور که  
 جره و باز بعد عمری بتلاش بسیار بدست آورده غم منزل مقصود نمودند  
 ظایر حقیقت باز که در طول و عرض جوهر تیز پروازی از جوش و مشتاک  
 داشت بعرض لغات جمع خان ناظم بنگاله رسید طلبیدند و دیدند و پسندیدند  
 کسان مذکور معرفت میرزای مسطور در راه بواسطه رضای خان <sup>۱۵</sup>  
 نامی آنقدر شناسایی قدر حاصل کرده بودند هر چند سعی نمودند چنانچه  
 مذکور مغرور نیده عالم قدس شده بود نتیجه سعی آنها بعرضه ظاهر جلوه نمود  
 لاجار باز کردند اتفاقاً در اثناء راه جره بعضی آهلی در فضائی نامیدند <sup>۱۶</sup>



برنگی پرواز نمود که باز گردید نشخورد و صحرای محشر متسع تو اند بود و حال امیر  
 ای بطرز چه دروشتی<sup>۱۲</sup>  
 معزی الیه که عازم اند که باز گسسان خود را حبت آوردن باز آمدنش بدست  
 صفت میرزا<sup>۱۳</sup> بیان غم میرزا<sup>۱۴</sup>  
 رقایم فیض شمایم بنام ناظم و سرفراز خان نیره او که ز نام اختیار کار و بار آن دیا  
 ای ناظم بنگاله<sup>۱۵</sup> صفت سرفراز خان<sup>۱۶</sup>  
 بدست اقتدار اوست عکس مینماید روانه نماید انتظار خط طمذ کوره و دور  
 سرفراز خان<sup>۱۷</sup> آفتاب<sup>۱۸</sup> ای سنا<sup>۱۹</sup> جزمیند اقله حال امیر<sup>۲۰</sup> معزی<sup>۲۱</sup>  
 راه بهر نواب مبارز خان بهادر که وقت معاودت در راه مطلوبست و دارند  
 صفت و شک<sup>۲۲</sup>  
 در باب بدل تقبه درین باب که در عالم دوستها واجب است حاجت مبالغه  
 صفت<sup>۲۳</sup>  
 یقین که توجه خاص من ذول خواهد گردید الطاف کمزید بر البیقر شکار  
 خالص قدر دان مشفق مختص سلامت شرح شوریدگی حال که بسبب حرارت  
 مبتدا<sup>۲۴</sup> پیرت فی<sup>۲۵</sup> ای قنیه<sup>۲۶</sup>  
 اشتیاق و شدت حرارت فراق در همه حال عارض احوال دیده حسرت  
 ای سنا<sup>۲۷</sup> ای سنا<sup>۲۸</sup>  
 مان است بدست یاری که در شکر گشتگی اشتغال خیال محال قطع نم کفتم ای سخن  
 قنیه بدست یاری که در شکر گشتگی اشتغال خیال محال قطع نم کفتم ای سخن  
 پرواز بنویس آنچه در ضمیر هست و گفت تو شرح شوق میخواهی و فی دشت جان  
 ای سخن است الحمد للہ بعد مدت البعد کرمی نامه عنایت شما مہترف و رود  
 بنحو<sup>۲۹</sup> بنحو<sup>۳۰</sup>  
 بخشیده به بیمار خاطر مستیہام الام مہاجرت پرداخت و نوید سراپا امید

غیر ذات ذات الکمالات سامعه افروز گردیده شد و شایسته جمعیت و انبساط  
 ای صاحب کمالات<sup>۱۲</sup> بر ابروی سنده<sup>۱۳</sup>  
 ساخت بیت از شوق بر سر و چشمش گذاشتم گفتم و عجب که ترا یاد دوستان  
 آمد و این از رحلت میرزای مغفرت انعامی را محمد باشم مرحوم اگر چه بحر نیقیه نیاز  
 دشوار میبود که مطلبی غیر از اظهار این امر نگزیند و وجه رسیدن این قاجار  
 مکروه لا تقدر ولا تحصیست چه لازم که زبان قلم تو دور قم باین خبر تا از آشنا  
 کرد و کا قیل بیت بسیار مرده بسیار بی خبر بد به بوم باز گذارند معبدا  
 بحکم الف و رات تنج المخطرات مکرر ز قایم صداقت شمایم مرحوم گردید عجب که بگویی  
 خدمت رسید بهر حال زندگان ایند یار بعد وقوع این واقعه غم آفرین  
 اظهار التفات فرمودند بلکه ببردن نعش از بنیاطو عارضانند نیستند لیکن به  
 وصیت مرحوم بعد رمضان انشاء الله تعالی اسباب را به بیع در آورده بعین  
 اضحی که موسم بر سبب منقضی میکرد و تابوت مغفور روانه حیدرآباد می نمایند  
 بخیرت میرزا دالم جدائی آنهمه بآن عذیم البذل بغض صحبت میرزا مرحوم  
 رو با خطاط می آورد و حیف که بهر مهر اینقدر هم نتوانست دید و بنشیند از



چون طاعت و عشرت دادم در باغ وصل بنگرام و زاز فراق یار می پیچم چو مار  
 بهر حال مصرع جیون اکے تیون رے جو بیے سو بیے پیش ازین نواب علی  
 القاب مبارز خان بهادر در هنگام تشریف داشت بطرف بجواره مکرر وعده  
 بدین فضل و کرم بعد مراجعت نموده پروانه تاکید در باب اعیان ازیان  
 سدی بلال القیمیت می پیچیدار و روپیه خریداری تا حال که مدت پنج سال گذشته  
 دایم بوصول رسیده غایت فرمودند چون رایتا طفرایات فرمودند و اثر  
 ظهور نمود درینو که شهر حیدرآباد بذات فیض سمات نواب مستطاب بهر یاب است  
 و انهم بنان عالیقدر حلقه رونق افزایان محفل فیض منزل اند عریضه نجاب عالی  
 در باب یاد دینی مولیٰ فیضال در باره انفصال مقدمه مرقومه رسال و دید  
 بتوجه موجه در وقت حاضر نظر بگذرد و نوع توجه مبذول گردد که مضمون  
 درجه اجابت یا بدو نتیجه اشحاله بعرضه ظهور نشاید زیاده چنانکه خبر شوق  
 که شرح زبان قلم بر نمی آید بنواب محترم خان نواب فیضال  
 فکرت و احسان سلامت شهر تمنای ملازمت فیض شما اگر بدست یاری فرود

محبت و اعانت تشبیه و تعارفات تصور می شود ساعتی با اشتغال تحریر پیش مشغول  
 پرداز بوده دل ارادت منزل الحقی از خار خار آرزو خالی می نمود و می پند که سمنده  
 درین کندی گدایست و غم سحر درین سدا ناپیدا بیای چوبین بر بخت  
 قلم حکایت متوق از هزار بار بنویسد و هنوز غمزد و تقصیر بر کنار نویسد  
 شد الحمد لله که دوام یاد فیض نیاید تصور معنوی شد الم دوری صورتی بسیار  
 کم بسیار دو و دهم بر احوال بخشی خاطر آرزو پرست که شب و روز و مندر و  
 بهمنی است می پردازد و دست نامحی شناسن معانیم و دیر او غافل نام  
 یک نفس از فکر خیر او گذارنش شکر غمائی که بر عامر است حفظ الغیب در غیب  
 مبدول احوال صداقت اشمال شد و میشود مقدر زبان قلم و قلم زبان نیست  
 در از این عطا بیمنتها غیر ازین که در صبح و روح بوظایف دعای اعتدای لوی  
 دولت فیض بهر اشتغال پرداز باشد خد متیک تقدیمش بالفعل تصور تواند شد  
 منظور نمیکرد و جمیع اعمال کو اقبال خجسته مال را بر وفق خواست خیر طلبان مرقی  
 مدارج رتبه داشته ظلال افصال را جاویدان واسطه آسایش عالمیا خصوصاً

مخلصا وقت اشتغال در او بالنبی و آله الامجاد آفتاب فیض بخشی از آفتاب  
 ای واسطه آسایش مخلصان ۱۲  
 دوام طالع باد بجایم خان خان صاحب کم یاد آور مهربان مست در ایامیکه  
 تصور انقلاب روزگار ناپایدار و عدم دریافت اخبار راحت آثار مهربانان تفقه  
 و تاز خاطر تو دما تر گرفتار شکنجه اضطراب میداشت خطا خلوص موعود  
 اسپین و کالت رام سهار سپید و مژده خیریت احوال خیرال و ترقی مدارج اقبال  
 آن برگزیده ایزد و ذوالجلال که از اصل اضافه بمحضت سراری ذات هزار و  
 پانصد سوار امتیاز یافته و بر در بازوی سعی و تلاش قار و جانب اطراف و  
 جوانب بمناصب و رعایت بلانهاست بهره و گردانیدند رسانیده رطب  
 الل شکرموا سب العطا یا گردانیدند الحمد لله و المنه که دعای مخلصان ریا  
 تا بین الخواه بعرضه اجابت شتافت و دل دوستی منزل که جمیع دوستان  
 یک رنگ جمیعت خود تصور مینمایند جمیعت کامل یافت و به مشرب و دوام  
 در طریق دوستی و شاد میگردم چراغ هر که روشن بشود و موجب سعادت این نوعی  
 نشاط و مدد مبارک و مایون و واسطه ترقی روز افزون گرداناد عجب در  
 صفت نویذ بخت نویذ میرویم شاد نظار دار ۱۲

هنگام فیض عام محض مجبور از دید دور و بدن محصور هرگز در ضمیر منیر نگذشت و  
 سبب آنکه فکر منصب قبایل آثار نور چشمی میر محمدی طالع الشجره و زاد قدره با وجود  
 ای فیض مکتوب البیه ۱۲ <sup>بسی شکم ۱۲</sup>  
 اقامت داشتن در ظلال تقوا اشتغال مطلق محظوظ گشت نظر بر الطاف قیم  
 احتمال نسیمه تغافل از ان مهربان شفیق مصرع تصور نیست که عقلش نمیکند  
 تصدیق غالب که معجون دولت این روزگار را کیفیت غیر از نشه فراموشی  
 نیست بیت هر که دولت یافت شست از خاطر خود نام ما اوج دولت طاق  
 نسیان آدرایام ما بهر حال آسیده اگر بتلافی گذشته برداشته متوجه مراتب  
 حفظ انقیاد شد بجا است که دوستدار در دربار گردون اقتدار غیر از ان مهربان  
 مهربانی و آشنائی که درین قحط سال مروت توقع پایش شنائی از روداشته باشد  
 نزار دوازدهون ایشان در حضور پر نور خیمه طین طریست بمقتضای محبت که از  
 مفعول نثار مهربانی و آشنائی ۱۲  
 دیر باز هم این تحقق یافته است که در باب ممر انجام امور محض مجبور مستظرب  
 دیر کس نیابند که محض در امور خود و کیل مطلق مشفق بر حق آشفق قدیم  
 میدانند پس زیاده زیاده است بخوان مطبوعه علی خا. مهربان صاحب خاص

سلامت مدت مدید گذشته که درود صحیفه انبساط بخش خاطر  
 منته بهیت بسیار صبح که نسیم نغمه سوزای گل مکتوب پای ضیاء تکست  
 هر چند که توجه کامر وادریغ غایتش از حضور شامل حال خود میداند که صدق  
 ارادت این ارادت شربت حکم القلب یهدی الی القلب و در گوشه  
 خاطر عطر جاوید لیکن تحمل انتظار اخبار راحت آثار شاق دانسته تکلیف دل مشتاق  
 گاه گاه بغایت غایت صحایف مترصد یاد آور پیاست بیت گنجینه مایه  
 می توان کردن و با نیک قدر دل شاد می توان کردن و توجه موجه در باب الفضائل  
 مقدمه قرض شکر ساهو کار و بذل التفات سامی در باره صراحت انجام امور در باره  
 نوشته گرامی برادر محطوف استباه میر عطاء الله علیه السلام واضح گردید و  
 از الطاف آن مهربان واقعه پیش ازین توقع دارد بیت عالمی بگانه و یک  
 آشنا داریم ما پسر کراداری ترا داریم ما حالا بفضل استعالی و توفیق  
 امید قوی است که بوجه علاقه تقاضای زرمه کور باد و ستاد ارغماند لیکین  
 مذکور منور دست از دیبا جا گیر که وجه قوت و ستاد است بر نمی دارد و خط



طرف آنهم زبان توجه فرما در باب عدم مزاحمت در بیات بسا هموند که ضرر و زیاده  
 چه نویسد جز شوق موفور و آرزوی حضور موفور بر سر میجر کاشف خود را  
 سعادت پیونداقبال منداطال الله هم کم وزید قدر کم از استماع اخبار کلفت آثار  
 واقعه الم آفرین جان مغفرت نشان بر جان قلیخان و میر غفران باب میر محمد عارف  
 غم بر غم افزود و داغ بر داغ روم نمود از اینجا که با قضای کس بقدرت هیچ نیست  
 و که همه را بقاوت پسویشین بین شاه راه در پیش کما قبل رباعی انسان که ز یکدیگر  
 جگر ریش انداخته قوی میشو جماعتی بیشتر اندک در غربت مرگ بیم تنهایی تنیست  
 یاران عزیز آن طرف بیشتر اندک حالا چاره این در دبد و اغیر از رضا بقصا  
 و کسان کسان خود را باین صبر و کیش میدوانای سر بر ایجا و واقف رموز  
 کون و فساد که بمقتضای فطرت بر بختبانی این در نایا داری برده اند  
 یقین که سرشته استقلال از دست نداده بداد و می دلیری و اما ندای بلند  
 طلبمند پر دخت و خیر طلب انتظار اخبار خیریت و جمیع خج و دانسته بتوا  
 از احوال خیر مال مطلع خواهند خست کم مزید بر المجدی خواجهمحمد الله خان

خان صاحب بقدر مهر باک سلامت با وجود عدم دریافت دولت مصلحت  
 که وسیله جمیع تعارف و جانی است <sup>له</sup> بسبب کثرت استماع صفات مهر ایا حسنات  
 زبانی خان گرامی در قدر دان غالبان سلمه الرحمان مراتب محبت آنقدر در دل  
 نمود و منزل جانمود که <sup>۲</sup> در می از یاد مست نباید و تمنای دست و او ملاقات  
 مست شما غافل نیست <sup>حقیقی</sup> باین بین میسر و در این ایام شرف و  
 نجابت آئین میسر از محاسن که <sup>۱</sup> زلال افصال آن برگزیده ایزد متعال مسکن دارد  
 و در همه جا و همه حال زبان شکر التفات گرامی در دهن باد و دستار و رباط  
 اخلاص مست نموده و دست آور درستی و راستی که از صفات ذاتی او <sup>۱</sup> است  
 در کم مدت زیاده از آنچه تصور در آید در خاطر جا کرده بتقریب <sup>۱</sup> با تمام <sup>۱</sup> انجام بعض  
 و انبیا و دستار و بعض امور ضروری خود بخدمت میسر شد که الحال نظر  
 بر محبت و دستار پیش از سابق <sup>۳</sup> الطاف خواهد بود و در انجام هر چه  
 عرض نماید بدل توجه خاص و دل داشته و دستار را هر سون منت خواهد نمود  
 زیاده بر شوق آنچه نویسد شوقست <sup>۱</sup> میسر صبا بعد مدت متدبیر میسر

برادر عزیز القدر که امت مسلمه الله الاکرم و رؤیای حق نمود نمودیت  
 چو نام نامیت بر نامه راحت قرار دیدم چنان خوشد کردیم که پندارم ترا  
 دیدم پندل لوجه موجه در سر انجام مدام متعلقه اینجا نب هر چند نظر بر تاج  
 صورت و معنی مقتضی نیست ممنون یاد آور ریاست پخت باندک  
 التفات خاطر م خوشنود میکرد و دل بازی خور من از نوراضی نمود میکرد  
 خط لاله گلشن سعادت و اقبال اند لاله دینچند طال عمره بسیعی بازوی از  
 فرمان روا قلم و دانش و پیش خیز نموده لیکن درین سفر سفر اثر که  
 تفصیل تصدیقاتش حوصله قدم و کاغذ بر نمی تابد جواس که و مملکت از کا  
 رفته شب و روز سیر خط حیرت و محنت رونماست فرصت دیدن خط جان  
 درین ایام اگر دست از اصلاح خط برداشته جیت تعجیل القطار محسن  
 گاه دست بد عابر دارند بجاست زیاده عمر باد و ثمره اش میر مبارک  
 ایزد متعال در همه جا و همه حال حافظ و معین احوال برادر کرامی قدر عزیز تر از  
 دل و جان اقبال مندفوت نشان برگزیده ایزد تبارک میر مبارک سلام الله علیه

بوده یاد آور مجبوران مشتاق دارد شوق ملاقات عظیم المضام زیاد  
 از آن است که در احاطه تحریر و تقریر در این مصراع دل من اندوختنم و دانند  
 در ایام مهاجرت که بفضل او تعالی شان زود تر باین نشین اندفاع پذیر ما و غیر از  
 رقایم انبساط شایم امری انبساط بخش خاطر مقصود نیست اگر گاه باین  
 نشاط تقریر بخش دل اشتیاق منرا باشد گنجایش دارد و درینو لا معتمد صد  
 محل خان خدمت کار را چرخیدی بعضی اشیای ضروری با عرضیه بجناب  
 القاب عمده الملک مبارز خان بیاور و خطی بخان صاحب یار میر باقر باشی که ظاهر  
 بتقریر شدی نو باو ما چمن امارت بکلیف ثواب مستطاب شریف فرموده اند  
 شد اگر خان مذکور تا حال در آنجا تشریف دارند عریف مذکور از نظر فیض منظر گذر  
 متوجه امر بکام ضرورت یا خواهند کرد و بر تقدیر عدم تشریف داشتن خان معری  
 آن برادر عالی قدر عریفم تسلیم را در وقت خاص بجالعه لامعه در آورده بود  
 توجه نمایند که سنی پیرار و پویه از قیمت اخیال خیر طلب که زن سدی بلال از بیج  
 بوعده ماه خریده تا حال دایم رسانیده بوصول در آید و ما وصول از زند

اکثر در جناب عالی یاد شده با ضرورت یا از و دست انجام نموده ارسال دارند و در  
 یاد خود دانند و پندارند بهر نفسی که در شوق مهر با قدران سلاست <sup>مست بمقتضا</sup>  
 الامور مریضه باوقایع بحسب صورت مراتب محبت و و او تحقق پذیرفته لیکن <sup>ای دقت</sup>  
 استماع صفات که است مائات زبانی از چند عالم بقدر سعادت انبیا میرفت <sup>استماع</sup>  
 و اعتقاد تو در قرن صدی ششم <sup>موصوف</sup> که اکثر باید اگر احمی شغل <sup>لفظ مریضه</sup>  
 ارزنده حصول اید یا بخت دارد و ناظر این تنامت صد است که با وجود عدم <sup>ای حصول و صفت ۱۲</sup>  
 دست داد دولت ملاقات بمضمون اینک بیت محبت چه ضرورت است اشکای <sup>ای آن مختص را ۱۲</sup>  
 بنور یادین محو کیمت عربی است و دوست از مشاق را از محض صمیم <sup>نموده</sup>  
 به تسبیح و قیام تو به شمایم کرم و ما با و بفراش تحایف این نواح به تکلف ایما <sup>نوشته ۱۲</sup>  
 فرموده اساس املاص است حکام بخشند بعضی مطالب توجه طالب عراض <sup>نوشته ۱۲</sup>  
 مغربی الیها واضح میفرمایند تکرارش تحصیل حاصل نیست صداع افرا <sup>نوشته ۱۲</sup>  
 اقبالکم مزید رب المجید بجام خان خدای من قدران من بسیار بهر این <sup>نوشته ۱۲</sup>  
 سامی صمیمه بعد مدت بعد و رود نموده مشمول عوطف فرمود مصرع نقد

هم رحم از و بسیار میدانیم <sup>۱۱</sup> احقر سابق فی الجملة موافق لطاف الهی بوده بنده  
 خدنگذاری بر بزرگان کسب عبادت نموده حال که انقلاب روزگار در رخ جو  
 گرفتار است اگر مشمول الطاف ایشان <sup>۱۲</sup> غنیمت میدانند سبحان الله در زمان  
 خلعه مکان که منصب اعتبار روزگار اعتبار داشت بغیر سکون آشنایان قدیم  
 هرگز بخاطر نمیکند شست و شوی انقلاب زمانه غدار که با وجود عدم اعتبار بنا بر صحت  
 خدا چندان بیکانه روی در آشنایان مهر باره افت که گیت قلم بجز صده نشا  
 نمی توان نوشت چنانچه در صراع در خانه اگر گیت یک حرف راست <sup>۱۳</sup> اگر نایاب در  
 دنیای پایدار در نظر دور بین داشته توجه قدیم مبدا و احوال مخلصان  
 دارند گنجایش در صراع بیکانه میشود که آشنایان وقوع و تعویق در ابلانغ  
 معهود رای مهربان <sup>۱۴</sup> حلال چند اختیاری نیست قبل ازین هزار  
 ارسال قبل بدست معتمد شیخ محمد محضین اراده صورت گرفته بود که انفا  
 وعده مذکور صورت بند و در اینجا بتوجه لغوه مقدمه آن قسم دیگر صورت است  
 حالا اعظمی بکونت رای که از مدت رفیق و وقت مقدمات است بخد مت میرسد

بر طبق گرامی در حصول رفقارای مزبور خواهد کوشید اینم مطالب چه می باشد  
 بیت تو می باید که از ما بر نگر دی؛ فلک گشت گوگرد میده ما و السلام  
 خیر الکلام بمعتبر خان بهال اقبال خان دی شان سعادت نشان سلمه  
 السبی جاویدان بارور فضل و احسان باد تحریر و تقریر و کشتا شوق مقدم  
 در بیان غلبه که بمقتضای القلب پیدا الی القلب از برای کی و از بسیار  
 اند که عکس بر سنجیل ضمیر می نشسته باشد بیت که دارند و لها سوی لها  
 کز آن مستند غافل آب و کلاما بر اعتماد پایش انتب محبت و احتمال ظهور  
 فراموشی که درین مدت رو نموده بر که متصور نبود مصرع ز تو بود و شیم آنم که  
 نظری نکردی بهر حال آنی فیما وقع حالا شایان دوستی ثانی قدیم است که آینه  
 مانند گذشته نگذرد و حقیقت جوان نخست مال متواتر آشنای ترقیم کرده که  
 الم انتظار صغیر مسرت بار علاوه در جدای نشود بیل توجه در سر انجام  
 بعضی امور ضرور از نوشته و کالت پناه با لوری واضح گردید و مرهون با و  
 گردانید نظر را بر اتحاد صورت و معنی کارهای پنجانب هم در معنی از ایشان اند

سعی در امور خود موجب نیست یقین که در اینجا مطالبی که وکیل مذکور با ظواهر  
 باعتبار آنکه کارشما و من یک است ۱۲ روز کردی  
 در آورده و در آن متوجه خواهند بود در اینده شوق و دعا به عبادت سبک  
 خان عالیشان قدر دان مهربان مخلصان سلامت شرح شوق ملاصقت  
 مسرت بیرون از حوصله حرف عبارت و متجاوز از قدرت لفظ و استعار  
 بطریق استعاره ۱۲۵  
 تصور نموده حواله آن بوجدان بحدان بمقتضا مضنون است این جور  
 نقاشی کرده ۱۲۶  
 مهر در دوینیک می بود و دو انگشت است و نسبت هر چند دولت حضور  
 ای سینه تاج و مکتوب الیه ۱۲۷  
 دایم السور معنوی همیشه حاصل است لیکن تخفیف الم دوری صورتی  
 کلمه تشبیه ۱۲۸  
 حصول نصف المقاتل یعنی ورود مالتی بر التقات مشکک اگر گاه مبدعیه این  
 ۱۲۹  
 عطا مطیع خیریت ذات و ترقی در جایگاه با گنجایش دارد و اعز می بود  
 ای آگاهی دارند ۱۳۰  
 بالفعل در سایه اقبال آن برگزیده ایزد متعال است یقین که بهر چه التماس  
 ۱۳۱  
 خواهد نمود بدل توجه خواهند فرمود و درینو لایعزضا شسته مشعل بهمنیت  
 ۱۳۲  
 با نذر نه اثری بموقع میرساند که در زمان دریافت سعادت ملازمت شامل  
 بیان صفت میرساند ۱۳۳  
 خود می یافت کجای نواب تفضل ماب ابلای دشته اگر بتوجه گرامی از نظر گرم  
 ۱۳۴



بگذرد و وسطه یاد این مبتلای کوشیده گردد بجا است و سلام فصل چهارم  
 از جانب خود بخد مت بزرگان قدر دان دوستان مهربان  
 بمیرا بیدل در ستای تو آن احوال نورگار خاطر بے نگر و بیگانه شد  
 بخودی پایمال حیرت داشت و خیال حیران حضور فیض گنج برخامه آه و صد اشک  
 حسرت خروغ تنهار بر صفحہ کینه نگاشت صد پرور معمور گرامی نامه کرامت  
 از جناب فیض باد می طریقی و ابصار در کما خراب قهرست جمیع کائنات  
 بیت الغزل قصیده موجود چاره فرمای فرو ماندگان عالم کل میرزا صاحب  
 قدر شناس فیض سران میرزا غنای لقا در سلسله الهی جوامیرا در سلسله آرزو  
 کشید و بیاد و اشتیاق قدیم پر داختمه ذریعه انبساط و افتخار کرد و در صریح  
 او بر مرید کشیدیم سبحان الله سایه پرورده افضال را که در محفل وصال  
 کرامت اشتیاق خود را محروم نمی یافت هر سون منت نامه و پیام باید بود و خو  
 پذیرفته تماشا رنیزین بهار صحبت را با سعاد را که کجائی دمی از خدمت فیض  
 موهبت صفی دل را با خن الم نمی شکافت خوانا پر کشی فراق باید نمود بیت

[illegible]

ز بی همت سعاد نشان زمان نیست توان که دره بی نام نشان

بسیاری تو آفتابان افتخار بفلک افتخار رسانیده یعنی درین زمان

ورود نوازش نامه التفات شمامه رقوم ملک طفت ملک مهر سپهر

عطا و لطف که مظهر اتم فضل بدایت اعظم دستگیر بلا اشتباه مکرر

انتباه مملکت و اتقاه فدوی ارادت آئین محمد این را که از دست مبتلا

کریست غریب و آرزو مند طاعت فیض نیست شناس کشور جمیع و

مفاخرت گردانید و احوال خیریت شمال اطلاع بخشیده دل ارادت منزل

را از سنگینه انتظار که صعب شداید مهاجرت است رماندیت چو نامت

گر اخی نامه دیدیم گهی بر دیده که بر سریدیم از حالت پر طالت خود پیش

دید که دو سال بفاقت قدر دان قدیم الاحسان نواب متهوون در انتظار ظهور

بارقه رحمت آبی لبر بر کسب اتفاق نواب معری که را جمیع طرعه و

نداد که ایفای مواعید صورت بندد با چار بمضمون اذافات الشرفات

را نفعی تقسیم بوده در زمان غزل که می نقد حجت صداقت است پیش

پاشا اسم بندگی برداشت آخر بعد رفع منکامه تقاضای سیاه و حصول  
 ای عازمت نواب مجموع ۱۲ جمع مردم ۱۲  
 طمینان خاطر طاقت رفاقت طاق دانسته بعزم وطن رخصت حال نموده  
 ای رفاقت نواب کور ۱۲ زواید شکور ۱۲  
 جهت ادای قرض فتنه خود که بتوجه بزرگان تقفد نمود از حد گذشته بود  
 ضرورت در قصبه ارکات که بکثرت آبادی حکم اقلیم بهم رسانیده رسید بعد فراغ  
 ای برای ضرورت ۱۲  
 از مقصد قرض معنی گرفت بے نسخ العزیم بصورت توجه بزرگان این  
 ای برای ضرورت ۱۲ ای برای ضرورت ۱۲ ای برای ضرورت ۱۲  
 جلوه گرفته تا وجود عدم غم چندگاه باعث اقامت این ملک در تفصیل  
 ای ارکات ۱۲ ای برای ضرورت ۱۲  
 این احوال زبانه میرزا از لوث شاه محمد غوث که کثرت توقف در راه و  
 ای برای ضرورت ۱۲ ای برای ضرورت ۱۲  
 رسیدند که بوجه دست بدامن مقصود در مسیر و حاجت عرض خواستید حالا  
 ای مقصودش حاصل شد ۱۲  
 آرزو غیر از این نیست که سعادتمند و بیوفای تو به همغانی توجه خاص مگر ای  
 ای برای ضرورت ۱۲  
 اسل شود و توجه فیض بخش از راه و سر مایه توکل دانسته بقیه عمر مجتهد الانجام  
 ای بزرگان خود ۱۲ جمع مردم ۱۲  
 بطریق اجداد گرام در گنج از و البس بر از فضل تبیم و لطف عیم در ظهور مطالب  
 ای خود را خبر رساند ۱۲  
 مآتمس ملتجس بذل توجه کامرواست بیت از نگاه لطف کاریمیا که میکنی  
 می توانی خاک را از رکنی که میکنی زیاده ازین ادب مجوز جرات نیست

**پشاه فضل** <sup>۱۱</sup> قبله معتقدان سلامت ورود و نوازش نمیکرد <sup>۱۲</sup> کرامت  
 معزز و مفتخر <sup>۱۳</sup> نمود جهت <sup>۱۴</sup> سرانجام امریکه بدان مامور بود بر وفق <sup>۱۵</sup> مقدور  
 بخدمت بزرگان اینجود و تقدیر نمود <sup>۱۶</sup> بکمال امور <sup>۱۷</sup> مریونه <sup>۱۸</sup> باوقایه <sup>۱۹</sup> نیتجه <sup>۲۰</sup> معنی  
 نقاب <sup>۲۱</sup> اختفا <sup>۲۲</sup> از روی حال <sup>۲۳</sup> گشود <sup>۲۴</sup> میر <sup>۲۵</sup> حیدر <sup>۲۶</sup> لقین <sup>۲۷</sup> ارادت <sup>۲۸</sup> شست <sup>۲۹</sup> است <sup>۳۰</sup> که <sup>۳۱</sup> چون  
 ضرورت <sup>۳۲</sup> یا <sup>۳۳</sup> انجام <sup>۳۴</sup> بی <sup>۳۵</sup> منت <sup>۳۶</sup> اجاب <sup>۳۷</sup> سر <sup>۳۸</sup> انجام <sup>۳۹</sup> می <sup>۴۰</sup> نماید <sup>۴۱</sup> تا <sup>۴۲</sup> حال  
 با <sup>۴۳</sup> فضل <sup>۴۴</sup> ایزد <sup>۴۵</sup> متعال <sup>۴۶</sup> امر <sup>۴۷</sup> مخطور <sup>۴۸</sup> صورت <sup>۴۹</sup> سر <sup>۵۰</sup> انجام <sup>۵۱</sup> یافته <sup>۵۲</sup> باشد <sup>۵۳</sup> لیکن <sup>۵۴</sup> از <sup>۵۵</sup> ناراستی  
 طالع <sup>۵۶</sup> خود <sup>۵۷</sup> تا <sup>۵۸</sup> مستحق <sup>۵۹</sup> که <sup>۶۰</sup> بخدمت <sup>۶۱</sup> گذاری <sup>۶۲</sup> کم <sup>۶۳</sup> و <sup>۶۴</sup> بیش <sup>۶۵</sup> در <sup>۶۶</sup> سنگ <sup>۶۷</sup> خادمان <sup>۶۸</sup> خالص <sup>۶۹</sup> اسلاک  
 نیافت <sup>۷۰</sup> مصرع <sup>۷۱</sup> سیاه <sup>۷۲</sup> در <sup>۷۳</sup> دو <sup>۷۴</sup> جهان <sup>۷۵</sup> روی <sup>۷۶</sup> تنگ <sup>۷۷</sup> استیها <sup>۷۸</sup> حقیقت <sup>۷۹</sup> احوال  
 اقامت <sup>۸۰</sup> به <sup>۸۱</sup> اختیاری <sup>۸۲</sup> که <sup>۸۳</sup> بن <sup>۸۴</sup> زبانی <sup>۸۵</sup> معتقد <sup>۸۶</sup> می <sup>۸۷</sup> میان <sup>۸۸</sup> احمد <sup>۸۹</sup> بن <sup>۹۰</sup> عن <sup>۹۱</sup> معروض <sup>۹۲</sup> خود <sup>۹۳</sup> شد  
 توجه <sup>۹۴</sup> بزرگان <sup>۹۵</sup> را <sup>۹۶</sup> قدر <sup>۹۷</sup> رعیت <sup>۹۸</sup> که <sup>۹۹</sup> بیک <sup>۱۰۰</sup> گاه <sup>۱۰۱</sup> را <sup>۱۰۲</sup> گوه <sup>۱۰۳</sup> کرد <sup>۱۰۴</sup> اند <sup>۱۰۵</sup> وزره <sup>۱۰۶</sup> را <sup>۱۰۷</sup> با <sup>۱۰۸</sup> فتاب <sup>۱۰۹</sup> نند  
 اگر <sup>۱۱۰</sup> یاری <sup>۱۱۱</sup> طالع <sup>۱۱۲</sup> موجب <sup>۱۱۳</sup> بذل <sup>۱۱۴</sup> توجه <sup>۱۱۵</sup> حاضر <sup>۱۱۶</sup> گرد <sup>۱۱۷</sup> دو <sup>۱۱۸</sup> این <sup>۱۱۹</sup> ذره <sup>۱۲۰</sup> بمقدار <sup>۱۲۱</sup> را <sup>۱۲۲</sup> قدری  
 قدرت <sup>۱۲۳</sup> تقدیم <sup>۱۲۴</sup> خدمت <sup>۱۲۵</sup> بهم <sup>۱۲۶</sup> بعد <sup>۱۲۷</sup> بذریع <sup>۱۲۸</sup> خدمت <sup>۱۲۹</sup> خادمان <sup>۱۳۰</sup> جناب <sup>۱۳۱</sup> عالی <sup>۱۳۲</sup> ذمیره <sup>۱۳۳</sup> سعادت  
 اخروی <sup>۱۳۴</sup> اندوز <sup>۱۳۵</sup> و <sup>۱۳۶</sup> مصرع <sup>۱۳۷</sup> یک <sup>۱۳۸</sup> نظر <sup>۱۳۹</sup> فرما <sup>۱۴۰</sup> که <sup>۱۴۱</sup> مستغنی <sup>۱۴۲</sup> شوم <sup>۱۴۳</sup> ز <sup>۱۴۴</sup> بنای <sup>۱۴۵</sup> چشم <sup>۱۴۶</sup> زیاده <sup>۱۴۷</sup> چه <sup>۱۴۸</sup> عجز



شب و روز و شب متوجه لجنی خاطر مستهام است بیت کرم وصال دست

بنود با خیالش هم شوم خانه درویش را شمع بی از عتاب نیست پریشان

حالی جمعی از رفقای جدید و قدیم رجاء صدق مستقیم آن برگزیده کرم

مستغنی از کثر و ترقیم است بیت به تمنای تو ای قافله سالار بهار گل جدا

جدایوی جدا میگرد و شیرازه بند مجموعه کائنات تارنگاه کرامت

را عجله انتظام بخش این اوراق پریشان گردانند با صبر حادثه و با وقوف

بر یاد روز و شب تقبیل مناسک انت السمع العظیم بغالب خان

ارادت قرن محمدین اگر خاطر خاطر صاحب مهربان مهر پیر طفا و حسن

سلمه الرحمان را یکسر متوجه باین رسمیت می یافت در اوقات وقوع

کلفت سما که بروفق اقصای تقدیر متعذر التبعیر واقع گردیده تقدیر و حکم

تقدیم لوازمش می شافت که باد پای صبر تک قلم بیکلام از جولان عرصه

سرمی یافت از اینجا که مزاج کرامت امتزاج را کوه تحمل و استقامت مید

که تند باد مصائب روزگار بر کز غبار غمی بر دامن بهجت عالی نیست نمی رساند

تسویه کلمات متعارفه عالم فریب صبر و شکیبایی حاصل دانسته عهد امضا  
 اوقات فیض سمات نکریدیم <sup>مردان اوقات صاحب اوقات باشد</sup> و در نبود و معدن زر کنند <sup>در دوز اوقات باشد</sup> و بدر یاد و بکار  
 گویند <sup>که در اوقات باشد</sup> و در احوال حیرت <sup>که در اوقات باشد</sup> و در احوال حیرت <sup>که در اوقات باشد</sup> و در احوال حیرت <sup>که در اوقات باشد</sup>  
 سرایا رحت فی الحبله بدل کریم <sup>در دوز اوقات باشد</sup> و در دوز اوقات <sup>که در اوقات باشد</sup> و در دوز اوقات <sup>که در اوقات باشد</sup>  
 حالاکه کریم <sup>که در اوقات باشد</sup> و در دوز اوقات <sup>که در اوقات باشد</sup> و در دوز اوقات <sup>که در اوقات باشد</sup>  
 ایام مهاجرت آتش شوق دریافت فیض صحبت سرایا رحت <sup>که در اوقات باشد</sup> و در دوز اوقات <sup>که در اوقات باشد</sup>  
 قلم شمشیر نمیتواند زبان کشود و اسب متعالی <sup>که در اوقات باشد</sup> و در دوز اوقات <sup>که در اوقات باشد</sup>  
 حضور غالب السور سیراب گرداند و دل دیده آرزو پرست را بکام دل رساند <sup>که در اوقات باشد</sup>  
 ل این تمنا بمقتضا <sup>که در اوقات باشد</sup> و در دوز اوقات <sup>که در اوقات باشد</sup>  
 لطف کریم از اقیق دوام طالع باد <sup>که در اوقات باشد</sup> و در دوز اوقات <sup>که در اوقات باشد</sup>  
 صدقت قرین <sup>که در اوقات باشد</sup> و در دوز اوقات <sup>که در اوقات باشد</sup>  
 فتوحات لاریب <sup>که در اوقات باشد</sup> و در دوز اوقات <sup>که در اوقات باشد</sup>  
 و مشکای حیرتلبان <sup>که در اوقات باشد</sup> و در دوز اوقات <sup>که در اوقات باشد</sup>



جهان آیین با و یحیی و آله الامجاد چه عرض نماید از خلق و اضطراب خاطر ارادت  
 که بابر استماع کبری منکانه رزم و پیکار تا رسیدن نوید فتح و فیروزی بندگان مبارک  
 طغرانار عارض احوال فدویت اشمال است کاش در کتاب فیض انساب می بود  
 که شدت انتظار اخبار جمیعت بابر این همه ابواب بانی بر روی دل دیده نمیکشود  
 بسیار بسیار است ندانند در دست من اختیار که من خدایتان را کنم بخیر  
 به اختیارانه بدر دوری ضروری ساخته روز و شب شب روز با جم غفیر  
 بتقدیم مراسم ادعیه نیاز شغلین بدواز است عجیب عوات مترقی مدارج اجابت  
 گرداننده قریب مجیب قبل ازین نقای بر روانه غریزی که در باب و خط توجیه  
 سابق بخان فوقیت نشان فایق خان ترقیم یافته بود مصحح میان گرم گستر  
 میان محمد جعفر برادرزاده مشفق مکرمت نشان محمد باقر سلمه الاکبر بلایغ  
 داشته از نظر گرم منظر گذشته باشد معتبری ظاهر نمود که توجیه خاص در باره  
 سر انجام مطلبش کار یکبار سوار میکند بمضمون اینکه بیت توجیه دل درویش  
 شده اگر داند نه برادر باره از جمع شکر چنانی است بانی حال توجیه بحال غریبی

غرض از این اضطراب  
 از مردم  
 برین حال اندون  
 طبعی است  
 ذرات بکسی  
 دیگر بودند  
 از انتظار  
 جمیعت بابر  
 دین و جوار  
 فاعلش  
 و معشوقش  
 جم غفیر  
 پیوسته  
 و جاعت  
 نزدیک  
 و بدو  
 بزرگی  
 طبع اول  
 شدت  
 چنانکه  
 درویش  
 که دعایش  
 شجاعت  
 برین  
 باقی  
 و نشانی  
 از لام

شکسته بال منج نتایج حال مال است بیت نیکی میری نیست با امید لافانی  
 احسان کسی که بکار تو نیاید زیاده بر عرض مندی چه عرض نماید بغال خان <sup>جمع بیخیزد</sup>  
 بر چند بفضل و اسب متعال در همه جا و همه حال نصرت و اقبال بمن و یستار شمسوار  
 مضاعف علم و فوت <sup>عندی</sup> یک تار عرصه شفقت عروت خان صاحب میران <sup>مشفق</sup>  
 مخلصان مظهره العالی است لیکن دل دوستی منزل تا وصول مژده فتح بمقتضا <sup>میدان</sup>  
 به غیرت فی الجمله در دلهند بجا که مصرع مدعای نیم شبی دفع صد بلا کند <sup>اندک</sup>  
 بهم خود بجناب حجیب الدعوات مستعجی است و هم جامعه <sup>ای خواسته</sup> صلی او فقر ارباب عایل <sup>تعمیل</sup>  
 ظاهر شاه نظر سرگرم نموده از فضل او تعالی شانده توقع غالب است که خدا <sup>نیاز</sup>  
 نیاز مخلصان بے ریو و رنگ زود دهد فاجابت رسد بیت ازیر کرانه تیر <sup>ای مکر و حیل</sup>  
 میکنم بدان باشد که این میان می کار کرد شود درینو لایعززی از ارباب عمل <sup>ای شایده</sup>  
 نقویری و نقشی که شاید درین امور مکر و تجربه رسیده نوشته آورد و مبالغه کرد <sup>بفعل متعجب</sup>  
 که بحدت سامی و ستاده شود پس نظر بر اینکه بیت در میچ میری نیست میری <sup>بفعل متعجب</sup>  
 نیست و به قید غیر میر معری الی بدون استعدا از فضل سبب حقیقی <sup>ای خواسته</sup>

مال به سبزه زدن  
 مقال جای چه عجب  
 و بیخیزد  
 بیت از اول بمن و یستار  
 غایت  
 فوت بهشت و تندرست  
 و او میری  
 سرگرم بکار  
 مشغول شوند  
 کار از قطع  
 بکس نهاده  
 تنقید بکردن  
 مادر بجا بجناب  
 و او است و وف با  
 در آن برای طریقت دواز  
 و فعل متعجب  
 و مفعول دانسته

که در عالم اسباب هر امر را وابسته بسببی دانسته و انسته ابلاغ نمود و تعویذ طفوف  
 بنقشه بر بند دست راست و نقش بر یارچه بر کمر کشیده و در دستار کرامت آثار  
 باشد و در وقت کار گوشه نقش نمایان بود و در اوقات هر دو عمل فالتخیر بود  
 پیر فتوح حضرت غوث الاعظم شاه عالم و قطب عالم و شاه نور بلاد و بر شیرینی  
 خوانده و بعد از اسم می اسم میو الوکیل زبان گذرانده تعویذ بر دست  
 و هزار بار سوره نصر یعنی اوجاء نصر اند و میدهند نقش مذکور را در دستار  
 طرف راست بگذرانند و چیزی بطریق تصدق بفرمایند و مساکین خیرات نمایند  
 ترصد که استغاثه ذاتی را درین امر کار فرموده موافق مرقوم بعمل بر دارند و چون  
 سازند زیاده چنگارش رود و جز شوق و الدعا فایده عارفه بخان  
 المند و تقدیر که همین بمقت قوی نیست خان صاحب غالب قدر قدرت شناس  
 مجا و ما و آرا سخا خان صاحب قدر دان مهربان مد ظله العالی ظهور بتایج دعاها  
 سحر و نیازهای نیم شبی و در صورت اجابت گرفت معنی نصر من الله و فتح قریب الخ  
 صورت وقوع پذیرفت سرعت حصول مرده نصر شمول در عطا انبساط اگر این همه



بر قدم تو به ایشان انگای کلی است بر وانه نوازش نشانه با عطای قدری سپاس  
 قدم بکشد دل و فتح در بریده کینه شدن و کینگی ۱۲  
 که سبب نجات از بند قرض و سر انجام ضرورت یا تواند شد شرف صدور یا بدوئی  
 ای قصه ستوار ۱۲  
 غم جرم دارد که خود با تحصیل ملازمت شتابد بر تقدیر عدم صورت بستن این معنی  
 ای صاحب فیض رسان سلامه اللہ المنان شود که تعیین یومیه میرزای مسطور را از  
 تشکیلی فاکتشی برآورد بدیل فضل خاص بحال فدوی باعث تکلیف بزرگان جرات  
 دادند و در با حقن ۱۲  
 فدوی بخواب عالی میکرد و والا ذره را در حرم مهریه یا از یاده بندگی لایحان  
 فرازنده لوی فوت و اقبال انصا حالب قدر که است اشمال سلامه اللہ العزیز  
 المتعال در زمانه که زبان نیاز ترجمان بجا کار سازنده نوازش گرم بخور نیاز  
 برای کار کشنده ۱۲  
 و دل و چشم برآه مرده جان زوی ندای نصرت انما کوثر برآواز بود سامی صحیفه  
 چون وحی از عالم بالا بمشرف بود طبع غیر فتح و ظفر از افق بازوی سعی آنهمه پیشت  
 قطب فلک مروت نزول است شمول نمود و بر روی دل دیده در داستان خار  
 جمیعت آثار دیده ابواب عیش و انبساط کشود میست رسید مرده که کل در نوایا  
 ای کل نوشت ۱۲  
 طغی که داشت جان و جان تو کل شاطی بر سر المنه الله و تقدیر است اقتراح عقده  
 ای پنا ۱۲

مقتضای  
 کردن و در بنام دارد  
 معانی که بر زندگی باری  
 دید ۱۲  
 پیغام خدا اما در بنام  
 ای صاحب فیض رسان  
 الی النخل  
 پروردگار تو سبب زین  
 عمل و نیز در حق  
 پیوسته در دل بسته شد  
 معنی اولیام خانی در تنجب  
 آورده ۱۲  
 قطب العزم که از آن دو  
 ستاره است که در دو  
 جانب افق عالم واقع  
 جنوب و شمال خود را  
 شده اند بجای خود را  
 اند و حرکت میکنند  
 در این فانی خدای  
 در اول است  
 که در مرده ظهور  
 رسید پس جان و جهان  
 کل شادی بر سر کار  
 از جان جاندار و از جان  
 غنجان و در پی همه مخلوقات  
 ازین فتح و پیروزی سرور  
 در دامن گردیده ۱۲



دولت تلمیث عثمیه شهنشاهیه حاصل نمود و در در ظل افضال لغی دولت خان  
 پیران قدیم میرنعم و میرنعم سید الله الکریم سود و قدیم سحر سود لکن حکم  
 الامور هر یوننه باوقایها ابواب حصول مقصود در رخ آرزو کشود و لاچاره تقیبه  
 خان صاحب را با فضل و احسان فضل الله خان سید الله المان عازم تهری  
 زبان حال ابان ترانه حسرت اشتغال میرنعم و میرنعم از در دست چگونگی  
 عنوان فتم به به شوق آمده بودم همه چرخان رفتم انشاء الله تعالی بشرط حیات  
 و بذل التفات بروقت مقدر و سعادت حضور فیض بخور بهره و دیگر در زیاده  
 چه عرض نماید جز غم بندگی تازندگی برای کهنی را هم قدر دان در خان دستگیر  
 از ارفاء کان سلامت فدوی سولای جناب فیضاب مجا و ماوی اندر و  
 بمضمون اینکه است آن مرد بدر دین غریبان که در بهشت از طیبان  
 با وجود عدم اقتضای وقت بکام الفروقات تبع الخطوات بعض احوال کار بند  
 جرات میکرد که برادر عزیز عظیم الشان ساقی قسمت غم وطن خرم نمود عازم  
 رخصت است هر چند جوان کار آمدنی و قریب القربان فدوی است بملاحظه

بجای بافتن و خنجر  
 بنوعی که صورت الف  
 است بمحض خای زای  
 ما خود را با غنچه  
 کز تن ۱۲ غنات  
 دای بی  
 مقصود بمحض خای  
 کز تن بعضی خانه خود  
 غنات ۱۳  
 بنوعی که خنجر احلال  
 میکند خنجر  
 ممنوع ۱۴

مرضی خان صاحب کرامت نشان غالب خان سلمه السبی که فدوی است کرفکی  
 ایشان مست بدامن دولت زده پیش از لیاقت مشمول عاطفت است در باب  
 دگرگونی او نمی تواند بمبالغه عرض کرد و مانند او در تقطیع باعث فرط و غرض  
 گردیده بدین نرسید اسپ دوم برادر عبدالقادر حکم داغ بر بالای داغ هم رسانید  
 بهر حال معنی کلام حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه در حق فدوی که اکثر از زبان  
 ترجمان تراوش می نماید بیست ضعیفان سعی تو بر که قوی نگردد و ندرت تو را  
 ششوی صورت پذیر گشت که ضعیفان ضعیف طالع بکشش فدوی قوی نشند  
 و فدوی قوی ضعیف شد حالا غیر از ترش دنیا از التفات علما متصور نیست  
 پیش نیم طاقت در دعا فاعل نیست و اگر فیض عام می بخشی در اوقات است و  
 طلائع فضل اشمال تو بخش عالم باد برای که منی رام قدر دان فیض رسان و تکیه  
 افتادگان سلامت چندی کس بهر نشت با وجود سعی و احتیاط بیاموش  
 چنانکه باعث تحمل تصادف و لغو و لاشخصی میگرد و سرشته احتیاط به اختیار  
 از دست رفت و رفاقت برادران و رفقای قدیم و جدید باعث فرزنداری

مجلس ملاطفت  
 در چون کسی بعد از سپاه  
 با سر کردی سپاه نو  
 ران اسپ سوارین داغ  
 چون پیش داغ میر  
 و چون پیش داغ و مشغول  
 آنکسی عده خود و نظیر  
 میکرد و تقاضا و حال  
 نه باید نشود  
 شد از تن تقویت  
 شد از تن تقویت  
 در آبست ز در زبان  
 دافع تقصیر و بیاد و جو  
 کشت و داخل این  
 کشت و داخل این  
 است بعد از ۱۲ بجاست  
 نامید و بیاس  
 متعین فعل رفت  
 سینه افتاد و بیاس  
 و جای از دست رفت  
 موت بقوت  
 قندید و مقصود  
 مردی و این با خود  
 از مرز و بخت مرز ۱۲ بجاست



کردید الحال که بفضل و اسب متعال و افضال فضل شما آن دستگیر از پافا و کان  
 شکسته جان من از مقدور ادای حقوق آنوقت و رفاقت نموده زور قی معیشت  
 چار موخر اضطراب بسا حل نجات کشید راه افراش قرض انسداد پذیرفت  
 فی الحاله توقع ادای دین سابق صورت گرفت از اینجا که ادای رومه چند کس از  
 یک کس بکشد محال و ایصال اقساط بقصد داران متعدد و متغیر لهذا از راه  
 فدوی نوازی امیدوار است که بشکر یارک خیر انجی سرکار حکم شود که تسلی قرض داران  
 فدوی نموده همه تمسک بنام خود بگیرد و از وجه تصدیق مقرری که به فدوی محنت  
 شود و بقدر با احتیاج همراه رسانیده تمهید در وجه قرض وضع می نموده با تا فدوی  
 از دست تقاضای بانه نجات یافته من بعد گرفتار شکنجه قرض نکند و در زیاده جز  
 التماس فضل و کرم چه عرض نماید به فضل الله خان رحمه الله فضل و کرم مست  
 از چند روز در چشمم پیچ نموده هینا و چشم خود می بیند و در یک طرفه  
 ما کلمح البصر و هو اقرب صدر کسب طبع قری در دوکان جان می چند ربا  
 از بس دیدم کشید در چشمم و خون می کشیدم شنیدم در و در کار چشم نهان

در چشمست و در چشمه چشم از نظر التفات ارباب حضور مجمع النور است که  
 نارسائی اضطراری محمول بر اغماض نظر نکرد و انشاء الله التوب بمجر و معاینه  
 بالراس العين عارم ملازمت کرامتی است آفتاب قدر و الوالی جاودانی نور پیرای  
 آفاق بادیه فضل الشان مردک چشم مروت و حیا سست این گریه  
 سر در روزگار دیده تا چشم بر روی جهان اگر ده چنین چشم چشم ندیده خاصه  
 که بقدر یک چشم زدن نظر بر مسوده نموده دیده میداند که چه دیده دید وری که  
 نظر بر اصلاح حال بنده دار چنین صلاح داد که تا به چشم و انگشت در به چشم نکند  
 و دوست و چون مردک چشم از خانه بر نیاید و اگر کاری ضروری و بدو در خانه  
 سر انجام نماید ایند مقصرت و معذور العذر عند کرام الناس و قبول فی فضل الشان  
 خداوند صادق القول العمل سلیم الله عز وجل کرامت کنایت آموذ و رود و رود  
 دفع شدت کسل مسیحائی فرمود و اتصال انتها و ابتدای سفر و مضان که مردود  
 تیه سبب غم آخرت و قیقه از دقایق تردد و فرود میگذرانند به پشت گرمی حرارت  
 ناکهانی بر وفق محظوظ خاطر عاطر در ترتیب مراتب بوجه سعی در بهشت

لیکن کارکنان قضا و قدر بگویم اذاجاء اجلهم لایستازون ساعه و لایستقدرون  
 با عانت فضل الهی آنجائے باطل را بر عزم باطل گذاشتند چنانچه صعوبت مصداق  
 بمسافر سفر نمودند و مرض بر لب مرگ افتاده در تدبیر تا بوقت توفیق فرمودند  
<sup>کنند از وقت باشد یعنی فرمودند</sup>  
 حالا انشاء الله تعالی بعدیکه چندان بعد نیست فدوی بشرط زندگی خارجه مرض  
 تازه را که از چند روز عارض است بر دوشن صحت گرفته و رسائی حمایت آن حامی دین  
 میرسد به نیت اینکه با قندای آن مقتدای ارباب کمال نمازش بخواند تا به برکت نماز  
 عرش تا از آن قبله اهل راز باز تار و قیامت روی مرض <sup>البته به جهت</sup> تنبیه بیت دم شمشیر <sup>ای بر عرش رسیده مقبول الهی</sup> عجا  
 میسی دارد و خضر گشته تیغ تو بود جا دارد و زیاده چه عرض نماید جز اینکه <sup>مصرع</sup>  
 بهر حال که بستم بیاد تو ام چه فضل الله خان بعد مدت بعد و روز و نوازشنامه  
 خان صاحب منقری قدر دان خوشیذک فضل و احسان الله الرحمان فرمود  
 بر وقوع چه ایام اضطراری مطلع نمود مصرع ناگه کنه در جهان کسیت بگو هر چند  
<sup>ای بخاری</sup>  
 بسبب نداید سفر و ایامی که از چندگاه و امن گیر تو به نیرکان است از تسویه عرض  
<sup>مراد از امر باشد</sup>  
 نیاز مقررند لیکن واقف دلهامشاه حال است که دلی زیاد فیض نبایه فعال <sup>نیست</sup>

و هر دم از دیاد الطاف بی‌الکافی از در و در حاصل رباعی یاد تو اگر چه موعودان  
 و تن است و در عالم آرام دل تشنگی است <sup>در این قصه که باور کند از من مرا از یاد</sup>  
 بیشتر دوزخی شعله زن است <sup>بمنحرفه قات و مجازا بمنحرفه حالت و صورت ۱۲ اغیاث که میباید که نام مستحق</sup> و بدل توجه خاص بعضی نایم فیض اختصاص  
 بحکم المکتوب نصف الحضور کاه آبی را آتش شوق میزند اگر اکثر طیبین توجه  
 خاص صورت بند از مخلص نواز نیاید بعد لطفکم و اقبالکم مزید رب المجید  
 به فضل الله خان <sup>در از اعطای پهنمای یاد و فرمایشهای خاصه قدر دان</sup>  
 قدر شناس اوست نشان سلسله الرحمان اگر به بنار دل و جان پرواز در میخورم از یاد  
 خجالت نتواند برداشت مصرع لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم <sup>از این به بعد بهیچ وجه</sup> نامنهائی  
 در وقت خاص نظر انور گذشت و معانی مضامین رنگینش بدین رعبه زبان خوان صد آفت  
 نشان بعد خان که همیشه مشغول یاد و کرامت است <sup>از این به بعد بهیچ وجه</sup> سامعه فیض لامعته فردی  
 از مدتی ترقیم جانش نامور بود بنابر وقوع تعویق در معاودت جلوه دار سر کار از رخا <sup>از این به بعد بهیچ وجه</sup>  
 که موجبش زبانی او معروض خواهد کرد دید و تبلیغ آن تاخیر و نمود و حال یاد مست  
 بنیاد فیض منیر است <sup>از این به بعد بهیچ وجه</sup> و آرزوی حصول دولت مواصلت سر پایست <sup>از این به بعد بهیچ وجه</sup>



احسان تو به فضل اشخان

احسان تو به فضل اشخان صاحب سیر افضل حساست نوازش بانه فضل  
 مستحق مکار و جلوه دار مکار در اوقات شدت انتظار شرف اهدا فرمود و در  
 کسوف خا فرمود **مصرع** بوسیدم و بر دیده کرمان گذاشتم <sup>خطوط مرئی</sup> خط و سطر  
 انگور لذت معموم نظر انگور گذشت و دوشسته گلزار چای فضل انتساب جوان خاق  
 سامی که گسان شده معطر سازشام <sup>چهارم</sup> فقط انتقام خاکست بر چند درین سفر  
 بر سر سبزه قابل سیر افتاد لکن بسبب هجوم الم همایوت غیر کدورت حاصل و نداد  
 بیت نظری بر گل بن زده افتاد مرا <sup>چهارم</sup> آمد از گشت دل و دیده تر یاد مرا <sup>چهارم</sup>  
 نماید که شبهای متاب بر کنار دریا شود چه <sup>ای طاق قتیبا</sup> بیا بیهای بر زور و زور کردید و روز  
 بر سویر چه طاق قتیهای خوش <sup>چهارم</sup> افراشتب رسید خصوصاً شب تا زده که بنا بر  
 استیلائی شاد و جوان حضور فیض کن <sup>نهم</sup> نشسته اضطراب بر ترقی بود و فروع مانتاب <sup>چهارم</sup> دید  
 دان تا بکاید نمک نموده <sup>نهم</sup> سیر کامل به بخوابی محض کنز انید از شب بحال خواب  
 دولت بیدار شافت یعنی خود را با <sup>چهارم</sup> قدیم در سگ ریا مان محض غمت منزل  
 یافت بدست اراد نزار ان کلهای نشاط از گلشن ای التفات <sup>نهم</sup> آنوقت

جواب  
 مصفا این نظر را  
 بجای بوی که مرغ جواب  
 است آورده و جواب  
 جمع جواب هیچ جا نرود  
 نند  
 لذت دل از گشت  
 را با یک کل در گشت  
 دیده را با یک کل  
 داده میگویند چون از  
 در دکان تو حکم یار  
 پاره کردید و شک از  
 دید و درین گشت بود  
 سکه کل  
 را دیدم آن بوی  
 حال خود یافتیم



دل ارادت منزل متوقع ورود و نوازش نامه علی است بیت مرا بکوشه مکتوب  
 غیر یاد مکن جدا بنام من ای دوست خط انسیان کنش باقی عند السلامی بقبر  
 خا نصیب فیض رسان قدردان معقدان سلامت شرح تمنای او را ک سعادت حضور  
 سراپا سرور اگر مقدور زبان ظلم و قلم زبان می بود و می بدست آویر شغل و لذت  
 تحریر و تقریر شال شکنج ریخ چهارت بجات یافته وسیله تسلی دل اضطراب منزل  
 می نمود بیت بی بیات چگونه سر کند کس ره بر دم تیغ و پای از خوش غیر از آنکه  
 این معنی بدل از دیک راضمیر میر منور که مشرق انوار قد شناسی است حواله نماید عکاس  
 بنظر نمی آید بیت نیست بوجه که بر روی بنام غم دل چون توئی در دل من  
 با توجه گفتن دارد و الله الحمد المنه توجه بر رگان روزگار الحالی از ایام گذشته صرف  
 این معنی است که آئینه بخو گذشته در ابتلای بلای انتظار گذر و بهر قسم حصول لذت  
 مواصلت طرب مو بیت صورت بند و جمیع مخلصان خاص و غیر طلبان و غیر خفا  
 پیوسته مستعدی تعجیل ظهور این منیت اندوشت و زنجار حبیب و الحاح عوات سرگرم است  
 بیت یک نگر روی ندیدم که طلبکار تو نیست تو نیست مصرع غریزی که نریز



نیست؛ غایت شاید روز و بر منصفه شهود و شاید و چشم و دل منتظران چشم بر راه مقدم  
ای سخن غالب ۱۲

مست تو ام بکل الحویر زاب قدم بهجت الترام روشنی تازه یابد تا حصول این

فدوی صدقت مشمول که بحسب ظاهری چندی در تقدیم مرسوم بندگیها یعنی تسوید

عریض نیازانما مقصر مانده امید است که مورد انتقام نبوده مشمول لغزش و

یاد فرمایند باشد بیت که ما مقصریم تو دریایی جمتی و جبر می میرد و بامید عطای

تست؛ شاید که در حساب نیاید گناه ما؛ چنانکه فضل و رحمت بی منتهای است

محمد فاضل تازه رفیق که در علم موسیقی فارغ التحصیل و دایم از روز و مندر ملازمت

عبد العبد است بذریعہ عرض بندگی نیاز خود در برابر پیشگاه خاطر عظمی میکند راند

و حقیقت دیگر غریزان غریب الوجوه و تازه وار که درین ملک تبارکی و بلند آوازی

در آمده اند و محکم امتحان خان طلعت ز دای دل و جان نور خان که دمی از یاد گرمی

غافل نیست و بوجوب طلب لازم نموده که هرگاه عرضیه بجا بآلی بر بکار و بندگی او

معروض دارد و تمام عیار آمده اند از نوشته میرزا یحیی محمد کرامت ششم میرزا محمد ششم

واقع خواهد دید حاصل آنکه بیت مجلسی نبویا باده همیای ای مردک دیده من



باین بین تشریف فرمودن کرامی دین نواح تواند شد از کمن قوه بفعل آرد  
 یا قسمت این ذره بمقدار ازین ملک فیض یار پردازد که بفرم و وطن بادیدها  
 کشته در راه اگر دوت قد مبوس دست دهد در یابد و به بدرقه توبه باطن کرم  
 موطن بمنزل مقصود رسیده بقیه عمر شتبار در کنج از و ادای دایمی به بزرگان  
 قدر و ان با بیت کر بود عمر به میخانه رسم بار در کز کج از خدمت رندان بکنم  
 دکر تا کجا بشرح در ددل مقصد اوقات شریف کرد و اقبالکم و فضا لکم مزید بر  
 به لاله خوب چند ذات سراپا التفات صیاب کرم فرمای قدر دان لاله صاب  
 مهربان سلمه الرحمان جاودان واسطه مرآت خیر طلبان با دارادت قرب حجامین  
 که بمقتضا صدت صمیمی فراموشی فراموش نموده شب و روز بیاد بخت بنیاد  
 است حجیب الدعوات بدوام دولت حضور موفور السور بهر و در دار که لب لباب  
 آلام دوری ضروری ملتمس یار فرمایند کرد و بیت هر که از پیش نظر گرفت باید آرد  
 یارب آن روز مبادا که کنی یاد مرا از ملاذ مهربان شیخ سعید الرحمان برادر حق  
 شیخ محمد سلمه الله الاحد بموجب ایامی در رکاب کرامی مراجعت چون در حضور بنابر

و لیکن داخل دستک مردم متعینه نشده در عمل بطرفی آمده توجه الادر با نکات موعی  
 مطلوب است این قسم که مرکز خاطر عاظم باشد بعرضه ظهور در آید و طور توجه با اوجی  
 عرض نمودن حکایت بقمان آموختن است مصرع چه لازم با گرم کسرت طریق معطی  
 آفتاب بردانی مقصود سانی طالع باد به لاله خوب چند قدردان صاحب که مفرما  
 مهربان سلامت این مرتبه این همه امتداد ایام سفر که بعرضه ظهور ظهور نمود هرگز  
 متصور نبود و الا روز نهضت ایات ظفر آیت بقیه تام تقریب نهضت  
 ملازمت فایز کردید و خود را استلای شکسته حجت نمی پسندید مصرع حقیقت  
 که من در پی خبر دار شدیم حالا لیل و نهار بکجایت خالق لیل و نهار مستعدی است که زود ایام  
 دوری ضروری منقضی سازد تا بدریافت و اوم حضور و تجوید بکجایت یافت پردازد  
 تا ظهورین تمنا آرزو آنست که با وجود یاد دینی از گوشه خاطر گرم ماثر محو نکرد و دست  
 فراموشی آئین بهین است و فراموشی مکن مقصود این است زیاده بندگی به گو یا بل و  
 مهربان کم باید نماینده بسیار بیاید آینده سلامت عجب که درین مدت همراهت کاهی  
 یاد مشتاقان میجو که باید اگر نمی خود را فراموش ساخته اند بفراموشی هم منظور خاطر

عنه  
 یکصد و نه در  
 معجزه از سینه  
 در باغی و قریبی  
 پاینده ۱۲  
 عه  
 بدینچه که  
 نای شسته تار  
 و نشانی یک  
 و کلامی بسوی  
 ۱۳

نشد بپیت شربت و زم باید تو هم آغوشش بقر بابت شوم کردی فراموشی هر حال  
 آینده اگر مثل گذشته گذرد و اعتضام موت و انصاف است که مرا انتقام <sup>بسیار</sup> بستان  
 مقیمان کشور راحت بر مسافران دی هجرت نمایان عدالت نیست پیت در دیار  
 که توانی بودم آنجا کافی است <sup>چهار پیر</sup> آرزوهای دگر غایت یا انصافی است <sup>بسیار</sup> زیاده چه تو هم  
 جز اینکه مصرع لطف بسیار طبع دارم و کم بینم آفتاب یاد فرماید از افق دوام <sup>طالع</sup>  
 به حبسوت رای مهربان صاحب کم که مفر مستلزم چیست شد استیاق  
 بمشابهت حد حرات فراق از احاطه شرح بیان تجاوز دارد لیکن این بار باز صحت  
 انتظار خرقه دوم مسرت لزوم که هر بار دیر تر به هر حد ظهور میشتافت این بار تا حال  
 در پرده احتضانت خجسته گران می نماید پیت برگزیده بودم ای جان بگرد دل <sup>پوشیده و مخفی بودن</sup>  
 بنال این بار بر دل من غم میکند گرانی شاید این بار بار قیامت در باغ افکند  
 و بر باغی شدن دایمی کمر توبه بستد مصرع هر چه میخوایی از تو می آید اگر نوردان <sup>ای وقت و سال</sup>  
 دشت هجرت بنابر شدت تضاد و بی سفر که غمونه سقر است کم باید دمی خود پر دازند  
 معذورانند و بر مقیمان اقلیم آرام لازم که همیشه به خوش صهیای فراموشی نباشند پیت <sup>چو</sup>

با حبیب نبی و باده پیمائی و بیاد آر محبان باده پیمارای بیاض اشعار خاکسارین  
 باده پیمون بمخه شراب خوردن و نشاط کردن ۱۲  
 ایام اکثر در کار میشود غالباً تا حال اشعار مطلوبه نقل شده با اگر زود غایت  
 بمخه منقول بمخه خلق بمخه خلق ۱۳  
 ریاده چه بزرگوار و جز شوق بنیایت به حبس و نیت ای شیکار سوانح نگار  
 بهر بان توجیه فرماست درین به مبارک اکثر مخطوطه خاطر بود که بخدمت سامی رسید  
 شرف موصولت خواججه صاحبان علمه الرحمان که از مدت آرزوی آنست در یابد لیکن  
 درایت روزه بانضمام تقدیم بعضی اموری نگذاشت آخر الامر معنی الامور  
 مرمیونیه باوقایتها بصورت عارضه جسمانی که از چند روز عارض حال است جلوه کرد  
 بهر حال الخ فیما وقع انشاء الله تعالی بعد عید که بعد نیست بشرط حیثیت اراک  
 بنی و چیز است که بود در آید ۱۴  
 می پردازد شرح پیشانی توابع میر سید احمد سلامه الله الاحدین قرطاس با گنجینه  
 ای ایل و عیال ۱۵  
 پذیر نیست خصوصاً درین ایام که خبر توجیه خواججه صاحب جانب بالا که شتت گرفته  
 الله تعالی بمخه پیمون ۱۶  
 قرضداران با یوسن مطلق شده اند بلکه بسبب عدم طریقات توجیه موهبت متعلقان نیز  
 در سرکار گرامی خلاف واقع تصور نمود و تقاضای شدید که مورت بی ناموسی است  
 حقیقت ۱۷  
 پیش آمد از اینجا که میر مذکور را از مدت در جناح خواججه صاحب اعتقاد و در خدمت آن



نشان بعد مدت محمد درین حدود نظر بر سر انجام کاری که سر انجامش نظر کرده  
 جمیع امور قدیم دارد و غنیمت دانستن صلاح وقت بل از جمله واجبات زیاده چهره ضعیف  
 بر اینکه مصرع بنیاد دل بهوش یار بشیر انداز خان صاحب بسیار مهربان بشیر  
 مروت و احسان سلامت از روی مواصلت سر ایا راحت زیاده از آن است که عمر  
 تحریر آید بقدر الحاح که بعد مدت صدق ارادت این ارادت شرفت عکس پذیرد  
 ضمیر که تمیز گردیده خاطر عطر اموجه یاد فرمایند اگر و اندیشه یعنی این عمری صدور  
 صحیفه سرور مضمون عطا می عطا و اضافت از اجاقین باب در سعادت  
 انبساط نام استعانت تمام بخشید بیت برین مرده گرجان فشانم و است که این  
 مرده راحت ده جان است و او اب عطیه این عطیه بهیه را مبارک و مایون  
 رقی روز افزون گرداناد و بهر محبت که ظفر از گرم است در نیصورت انشاء الله  
 عتق نیست کسی نامه پیام نجات می باید با طهر این تمنایم بر آئین چشم بر راه یاف  
 بیت بکسوفی ز نوراضی بود دل تمنای اگر تحصیل جان زیاده چه نویسد خیر اینکه  
 شوقی از هر چه نویسد زیاده است به ثواب مهوران کور نش ارادت آئین

عکس باقی بماند  
 آینه شال است و به مشغول  
 خاقین جمیع خاقان  
 بخشنه بادست از هر که مانع  
 و وقت بدستانی بخشنه و روشن  
 و باران مانع



محمد بن معروف باریان جناب استاد نواب فضل بن قدر شناس قدیم الاحسان ماجور  
 راسخان طلبه بدقیل این مکرر عرض بلاغ یافته بشرط عدم ظهور نارسائی طالع  
 چند گاه دست از کربان قسمت بر نمی آید و بعد مطالعه فایز شده باد و یو لایحان  
 بهرمان آید و او را و محمد خان بنابر طلب نام حضور فضیلت نظر را گاهی موی البیاض  
 احوال غیرت اشمال حکم بیت قاصد چون بود نامه چه حجت بکتاب کس بر  
 جبر مان بند و تفصیل شداید و تحریر و دید و تحصیل حاصل نشسته صبح و داعی  
 اعلام اقبال افضل التیام مستعدی حصول دولت حضور غایت معمور است عجیب  
 یمن خفا کمال متناکر و اندازد علی کل شیء قدیر از فضل قدیم توقع مستقیم است  
 متدوایام دوری از استان فضل نشان موجب کم توجهی نکرد و بیت بهر حال مستم  
 زاجی پرستم به زحام می التفات تو مستم بهر العالی با و فرمائی چه عرض نماید  
 نواب متو خان کور نش صفت وین محمد بن جناب استاد نواب فضل  
 قدر شناس راسخان مشفق معتقدان سلمه الرحمان اوج گرای در جوابات با و متنا  
 ریافت سعادت حضور که امت گنجور بهر است که تواند عرض نمود و بیت اشتیاقی بقر

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



چندگاه درین لوح بسر برده با جوانان شایسته هستند و آنرا رحمت فرموده و مفصل  
 ظاهر خواهند نمود مقتضای فضل قدیم آنست که امتداد و احوال حضور و دوری مستلزم  
 یاد و مرئی فدوی قدیم نکرد و که فدوی نظر راست بر او یاد که امت بنیاد خود را و مبهم  
 در حلقه کوشان اثره ارادت و اتحاد و مورد مراتب تقدیر و واسطه اند و می باید  
 مانع زودیت بودم که هر چه شدم افتد مروری توبه اختیار حتم بود و همه جا و همه حال  
 خادم را شرح مقصود کرده و نوع توجیه حاضر است این بدانکه چنانچه بتوجه عالی دین  
 ملک سیده چند سال تماشای نیرنگی روزگار نمود و حال الفضل متعال از نیجی آب این  
 شایسته معاد و صورت بند و صورت وطن که بسبب کثرت مدت مفارقت ششم  
 هم معاینه نمیشود و بچشم صورت بنید بیت از نگاه لطف کار کیمیاگر مکنی نمی توانی  
 خاک را از زکینی که مکنی اظهار احوال می رشتار الیه نظر سابقه معرفت تحصیل حاصل  
 دانسته به تفصیل می پردازد اما جملا اینکه بودن این قسم جوانان نزد و طلب سرگردان  
 بهر قسم دست و پا صلاح دولت است بهر رفیق خوب است چون که در عالم است  
 بهر که گفت کیمیاگر می توان گفت و در قهای می نکرده اگر چه از بیم بهتر اند و از یکدیگر غایب

استبداد  
 تنها بکار ایستادن  
 و منفرد بکار ایستادن  
 یعنی نظر منفرد و مستقل  
 بودن بر کار است  
 بکار ایستادن  
 باری معوضه و فایده  
 و طلب هم و فایده  
 مجازا یعنی عجاایب و  
 بفتح اولی زنده و  
 توبه از نگاه لطف  
 آن معنی این بیت سابق  
 مرقوم که در اینجا باید بود



نگهدارم و دو احوال بدستاری افضل از دو مقال از برق معیشت است که با این  
 این تیر و زانها نشاند  
 بر نشانی برآمده و بساحل جمعیت آورد یعنی بزرگان این دیار از راه قدر و توانی  
 بتقدیم تمام از غم و وطن باز داشته پیش از لیاقت کمترین توجه خاص نکند  
 و مایه و کمالی که ملاحظه نظر بود مستلزم رکاب داشتند ضرورتی جهت اندفاع کان فراموشی  
 ای ملاحظه نظر بزرگان مکتوبات  
 که فراموشی دل ارادت مندر است با جمال عرض احوال نمود و هر حال نظر حفظ  
 عزت و ابر و بکمال کمیت اگر نیم نافی لغت و بند از آن به گونه خونی نیست  
 از قلت و کثرت نظر برداشته در همه حال راضی بقسمت و تیر از آن شکر العزت  
 اعلامی لوازمی دولت ابدیت است مضرع بهر جا که مستم تر می رسیم و توقع که در  
 هر حال هر محال از گوشه خاطر ملاحظه کرده کاه کاه بغایت غایت غایق  
 مشمول عطف باشد باده جرات حدایت بدیده بهر دور **خان** عرض دارد  
 ارادت آئین محمد این کجاست فیما بین صاحبان حصا قدر و ان قبول با آرزو  
 ملازمت همراهی است زیاده از احاطه شرح میمان است و بیان در جدلی گرامی  
 بیرون از قدرت قلم و زبان بهیت حدائی آتش تیر است می سوزد و دل جان را

له خفته این  
 عبارت بقول اولی  
 متعلق است و از قول  
 بدستاری سحاب  
 در شش جمله معترضه  
 است که صفت حال واقع  
 گفته متعلق به حال  
 و بدین وقت که جان و  
 چنین است خفته ای  
 برای صورت الخ

خدا هرگز نصیب کسی از دو عالم جز از اوست در عالم کون و فساد تو قیام و دوام جانشین بر آن است  
نیکو بر باد مصرع هر که اندر جهان زایل فنا خواهد بود و این اهل صدقت منزل  
و حق اقرار به اختیار می نماید که بر فاق آن قدم و آن شفقت شعاع رنگی می آید  
از دور و سیر و توفیق عالمی برسد بقیه عمر خود را بقادر گوشه از راه برود و  
انزوی بند آورد و صد که وقوع دوری ضروری که محض معضای تقدیر عظیم  
حقیقی اختیار کند که بر عرصه ظهور آمده در وقت توجیه حضور پر نور موجب شایسته این  
مجموعه از دیده دور نگردد و مصرع از دوست یک اشاره و از من اسیر و دیده را  
بر غرض نیاز به عرض نماید به میر محمد زمان میر صاحبان مشفق قدر دان گان این  
سپهسالار روزگاری است که یک قلم چون ظرف غلط از صفحه ضمیر منظر بزرگ  
محو شده که با هیچ غلط هم محظور خاطر عاظم نمیکرد مصرع خاطر اتموشم سبک  
این چنین یاد از روزگار استماع خبر که در آن واقعه خان شهادت نشان نمود  
علیه الغفران بنا بر عدم ورود غایت نامه صدور اخبار و حشت آثارش و روز  
اضطراب در دنیا و آخرت چند از زبان بعضی اعزّه محله خبر فیت ذات میرابا انقا

کون و فساد کون و فساد  
ازین بر و فساد کون و فساد  
این نقش بر آب کون و فساد  
عبث و بی فایده کون و فساد  
مردن کون و فساد  
وین بر کون و فساد  
وین بر کون و فساد  
کون پس ازین لفظ مرکب معنی  
فاحشی است و میخیزد و غلبه کرده  
سپهسالار که در قلم و کلام  
بانه مرداران که از قلم و کلام  
با و نوشته نشود و در  
که یکسر اول و ثانی و سیر  
کافی غرض کار در کجای  
را نیز گویند از اغاث  
ممنوع اول و کون و فساد  
و زایل کردن و کون و فساد  
نقوش از قلم و کلام و فساد  
سبک باشد و سبک فیت  
از فساد کون و فساد



باقضای آب خور برادران همه عازم وطن شدند و قرض ذمه آنها برین بی دست  
افتاد و حال صورت بهمین معنی باعث اقامت بی اختیاری است و الا مضرع  
دیاری که توی بودم آنجا کافی است و زیاده چه عرض نماید خبر بندگی بمیر محمد زمان  
یعنی در شهر که توی است آنجا بودن را کافی است  
میر صاحب روان یعنی مخلصان سلامت چه عرض نماید که تمنای حصول مواصلت  
مسرت چه قدر گریبان گیر و اصدات منزل است نظم خواستم در دمشق بنیان  
ای بیکار گریبان دهنده است ۱۲  
تو گویم که نم دورمانی باز گفتم چه حاجت است بقول آنکه تو خود در دلی و میدانی  
نظرا ۱۲  
پیش ازین متواتر مالتی نیاز به ترسیل داده لیکن عدم ورود جواب نارسانای طالع باعث  
نارسانای نامه بران گردید مطلع گردانید فی الواقع بیست و یک سال بر بنو ملکوت که به اودم  
ای نارسانای مطلع گردانید ۱۲  
که با دهم نبرد کاغذیکه تم دارد اگر چه درین مدت کاجی حقیقت حوال خیر یان به کمر  
علت ۱۲  
در نیامد که واقع شد اید انتظار کرد و لیکن چون به سبب قلع و اضطراب که از راه  
صفت احوال ۱۲  
ارادت عمیم اردو اکثر مشفقان رویداد که گفت بر روی داوودی بود مکر زبانی  
ای رو داده یعنی بطور رسیده ۱۲  
معبری استماع نمود که برادران مغفرت نشان کریم شاه و میر میران بمقتضای سعادت  
نزدت شهادت چشیدند و دل و جان مخلصان در شکنجه غم و آلم کشیدند و سوختن  
چون

قلق و اضطراب است  
منفصل حقایق رویداد  
جواب دشوار است  
فکره زبانی  
است و خود بنی  
و در جمله معتبره که میان  
شمار آورده که  
صفت قلع و اضطراب  
و در صفت رویداد است  
قلق و اضطراب  
فاجعه آری ام  
اضطراب و اضطراب  
صمیم



غم افزین ابواب غمی رخ دل شود که نمی تواند عرض نمود بیت آنچه برین می رود کبر  
 شتر فتنی ز غم میزدنی کاغذ بر جنت الماوی علم از اینجا که با تقدیر مقدر بر حق  
 قدرت مقادیر مت مقدر بر نیست و غیر از بریم شکایت این در دوی دو مقصود  
 سستی که این دانی هر اریا و کون بر برقم همت جانی و طریقت ازلی بر کزای  
 صبر مستقل شده باشد حق تعالی تقدیر دار از ابع طبعی و از رویای ملی بهره در گرداند  
 و تاج این هر دو نهال کشن سبزه در الغم البدل آن هر دو مسافر مشغول غایت  
 به شیخ عزیز الله که بعد از روی بسیار و انتظار بیشتر دولت قریب  
 قدر و این صاحب شغف شعاع شفیق بلا اشتباه عزیز الله و الله و الله و الله  
 و بهیچ نقص ایام دوری ضروری ابواب غیباط بر دل غمیده کشا و غفر  
 از غفلت کنی امید قوی است که کامیاب تمنا کرد یعنی دولت موصفت در یافته  
 از منت کشی نامه و پیام نجات یا بدست شوق بر میر کرده ام از وادی دل  
 از چه بسیار است ره آخر بمنزل میرسم شب نیست که بی یاد کرامی بگذرد و روزی  
 که ستار باستان آن مجمع الکمال صورت و معنی باین بین مذکور محفل فرد

و آنچه برین می رود کبر  
 دانست که برین کاغذ بر جنت  
 چشمه که در دست سحر و جادو  
 عدم امکان از غم اینان  
 خیال این خلالت انداختن  
 محال آن حال که در موهبه  
 الحقیقه است و این محال  
 طریقت و نیاید این ابواب  
 تا وقت که داخل شود در سوره  
 سوزن این محال است چنان در  
 در سر کوزن محال است چنان  
 آمدن کاغذ در نیست چنان  
 و خیال این محال است چنان  
 که برین میگذرد در آن شمر  
 که در وقت است چنان صفت  
 تا غمزد که اگر گذشت از سر  
 چنان که برین میگذرد در آن  
 محال با امکان است چنان  
 کاغذ برین میگذرد در آن  
 چنان که در وقت است چنان  
 و علم به این محال است چنان  
 که در وقت است چنان  
 که در وقت است چنان

منزل نکر و درین مهم بغض این زد که کم کاری از دست آن عالی دستگاه قوی  
 بعرضه ظهور شتافت که در برزم موجب دید آبروی پوخواه را سخ کردید <sup>افتش العزم</sup>  
 نتیجه اش بعد از دفع حجب هجرت ظهور خواهد آمد لطفکم و دو لکم فرید پر بالمجید  
 به شیخ عزیز الله صاحب فیض رسان مشفق سر یا احسان سلامت گرامی بایقی التفتا  
 نمود مکرر و درود نمود و مفتخر فرمود به عرض نماید از تشبث <sup>ای محترمانه ۱۲۵</sup> احوال و نزد خاطر ماکه از  
 روز روانه شدن باین سمت تا رسیدن شهر روز و شب امری غیر از قطع راه و <sup>ای روانه شدن کا تشبث ۱۲</sup>  
 نبود بعد رسیدن اینجا همین دو نموده که سبب است که از مردم خانه رای صاحب قدر دان  
 سله الرحمان تشویش قلوب بزرگان که و مد لشکر و شهر بمضی این شهر است که بر خط  
 بادشاهان غنی پریشان کند خاطر عالمی و می آرامند شتند که جز مشیت او تعالی شای  
 دو او دعا مطلق از نکر و معنی محصر عکس و قلم زای که روانه به صورت گرفت حالا  
 شدت ماتم موجب برین عالم است بعد چند روز که موافق رسم محمود در باب زکار سیریا  
 ماتم انقطاعی پذیرد در تقدیم امور که بدان امور است و بدون آن که مکرر خط  
 وارد سعی تا بمقدور بجا آورده سعادت ابدی حاصل نمایند این مرتبه که سفر گرامی

دستگاه قوی  
 مفتخر فرمود  
 به عرض نماید  
 از تشبث احوال  
 و نزد خاطر  
 ماکه از روز  
 روانه شدن  
 باین سمت  
 تا رسیدن شهر  
 روز و شب  
 امری غیر از  
 قطع راه و  
 نبود بعد  
 رسیدن اینجا  
 همین دو نموده  
 که سبب است  
 که از مردم  
 خانه رای  
 صاحب قدر دان  
 سله الرحمان  
 تشویش قلوب  
 بزرگان که  
 و مد لشکر  
 و شهر بمضی  
 این شهر است  
 که بر خط  
 بادشاهان  
 غنی پریشان  
 کند خاطر  
 عالمی و می  
 آرامند شتند  
 که جز مشیت  
 او تعالی شای  
 دو او دعا  
 مطلق از نکر  
 و معنی محصر  
 عکس و قلم  
 زای که  
 روانه به  
 صورت گرفت  
 حالا شدت  
 ماتم موجب  
 برین عالم  
 است بعد  
 چند روز  
 که موافق  
 رسم محمود  
 در باب  
 زکار سیریا  
 ماتم  
 انقطاعی  
 پذیرد  
 در تقدیم  
 امور که  
 بدان امور  
 است و بدون  
 آن که مکرر  
 خط وارد  
 سعی تا  
 بمقدور  
 بجا آورده  
 سعادت ابدی  
 حاصل نمایند  
 این مرتبه  
 که سفر  
 گرامی





آند یار بذات فیض سگاروش گرفته است بذل توجه در نیاب تصور اتحاد و وصف  
 سیاد و حقیقت وجه بکار خود است قطع نظر از امر اکرام اتب مرقومه مصرع کای خود  
 میکند هر کس در کار کسی است؛ نظر بر سببیه رضیه مبالغه درین امر از قبیل حکمت بلقان  
 یاد دادن دانسته ادب مهربان اظهار نمود ظلم محدود بر المعبود بنحو آنکه فقط  
 حافظ متعال در همه جا و همه حال حافظ و ناصر احوال مهربان و الاتوجه عالی است مظهر  
 فیض کرم برگزیده ایزد صمد صاحبی خواجی محمد سلیمان الله الی الله با و شوق  
 ملاقات است کار از یاده از احاطه تحریر و تقریر دانسته با ظلمات دعای ضروری طلبا  
 می پردازد که خاطر خود پذیرفته اصلیت دایمی حیدر بنابر عدم حصول دو بهمنی مستلک  
 شکنجه اضطراب بوده و مبدع آن خسته مال منموده گاه حکم جوینده یابند  
 زمانی بعضی غرضه توجه موجب لطیف بناد در روی کمر پیچ کس مطلع نشد مسموع  
 متعجب در این غم اندک با وجود وحدت تجلی ذات در همه جهات تصور عدم کدام امر  
 مطلوب باعث ترک این دیار گشت خیال وجود کدام مقصود مرغوب در آن لوح  
 بخاطر عطر گذشت بیت همه جا جلوه گاه معشوق است دیده باید که خوش نظرانه

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

به حال در ابتدای حال التمام حضور مرتب و قطع نظر از حضور و الودین که عظاماً  
 ای حال سید مرتباً است  
 بقلاً فرض است استرضای خود و ایم مطالب است خود پسندی اصلاً فقر ما  
 بزرگتر شد عمل نموده مشتاقان را بعد و شش جمعیت نمایند زیاده چه شود  
 بر اینکه سید مرتباً و زویش که زن که چون حباب در میان زیر پا بود از خود  
 ایام هرزه گردی کوتاها بود به عبد الستار مهربان صاحب کم یاد فرما سلامت  
 شدت شداید اشتیاق و حدت آتش فراق زیاده از حد صله حرف عبارت است  
 علاوه آتش اینکه درین ایام صعوبت انجام انتظار خبر راحت از خیرت احوال  
 مال از حد تحریر و تقریر تجاوز نمود عجب که در نیت هجرت گاهی نام این مجبور  
 از دل دیده دور به هم بر زبان قلم عبور نمود سید یگانه نام ما بغلط بر زبان  
 ما را شکایت از قلم شکبار است عجب که با عزه غریبه القدر صحایف لایق و تحفه  
 صد و زمره و مختصر بد عالم امتیاز حاصل نمود و سجان است سید بر دیگران تو  
 ای سلام که در حقیقت دعا است برای سلامت یکدیگر  
 بنیانی و فایده رشید سلام هم از من دریغ داشت بهر حال سید اگر یاد من کنی  
 کم کنی یاد تو همیشه یاد تو در جان من باد و رفعت بندی که بمهر بر تو و التیام

مست رام ابلان یافته بود و امن زن آتش شوق مشار الیه کردید لیکن بجهت  
 الامور مروتیه باوقایتها حضور خست موحی الیه تا چندی غایزه تعذیر  
 دارد انشاء الله العزیز وقت مقدر بطریق میرسد سلام علیکم و السلام و علی آتش شوق  
 بهر بان صاحب این سکا شرح آرزوی دریافت شرف حضور نشاط معمور مقدر  
 زبان قلم می بود و می شغل تحریر مراتب اشتیاق و مصاب فراق پرداخته از چنگ  
 الم بهاجرت نجات حاصل منمودیم که کیت قلم در دین دی جان کز افکنده  
 است و شریسته این مدعی شمع الاظهار در کمال بیت کمال زشتی  
 ناست بی نامه ما چون زبان لال سرگز و انشد با چار باظهار ما فی الضمیر پرواز  
 که بتقریب بعضی اموضه و از جناب خالص صاحب دهن عالی شان بهور دل خان دستور  
 یافته بدین توجیه کرم فرمایان عالی توجه از جمادی الاول در اوقات رسید و بسبب  
 تشریف داشتن گرامی در قلعه از راه شد تمنا به تابان به خود متحد و بی اختیار  
 این ترانه حسرت نشانه منظم کردید بیت کعبه را دیدیم دلم از درد تنهایی  
 که اخت و محفل آری که ما را خواند و خود همان کیت و از بس سبیل شوق

در صد آن بود که خود بسامی خدمت برسد لیکن کرمی خبر سرعت معاودت  
 گرامی ازین اراده باز داشت اگر احتمال اینجه توقف می بود هرگز در اینجا توقف  
 نمی بود بهر حال الخیر فیما وقع حالا زود دیده و دل آرزو پرست از شکنجه انتظار  
 برآورد که بودن اینجا بدون مواصلت آن کرم فرما بر دل محبت منزل شاق است  
 زیاده ازین طاق انتظار طاق بیت بیا که در شب بحر تو چشم گریانم چه  
 زخم آب سیده بهم نمی آید خبر وقوع واقعات وحشت سمات که ناگزیری حی  
 است بصورتی که خاطر عاظم افتد غم عالم افزود که نمی توان عرض نمود و الله اعلم  
 آن دانای اسرار تکوین ایجاد پیش از همه عالم بی ثباتی عالم اندیاد و بی  
 مراتب مصابرت درین امور کرامتی تحصیل حاصل دانسته در همه حال بدعای خیر  
 انما شغل بر دار است مصرع الهی تا چنان باشی تو باشی به سلطان محمد  
 سلطان اقلیم مروت و حسان سلامت شوق دیدن باز یاده از احاطه شرح و بیان  
 است بیت شوق در گفتگوی کنجید بحر اندر سبونی کنجید همیشه مکرر خاطر دار  
 که وقت فرصت خلوت حاصل نموده چندی بخاطر جمع دست همبزمی کرامی دریابد



لیکن بحسب اتفاق دست نمیدید باین حال بحکم الامور مرسومه باوقایتها منظر ظهور  
 وقت است انشاء الله العزیز بر وقت مقدر فایز آرزو میکرد و موصوع بود <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup> <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup>  
 از وی که دل داری کند و در میولا گاو ان بار بردار جبه غله بدست او نیز دستک  
 از باب و سنگاه بخیمت آن والاد سنگاه میرد یقین که بمقتضای قدم تو <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup> <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup>  
 کام و امیندول خواهند فرمود و موداد به غالب خان خالص غالب <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup> <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup>  
 سلامت در وقت وقوع مقدمه لازم الوقوع که وقوعش در نظر از باب انشیل <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup>  
 دیده که در امربیت ناگزیر زبان قلم دوزبان را بکلمات مصابرت سماعشید <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup> <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup>  
 نمک نازه بر جرات پشید نیست و از تقدیم اسم متعارف چشم اندفاع اندوه <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup> <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup>  
 جگر فساد داشتن کو یا کوه اندوه بلند بناخن تراشیدن خصوصاً بجناب تقدیر <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup> <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup>  
 همان که واقف امر رکون فساد و عالم روز نکون و ایجاد اندر حرفی ازین مقوله <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup> <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup>  
 بقلم آوردن زیره بکرمان فرستادن است و حکمت بطمان یاید و ادون لهذا اعیان <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup> <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup>  
 کمیت ملک صداقت سلک از آن وادی جان گرامعطوف داشته زبان <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup> <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup>  
 ارادت بیاز بادای مراتب دعا که ورو دایمی خیر طلبان بی ریاست کو هر مود <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup> <sup>ای هیرمانی ۱۲</sup>

و اینست حال بایات عمر و اقبال آنهم سپهر افضل را بر وفق آرزوی خیر خواهان فدوت  
 اشتهال مرفقی مدارج کمال گرداند و آرزو مندان پوخواه راز و دبد ریافت  
 دولت حضور سرور گنجور بکام دل رساند هر چند ایام دوری ضروری جناب عالی نظر  
 تامل بسیار کم نمی نماید لیکن مصرع درون دیده اگر نیم موست بسیارست <sup>دو</sup> زیاده  
 چه عرض نماید تمنای قدوسست و بس خدا کند که زود دست دیدن بنده و کریم به در <sup>ششم</sup> دست  
 صاحب محبت و مشفق و مهربان است فیض محوفا و ضمه معدوم المعاو و ضمه منضم غرم غرم  
 این ضلع جهت علاج آزار چشم که چشم می بیند به چشم مبینا دور و نمود و در حقیقت  
 احوال که امت اشتهال مطلع فرمود اگر چه حکمای حقایق مدعی درین حدود معتقد اند  
 لیکن حکمیکه بر حکمت او اعتماد کلی توان نمودیم حقیقیست و بس تعالی و تقدیر  
 اگر بیایند بر ظاهر بر وفق مضمون مصرع بر توکل زانوئی شتر به بند رجوع با طبعیان  
 این نواح نشین شده باشد چه به ازین شاید که <sup>ای ازین جهت</sup> الاسباب بتبیر عزیزی از معالجان  
 این حوالی را سبب رفع آزار گرداند لیکن رای حسب فیض سان مدظله العالی تا  
 بعضی موانع که مکرر خاطر خاطر خواهد بود مجوز توجه باین سمت نیستند بموجب

بعد استماع اطلاع این معنی نمود ظلمت معدود الی یوم الموعود به <sup>مصدق</sup> هر صاحب  
 فیض رسان شفیق قدردان سلامت هر چند توجیه عالی از قدیم بر احوال میر الطیف <sup>بیک</sup>  
 که در همه جا و همه حال طب لسان شکر احسان آن قدردان اندمبندول میکرد و مخلصان  
 را مریونت میسازد لیکن درین ایام ظاهر با بقضای وقت کمی توجیه بسیار بعمل آمد  
 لهذا موعی الیه بسبب کثرت توابع و قلت یا موقوف شدن اجاره موضع  
 معلوم مضطرب شده خود را بجنور فیض گنج رسانید و به ملازمت بزرگان فیض رسان  
 بهره ور گردیدند رای صاحب قدر دان کلمه الرحمان بعد دریافت احوال از راه شفقت  
 قدیم سهیون در مابینه از طرف خود مقرر نموده در باب کمال داشتن رعایا سابق  
 بدستور عمل بکرامت مرقوم فرمودند و با وجود عدم عزم میرزای معزی الیه  
 با التماس رکاب عادت انتساب نظر بر فاق سماحی خضعت نمودند از اینجا که پیشانی  
 موعی الیه از شرح بیان مستغنی است و توجیه آن والا توجیه قدردان کمال ضعیف یقین که  
 غایات قدیم از نقد و اجاره بطریق معمولی <sup>س</sup> شده و عطار <sup>ای توجیه بلند دارند ۱۳</sup> ایضا میرزا  
 عطائیه بامه رسانیده نوعی توجیه فرما خواهند بود که مخلصان مکرر درین باب



[illegible]

صوتی توجیه فرمای صورتی معنوی نظریه ریاض امتیاز ظاهری که در نظر صوت پرستان  
معنی کم آشنا این معنی بیشتر صوت ظهور دارد کار بند حرأت استدعای ظهور مرآت  
ای امتیاز ظاهری نیست توجیه فرمای صورتی

عطا در ظاهر بلندی عطا فرمای ظاهر و باطن یک رنگ نمای قدیر و فرقه بقدر  
میکرد اند و گرنه موری زود قبیل البضا سخت کثیر الضعف چهار کاره از سلیمان گرامی

نشان کرمت نشان بواجمال تخت روان توقع بقدر سرازرتبه بالا از مرتبه مقفود  
 ای یکدیگر تخت روان اورا بدارد از نده بیست ۱۲  
 الساقیت خود نماید بیست بان کل کل از جان کی نام پیش کل کند چاشنی که  
 ای یکدیگر

گویم این سخن نیست فاشا کلامی از محمد و المصنف که میر عالم صاحب در اخاک بردارو  
بد فلک الاخاک آرازدوی میر لطف فطری آرزوی فرقه بمقدار خاکسار را بخاک

بیش کی تو انم کردشگر لطفی پایان تو که شود هر موزبان نتوان شد در حسان

اللهم زدني رزقك فقير احمد خدمت كارسر كا رطايبر امتش لا اللام الترام فاوت سيند  
نودو لا ادرتصال سعاد خنور اسر سر و رجا مستحي بود ظلكم و مرور الى المودود

رب العبود والبنی المحمود المقصود به نواب الخان فی تقصیل غالب حکام

[illegible]

آن که در این عالم است و آنکه در آنجاست  
و آنکه در آنجاست و آنکه در این عالم است

ملک دل میں ارادت نشان مسکاور و نور نشانہ کر امت شمامہ مشعر بر ویداد  
 نازہ کہ ہمیشہ مقد حقیقی رویداد نظر بر نوید سلامت ذات عالی درجا کہ در نیمه جا  
 نیمه حال محفوظ حفظ معالی با و نیز ان ابواب جمعیت و انبساط بر روی دل و  
 زیدہ مجوران چشم بر آہ اخبار حیرت آثار کشاد را باخی آدم چو نیمه لطف تو کشو  
 چنان خاتمہ شکر بر نیامد بسجود بر داشت ز درون جان دل کوہ الم و این نامہ بود  
 بلکه نمینہ رحمت بود اکثر بزرگان ایند یار علی الخصوص ای صاحب ایالطف عطا  
 سلمہ اللہ تعالی ثب و در بحباب مجیب دعوات داعی خیریت و سعادت معاوت  
 آن قدردان عالی منزلت اند و جماعہ دعا گو یا را کہ سابق سہر گرم دعا نصرت ایتما  
 بودند بار مشغول فرمودند و اے عطا یا تیر دعا ی این داعیان بر یار از و بود  
 اجابت رساند و معطشان وادی دوری عجلہ بر لال وصال فیض شہاں شاد  
 گردانیدیم ای خوش اندم کہ وصال تو میسر گردد و چون نفس جان طلب آید ام  
 برگردد و شہید شدین عزیزان عزیز القدر مغفرت نشان خصوصاً مشفق شہید  
 و انوی میرحب الدین کہ ہر دو نمبر لہ عم بزرگ برادر متبرک صدقت قرین بودند

این سخن از آدم آید  
 این بیت معطوف است بر  
 مصحح اول و جان و صورت  
 جلب آمد صفت آن و ضمیر  
 محکم و حقیقت صفات الیہ  
 باشد یعنی اندم خوش است  
 کہ وصال تو حاصل شود  
 مانند نفس کہ در حالت صعود  
 تالک رسیده باز باطن  
 فرو میرود و بخوان جان من  
 کہ در ذوق تو لب آید  
 است لب وصال تو  
 باز بتی عود کند

صبر و شکیبایی است از اینجاکه با کارکنان تقدیر نیروی پیچیده بشه ضعیف را که موصوف است  
 و صفت خلق انسان ضعیفا بوجهی مقدور نیست رضا بقضا و تعالی شانه را دروای این  
 پیدا کرده خنده انسان به زور و به قوت ۱۲  
 در دیگر خرافات و افسانه‌ها عایافت نمودندی ذات فیض است و تعجیل  
 رتبا که است آیات شغل بر دوازده است به حقیقی زود بعرضه ظهور دارد و الله میفرماید  
 ای نذر دعا ۱۳  
 از چندگاه در شهر نیست شاید غریب بر بعد رسیدن موجب امر عالی بتلی  
 و دله بی محمی پردازد حالا چند کس از توابع میفرماید محض اند غیر از فضل کرم علی  
 فریاد رخ و دندارند یقین که فیض عظیم و سنگری جماعه بکسان خواهد نمود و ظلمت  
 بر المعبود بعرضه بر می غمخوار و جوایب اخبار من بحیر از خود مسلک غم و انا نامه نامی  
 که بمقتضای اتحاد معنوی متضمن مکنونات ضمیر بود و در شمس با غم طرفه عکسایها  
 نمود بیت مکتوب دیده مراد و شن ساخت این نامه نبود و جامه یوسف بود  
 تسوید فیض احوال شست شمال مکر در خاطر فارگدشت لیکن نظر بر وحدت  
 تحصیل حال و البته مجوز صداع یکدیگر نکشت فوطه خاستم در و سوز پنهان ۱۴  
 بنو گویم که هم تو در مانی باز گفتم چه حاجت بقول که تو خود در دلی میدانی ۱۵

ایام دست برد ایامی کرامی نام ضبط و عیان طاق از دست بردن  
 مدتش خوشی دوستی متاانه بکفتگو در آورده کویم و چه نویسم روزی نیست  
 که سوزش اشتیاق دل مشتاق را خورشید اساز صبح تا مسایه و شبنم  
 نثار و شبیست که بت شعله فراق جان مودت تو مانده شمع شان از  
 شام تا سحر در کعبه سوز کداز نیندازد دست بی تو هر روز مرا ماه و شبیالی  
 شب چنین و چنان آه مشکلی حالی است پیر حال روز و رها کم کثرت یاد دست  
 بنیاد شب میرسد و سپاه در دیوانخانه میانه بیا و شبهایصال دور میگردد  
 تصویر شبهای سرتانما زانی حکم و صفا العیش نفس العیش دل مجور را آرم غمش  
 شاد بستی میاز و دود میضمون اینکه مصرع یاد وصل تو بجران سب صدایم  
 باز دیا و مرآت تمام می پرداز و خصوصاً مقدمه که شبی بکر امیخت ظاهر نمود و خاطر  
 مشکل رسد با قبالتش توجه نفرمود اکثر کریان گیر دل و تشویش افزای خاطر است  
 مصرع دامن دامن نام داند دل تو بواب مطلق حجی دوری را عجله رفع  
 نماید تا گفت و گفت در دل یکدیگر بر پایه واسطه نامه پیام بعرضه ظهور در آید دست

دست برد  
 بضم بای ایامی  
 با و در دل به نقطه  
 بازی کرد در دل از  
 حرفی به شمع و شبنم  
 از قدرت و از غنای  
 غایب است از لب  
 زمانه که  
 بهار و شبی کرد  
 بهار و شبی کرد  
 چوب بستی شمع  
 ۱۳۷  
 صند با صبح نگاه  
 در شستن بخت  
 پیش ۱۳۷



برب این آرزوی من چه خوش است و تو بدین آرزو مرا برسان <sup>و گوهر من غایب</sup>  
 تا آنکه مشتاق مهر را که فرمای قدر و آن بلامت <sup>قیمت</sup> سر ایا اشتقاق تمام و فراق که  
 بسبب پشیمانی اتحاد معنوی اکثر مضامین محبت آتش به نیابت دل تو و من  
 از زبان قلم تو در قلم تراوش یافته بود و باید و می شایسته وصال و روزی اتصال که  
 یادش در ایام مفارقت و لیالی فراق کاهی حکم صدف العینش نصف العینش دل مجبور را  
 هم آغوش نماید سلی بسیار و دود محمول اینکه مصرع یاد لطف بهر آن سبب  
 الم است و باز دیار تبالم می پردازد در دخته هم مطمئن است و هم در کردار اضطراب  
 انداخت بیت من دغم و دل اندرین نامه چو دیدم و صد بار ز بتیابی و کردم  
 پیچیدم و روزی نیست که سوز آتش اشتیاق دل مشتاق را خورشید آسا از صبح تا  
 مسایندوشن طینت سازد و بختی نیست که تب شعله فراق جان مودت و آمان را چو  
 شمع از شام تا سحر بکانون سوز و گداز نیندازد <sup>ای حور</sup> بیت بتیو هر روز مرا و شب  
 چنین روز چنان آه چه شکل است <sup>تقصیل</sup> حالانی که در زمان جهاجرت  
 بسر برده میشو و مگر محظور خاطر کردید لکن نظر بر اتحاد حاصل از عدا

خان باد پای خامه ازان وادی در پی پست خواستم در دشتوق پنهان را بگویم  
 که هم تو در مانی باز گفتیم حاجت بقول آن که تو خود در دلی میدانی و اناناکجا  
 او تعالی تناسه مسته عیست که حجبی ضروری صوری زود در اندفاع پذیرد تا  
 شود در درون یکدیگر بوسیله نامه پیام حسب خواه صورت گیر و پست یار این  
 آرزوی من چه خوش است و تو بدین آرزوی من بران کیفیت مرا صدق است  
 الان کجا کان است عزیز میل پوری میل محبتی که دارد سعی مفید و بعضی ظهور  
 نیتجه اش کمال امور در سینه باوقاها باالفعل چنانچه باید بعضی ظهور نشانی الخیر فیما بین  
 و العاقبه بالعافیه به غالب الخاضع کبر مغرمای مهر با محمد دم قدر دان  
 طب آمود عیانت نامه عالی باذالی انگو حلاوت معمر که هر خسته انبساط نوشته اش  
 آفتاب نوشته پروین گوی سبقت می براید و هر دانه نشاط نشانه اش لای الهی  
 کوکب از حجب کیفیت در درج شب متواری می نماید در ستار سحر اسعاد این خوش  
 چین خرم عطف لذت یاب گردانید و کام و زبان را روت نر جان را چاشنی  
 عطایه فیض انعام دل رسانید پست کی توانم که در شکر لطف پیاپیان تو را گویم

حلاوت باقی  
 شیرین شدن و شیرین  
 متواری با لطف پیر  
 شونده است  
 شونده اول و سکون نانی  
 و در آخر غرض بخت  
 و این چشم است نه  
 صیغه جمع چنانکه بعضی  
 بزرگوار که فعل افتخار  
 از آن جمع است  
 اینها مضمون  
 مفعول است یعنی عطا  
 کرده شده

هر روز بان نتوان شمرد حسن تو بخانه آباد و اسباب فیض بخشی زیاد الی یوم القدر و بفضل  
 الرب العباد مصرع این دعا از من جمله جهان آیین باد بالنور الصاد و الجالب خاصا  
 بسیار مهربان سراپا شفقت و کرم مستلا هر بازوی دل مبتلای فراق یعنی ناله  
 بانفسا بخشی طاق در حالت شدت شاید اشتیاق بروفق مضمون مصرع کن  
 خیال تو بجز آن کشیده رای تسلی فرمای خاطر مشتاق گردیده و دیده در دوری دیده  
 از تماشا می نگین بهار مضامین و نشین چمن نشا ط و لپسند بخشید به نقش  
 در نقطه مرقش صبر امیدم خط شکر نقش از آنجا که در عالم اتحاد و اتحاد سر از ارم  
 نمود و ذخایر است بکرم بیت جد به مهر و محبت از دو جانب میشود و یا من خودم در عالم  
 یا من خودم در عالم بنیاد علیه وجود دوری ضروری و تردد و شبان روزی که بر نور  
 بازوی است عالی نیت عماله حسن انجام پذیرفت دل و سق منزل را شکر غالب  
 آن مبارزنی آساز مضامین شهادت و قوت تصویر می نمود هر چند در همه جا و همه حال  
 حفظ حافظ متعال القینا حافظ و ناصر احوال یکدیگر میدانند و میدانند که پاس است  
 صورت نظر ارباب معنی صورتی پیش نیست لیکن پاس را شاد و مرشد صوری معنوی که

فرموده اند مصرع بر توکل کافی شمرته بندگان احتیاطا ارسال عزرائلی مرسله سابق  
 اتفاق افتاد الله الحمد المنه که بآنهم احتیاج روزداد و پیش از رسیدن مهم هم با تمام رسید  
 بیت شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای محبت خود کامران شدم بحال از درگاه  
 والای مستجاب شد بوزن و مبدع مستعدی اندفاع حج محاسن است و محبت  
 زود بفرستد ظهور از زیاده پیرنگار و به غایب خان نواب عالی در غنی الاغالب  
 شفقت و کم سلامت چند روز پیشتر بسبب طایر ظاهر بود و مظایر امکدری رو  
 که دل دوستی منزل بر حیدر متفحص بود و جویش قلاب غافل از روی شود و عدم و حجاب  
 و جویش مبدع اضطراب می افروزد ناکاه نصرت صحیفه ظفر انما بشتر طلوع و کوب قلاب  
 و متضمن احوال صعوبت اشتغال آن روز جان سوز که بفضل از و متعال بخیر گذشت و بود  
 جمیع آموذ نمود و رباعت که ورت ناکهانی اطلاع بخشید و معنی بیت الهام  
 و شمس را بر یکدیگر اندر پر تواند از دل نشین گردانید و بنا بر دریافت عافیت  
 سرایا التفات مترقی مدارج انبساط فرمود و هر چند شربت شهادت و چشمه جمعی  
 پر داشتن فرقه از رفقای گرامی طبیعت غیر طویلت را منقص ساخت اما الحمد لله



بوسیدم و بر مر و یک دیده کشیدم و نارسائی این نارسائی مقصود از حدت عقیدت  
 انما بزرگ لطف و عطای انقدر شانس صدقه لایعده و الاخصی است اگر آیه کریمه

من رحمۃ اللہ امیدوار کرم نمی نمود تصور کمتر معاصی سپردن ایام حیات مستعار  
 از بحث این خدا

بسیار دستور بود بیت که ما مقصودم در بایستی چهره یک می رود با همی

انشاء الله العزیز عقیق چشم دل از کی تر اقبال فیض التیام منور می سازد و با

و جوه نارسائی اضطرابی می پردازد بیت نه دوری ز خدمت صبوری بود

که بسیار دوری و ضروری بود و زیاده بندگی نازندگی به حاجی محمد حسین

همه را با نامت صدور التفات نامه انبساط همگامه با تعاش نام رسانید و صلوات

البته مرسته نشسته نشاط را دو بالا کرد اندید انک الله تبارک و تعالی ما حسنیه چند وصول

مفاوضات در زمان مفارقت تسلی بخش دلهاست لیکن با وجود این همه

افتداد ایام منت کشی نامه و پیام به خاطر محبت خیر گران نمایم مدتی انتظار

سرمه ایچ شیده لاجاره و غم استحصال مواصلت موفور نیست نمود از آنجا که مری

اگر این متوجع رفع محبهم نیست و توجیه باطن تفقد موطن بصورت توقف را

باید داشت که زنده  
 در حقیقت باطل بود موطن است و  
 میان مصرعین جدا گشته است مفاد  
 و کاف سر موع نامی برای علت میخ  
 بلکه در دور بودن از خدمت عکس کردن  
 صورت زنده و یکین در کنار است  
 بناچار صبر را باید در زیر کرباب دوری  
 بب فروخت و داغ کردی تا غفلت  
 مینماید یعنی کند تا غفلت  
 امتداد ایام مفعول دانش منته  
 سنی نامه و پیام و مفعول تا پیش  
 لفظ خلی گران تا پیش  
 معنی با نامت صدور که جا کله و فارسی  
 است ضعف حاره بخلف علاج  
 پس نفی آن لفظ لا کله و علی  
 درست نیست بلکه جا کله و علی  
 یعنی لا علاج و لا بد و با فقر و داغ

سعادتمند جلوه کردید و دل و دیده مشتاق را مبتلای شداید فراق پسندید و  
 به تبعیت مزاج ناز پرده خست و بدوری ضروری درخت بیت خوش باش که مانوی  
 بهر آن کردیم تا بر خود دشوار و بر تو آسان کردیم تا زیاد و چه نوشته شود جز اینکه مصرع  
 دریا تو ایم بر کجا ایم به حاجی محمد حسین حاجی صاحب یار مهر با سلاطین نامی  
 عالی رسید و غایت دالی این چاشنی بخش فائقه صدقت کردید مصرع ای و  
 خوش که وقت خوش کردی تا وعده و رو و انبساط آمو و پیش از عهد رسید بود  
 عهد یک ایفا می عهد که نظر بر شد انتظار حکم و عهد دار و خیالی عهد نمود  
 صفت عدم ایفا می عهد  
 بیست ای همه وعده ات وفا میشود و نمیشود تا محض از تو با صفا شود  
 و نمی شود چون شاید انتظار از حد گذشته و طاقت تحمل در دو مهاجر با وجود این  
 قرب مسافت طاق گشت ناچار خود غم در یافت دولت مصلحت نمود انشا الله العزیز  
 غفر بخت میر و دل و دیده مشتاق را بکام این سران زیاد و آنچه نوشته شود  
 شوق است برین قمر لباش خان ایضا شمع حق بسیار مهر باکم یاد فرمای  
 سلامت مدتهاست که صدور سامی حیفه مست بخش دل و رستی منزل





آنقدر در کردار اضطراب دارد که قطع نظر از قلت آرا موقوف خواب کثرت نظر متصو  
 فاعلش تشریف در شش و در آنجا نایب کار اطلب بودند ۱۲  
 استعمال از ششها امتزاج در این مورد محل طلب بنای طینان را یک سر از یاد می  
 طرف استغنی ۱۳ ای مورد بحث ۱۴  
 اگر چه مقتضا قضیه زمین بر زمین آنچه بعلم آید صلاح وقت عین مصلحت خواهد بود  
 ۱۵  
 لیکن بودن فوج هر اول از سر در میان فاصله که بر تقدیر اتفاق کار که وقتش نیست  
 ای در شمار ۱۶  
 اعانت و خبر گیری یکدیگر معتمد باشند هرگز بسجده تابید چه سجد مجبور شدن بود  
 ای در شمار ۱۷  
 مبارز خان بهادر ملکه لاکه که دستور العمل روز کار اند در نیاب بسیار عجب میاید  
 معنی الجبر فیما وقع و نشین بوده فی الجمله بی بخش میگرد و الا استیکار به پروا  
 آن شهسوار مضمار استغنا از حال خود و اصد قادر آزار دایهای مجانب مجبور بوجوب  
 نیست هر چند تسویدین مقدمات بخدمت گرامی علی الخصوص ازین مسافت بعد  
 محض تحصیل حاصل و اختصار است از آنجا که خود را با وجود بعد جسمانی که در بین مانع  
 ای سبب نمک ۱۸  
 ملاقات روحانی نمی تواند شد در راحت و محنت شریک باشد بقایا به بکارش  
 واجب علی الاحجامی بر دازد که پیش از پیش آمد کار سپاه گری رعایت مراتب داری  
 ای چیز که واجب است بر دستن ۱۹  
 که فی الحقیقت اخبار کمال شجاعت و پایداری آن سپاه که بی نمودن آفر و در

اول و ضم و دوفوج  
 که از زمین است  
 این لفظ ترکیبی است  
 آردن ای بر روی زمین  
 و ظاهر شدن کار  
 سپاه گری ۱۲  
 و کبریا  
 یاری نیست  
 اخبار کمال شجاعت  
 و پایداری به شمار  
 که منسوب بفر  
 سپاه گری است  
 در رعایت مراتب  
 سردار است ۱۳

در هر آن کمر سپاسگری چیست بستان از این صرم و حیات دور در ایام دست داد  
 دولت حضور کا بهی عدم قبل صریح بوقوع نیامده در زمان دوری هم اگر کجور عیادت  
 حضور مرغی چاه دور بلکه بیانش لغات مراتب حفظ العیب ضرر و زیاده شوق و ادعا  
 به فضل الله خان صاحب مهربان است صد در می صحیفه سرا یا سر و بر بخور سندی  
 رسانید و بدریافت مرز ده خیریت کرامی منبسط گردانید زمین داران عاقبت ایشان که  
 از راه کوتاه بینی و کور باطنی بجوم بشار و انبوه اجار را احصار عاقبت اندیشیده بود  
 اکثر جمعیت سودای تمرد در سر داشت بفضل قادر متعال و توجه فرمایا نقد شمال  
 باستعمال کامل بکثیر اعمال و خامت مال رسیده آورده دشت بمال و نکال کرد حال  
 انشاء الله العزیز غفر سیر اجعت صورت می بندد و از الم دوری ضروری بخت  
 دست میدید صبح صال را بعونه احسانه بسیار قریب الطلوع تصور نموده میان خاطر  
 موقوعه راحت و یاد فرمایا نور دان ای مهاجر باشد خطوط خان غالب  
 قدر دان لکه الرحمان درین اثنا متواتر رسید نواب مبارز خان بهادر است مبارز  
 پیروز بنیست بخت تشریف دارند و حال اندک و نه کرده بیشتر و مخالفان از

ع  
 حاصل از این فقره  
 در وقت نزدیک  
 من قبول میکردم  
 زبان غیث و دوری  
 من قبول کند عجب  
 من کینفر با فتح  
 مفتوح بادش  
 اعمال  
 مقامات با فتح  
 و کران شاد و مبار  
 و ناسازگار است  
 و ناسازگار است  
 ناکو و ناکو است

شهر بنیاده جلدی خان مهربان این مورد خاطر را خیلی متروک دارد و آنا فانا بخواب  
 مجیب دعوات مستدعی است که این منگامه نمونه قیامت بحسن است منقضی کرد  
 و دید خان مشارالیه بحیرت و جمعیت دل خواه میر آید در عجلان این تمنای توبه معنی  
 آن مجمع کالات صورت و معنی نیز ضرورت زیاده شوق السلام علی الدوام بمیر صاحب  
 میر صاحب مهربان شش کین نامه عین شمامه باشیشه عطر عطر رسیده جان و دماغ  
 دل را معطر کرد و اندید بیت قاصد رسید و ساخت معطر شام من و در چین نامه  
 داشت بکری نافرمانی و بتائید مویید برحق و توبه فرمایان شوق فتح یال بحاله صورت  
 پذیر کردید و متم و کویته اندیش بسرا اعمال نگوینده مال رسید حالا از جناب و اب  
 استعدا که آن شمسو قلم وسیع و قلم را برستم و افراسات و لرزه زود در منصور  
 و مظفر کردند و این مرده راحت افرار احتیاج بهای محبت انمار سازندانه قریب  
 محبت میر رضی صاحب که نفرمای قدر دان سلامت غایت صحیفه و تقا  
 انما با عطای لوز و مری اندیشه آموزد و حلا و آموذ و در کام جان را  
 بنمای دلخواه شش نافره و اگر زبان هر موجاشنی شش شکر شکر کرد و دیگر



قلعه‌اری قلعه ترمی متعلقه گرناتنگ در گوشه غربت مبادی زرکان قدر دان شغل  
 پرداز است و بتوقع صدور صحایف قدر شناسان مهربان خود را به تسلی و طمین  
 آشناسازی بین <sup>بزرگوار</sup> هزار گونه تردد و اضطراب بود الحمد لله و المنة که درین ایام <sup>بزرگوار</sup> نیست  
 نوید مسرت جاوید رونق پذیرفتن مسند وزارت و کسین بذات ذات الحسنت  
 و تشریف داشتن در رکاب نواب علی القاب قمر رکاب ملک جناب ظلّه العالی  
 سامعه افروز گردیده جوایز مراد در سنگ آرزو کشید و حیث امان دل و جان را  
 مال مال انبساط و جمعیت گردانید و استیصال این مژده سرایا را <sup>بزرگوار</sup> مبارک  
 و سیاهیون مقدمه ترقی اقبال و زلفرون گردانا و بحمد اله الامجاد و خیر ظریف  
 امارت و ایالت مرتبت نواب سعادت الله خان بهادر که اراده دریافت  
 سعادت ملازمت نواب مستطاب الله ظلّه دارند عزم حرم دار دله بعد مدت  
 حمت دولت حضور بزرگان مهربان که طبیعت ارادت طویت از ابت اخونیر  
 نیست در یاد در صورت ظهور این معنی توقع قوی است که در دوری دیرین  
 دوا پذیرد تا حصول این تمنا نظر بر الطاف قدیم متوقع کرم فرمایند است <sup>بزرگوار</sup>

بنواب عالی بی نواب صاحب مفرای مهربان فیض بخش قدردان مستأثر روی ملازمت  
 سرایاست را چگونه بشنود در آن که زبان جامه در بیانش بحج و قصور اعتراف دارد هر چند  
 بحسب ظاهر بدرد دولت حضور ضمیمه مستأثر است لیکن بمقتضای قدم بندگی  
 در دعای عثمانی لوامی دولت آما شغل الله الحمد لله المنه که نتایج دعائای سب بریا بصیر  
 ظهور شتافت و حق کمر قرار یافت یعنی مسند نجاشی گری دکهن باز بذات سرایا التفت  
 رونق گرفت دل و جان اسخان صداقت شان جمعیت الحوای پذیرفت ایزد تعالی  
 این مرده جان بخش ایما یون مبارک کرد امانا و خیر طلبا صادق الاخلاص را بمیان  
 توجیحات خاص کلام دل سانا و خیر طلب هم جزم دارد که بر فاق ملازمت و ایالت  
 مرتب نواب سعادت ایشاد خان بهادر که تهمیه دریافت حضور مجمع النور نواب فکرت خاں  
 خوشیدر کاتب ظله العالی دارند خود را در ظلال افضال بزرگان تفضل اشتمال رسانند  
 در صورت عنقریب متوقع است که دولت ملازمت سامی دست دید و دل  
 آرزو پرست کامیاب نماید که در دنیا ظهور این اُممیت ترصد دارد که بپاس اشفاق  
 قدیم در گوشه خاطر عطر جاداشته باشد زیاده چه عرض نماید بمیرزا نجف قلی

قدر دان صدقت اندیشان که مقرر ای خلاص کشان سلامت تمام خبر که در اثر بی  
 شائبه تکلف ان خود بی خبر نمود و بهوش از سر و صبر از دل بود و بنا بر شدت الم و وقوع <sup>بسیار</sup> واقعات  
 متواتر چشم دل سرایا حیرت آنمیداند که تعزیت نویسیست و ماتم داری چه باشد  
 بیست کرد و ندم خون جگر میدیدم مرا در دی زفته در و در میدیدم مرا  
 در مان این در جلی در مان بحسب امکان غم از صبر و شکست متصور نیستین که آن قدر دان  
 همه <sup>علاج</sup> در آن جنوع و فرغ را تحصیل حاصل محض بل مورت اضرا خاطر آن ره گرای ملک <sup>علاج</sup> است  
 تصور نموده و شکیم و رضا را مریتم این ناسور جگر خراش فرموده متوجه که بی پروا  
 اطفال که الحال پیش از سابق مترصد ظلال افضال اند خواهند بود ظلم محمود و رب <sup>ای بیمار</sup> المعبود  
 بنواب مبارز خان زینمان سعید و آوان طرب جاوید که عید جشن نویدیش  
 نشاط تازه بگوشن جهان جهانیان رسانند و جوش عیش و شرب انبساطی اندازه چیست  
 دامان لم و عالیان را بجوایم زوایم مراد مالا مال که دانی از علو مدارج انتعاش  
 ظلم <sup>علاج</sup> بیست را غنیمت دست نداده که سترش <sup>علاج</sup> کاغذ فرو و آید تا حرفی  
 بکام دل رقم نماید و از اعتلای مراتب خوشدلی کاغذ ساده رور و وسعتی بدست

نیفاده که تن با طاعت بیان قلم در دین نازل دوستی منزل تحریر یافتی انصاف  
 لحنی از بند تو دوار به اگر بطور متمان روزگار تقدیم مراستم تعارف پرواز  
 به تبعیت رسم قدیم طبع مشکل پسند را در محفل تازه کو بیان عرق انفعال  
 نیسازد لعل آتش و گردن عید خجسته نوید را بلای تنبلیت وجود که امت آموخت  
 بر کزیده ایزد محمود که بفضل او تعالی شان همیشه واسطه آسایش و صریح خاطر خلاصان  
 راسخ باد زین و زینت دلخواه خجسته پر دم زبان مقال باس زان و دنواز تعمیر  
 بیت عالمی کوید مبارک باد بر تو عید نوید من مبارکباد از روی تو گویم عید را  
 رب العباد مراتب انبساط غیر طلبان خباب فیض ناب آفاقا تا ترقی پذیر گرداناد  
 بنواب سعادت الله خان قبله این ارادت کزین مسکن بعد خصیت از  
 خباب عالی اعازم منزل مقصود شده اوایل ماه مبارک در نواح نیلور و غیره محال  
 متعلقه سیادت و کمالات مرتبت صاحب سراپا لطف و عطا سید مصطفی سلامه الله  
 که بصفا حمیده صورتی موصوف اندر سید و دوسه روز بتبیین مستعتر  
 اقامت روداد از آنجا که فدوی قدیم در بهبه و چال و چال و مقال رطب النسا



شکریات سابق و حال اسید رحمتی از دریافت مراتب قدر دانی و فیض سانی  
ای خدایت مکتوب الیه ای نمیداند کجاست

آن فیاض قدس شایسته حلقه ارادت حجاب فیضی است که در دل جان کشیده است حکام

اساس صداقت تجریر عریفیه نیاز سبقت نموده اند از نظر فیض مظهر خواهد گشت

و جوایز از راه کرم عظیم باینکه که موجب دیدار مراتب خلاص سید مذکور که مجمع و جوه

مستوجب قیامات حاصل خواهند شد محنت خواهد گشت صریح لطف کن لطف

بیکانه شود حلقه بهوش قدری پای باقی از محال الی لعل سید شایسته که با وجود  
صفت و

ویرانی حال در دو سال سید نشین کج کمال احتمال کمال دارد و تحقیق نموده بهم ماه عام

که نایک شد انشاء الله العزیز بعد رسید بمقام مرقوم پای باقی حدیثی المقدور  
ای استوار و بهتر

تفحص نموده مفصل معروض دارد و تقدیر عطای سند و تقویض تجویر فدوی توقع مصمم  
ای تقویض آن

که مجرای فدویت قدیم مجد العرصه ظهور شتاب و بخلای حال مود و افضال خالص

که توقع دارد کرد و در صریح قنایان خود را به غیر از قدس بعضی مطالب تو به طلب سید مذکور  
سبب و

از روی خط که فدوی محبت و نگاه اخلاقی فدوی با پوری نوشته معروض باب حضور  
سبب و قصد و قوت باز و

خواهد کرد و بدینل توقع کامر و در انجا مود و مستطور باعث آبروی فدوی و معلوم است  
خبر مبتدا

۵۵  
بنده ای است زیاده چهره ضعیف و اندک مصرع بنده ام مختصم دعا گویم و افتخار  
کنند بر اوقات عفو و باریست ۱۲  
قدر دانی تابان باد برای کسبی لام ذات بر ایا القارای حبش فیض  
منظر اتم نظم احسان به پاره سایه گستر مغارق خیر باد نیاز قرین محمدین  
جاوید حال یاد فیض در او سیه جمعیت این تصور نموده علی الدوام بدعا علی  
لوامی اقبال عدو مال شغل در دست بسید خطو بر کمال کاشا و زینت  
بودن خود در شکفت از لامل حاصل محض است آخر شعبان عازم منزل مقصود  
و آخر رمضان عازم مقام قدرت در آن شهر به و گشت اما از صوم حضور بر سر  
بر خود بچید و اختیار زبان حال این ترانه جان گذار تر نم کردید بیت کعبه  
دیدم دلم از درد تنهایی گذشت و محفل آراست که ما را خوانده خود همان است و خبر  
عزت مراجعت عالی فی الجمله ای شرف خاطر منتظر میکرد و الا تصدیقا تیکه از دور  
جناب فیض استیده و میکشد بیرون احاطه تحریر و تقریر است بیت مراد وصال  
توزنه میدارد و کز سوزش سخن نمیکند تقصیر چون حال اراده اقامت این  
نیست یکبار رفتن بوطن بسبب امور ضروری ضرور اگر معاف و باسعادت نرود





کورنش فدوی صداقت قرین محمدین کجای فضیلاب قدر دان مجاوب آب رسانی

نکته پناه غیر طربان خالص حجبان طله العالی اوج که ای رجه قبول باد از روی ملازمت

عمر مسرت زیاده از آن که عرض نماید و مسرت <sup>ای کورنش ۱۲</sup> نارسائی بوقوع تعویق رحمت بزرگا

بیش از آنکه بقلم درآید زین اتفاق که بعد سالها بسعادت ملازمت رسید و بنا بر مقرر

لا یعنی روزی بکام دل کامیاب دولت حضور نکردید بیت آفند صبح حال تو نکرده

سپید که کسی شب داغ دل <sup>ای کورنش ۱۲</sup> بجز آن زود بهر حال الخیر فیا وقع حالا انشاء الله تعالی

عقرب بدرقه فضل الهی روانه حضور اسر سرور میگردد و انفصال مقدمه قرض که

بر اعتماد بزرگان اتفاق افتاد چندی باعث توقف اضطراری است و الا البتة

رفاقت شیخ صاحب مهربان مشفق معجب شیخ نور محمد سلمه الله الاحد که بسبب احوال

مردم این دیار با وجود توجه ظایری بزرگان عازم منزل مقصود شدند جمعی تفصیل

احوال اکثر الاحتمال حواله بزبان بهمان موعی الیه نموده بخان باد پای خانه فرودای

طول کلام معطوف در شب بیت قاصد چون شیخ بود نامه چه حاجت بکتابت

پیر بنزل نهند و باقی حال در همه جا و همه حال خادم شیخ جناب عالی است امیدوار است

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
البراهين  
الآمين

با وجود عدم لیاقت در نوشته خاطر فیض منور جا داشته باشد <sup>معه</sup> فدی معتمد  
 است این از دل جان در روش بود <sup>معه</sup> بودش جان بودش فخر بجایز یاده بندگی دارند  
 بنواب مبارز خان خانم زاده عقیق محمد بن محمد ادوی دایمیت نیاز را وسیله  
 نصیب سعادت و البته بعضی بار یا بان حضور که مخیر قبله زما را نایان کعبه جهان و دنیا  
 برساند که مژده عالم نواز ظهور تازه نهان است <sup>معه</sup> جهان بانی گلشن آرزوی غلامان  
 سادت نشان بکلهای نشاط و ثمرات مراد شگفتی جاوید بخشید رشک و خیره  
 مانت علم انفساد ایمی روضه که اقدوسیت تمام فدی و بیان عبودیت توانان فرشت  
 نزع بخشین اعظم طلوع این الالو کب سپهر کشورستانی را بر جمیع بندگان خباب  
 عالم حاجت و مبارک کرد انا و کور نشات نیست مانت خان زاده این ابدیت  
 ابد رجحانیت رساناد بطفه و فضله بنواب مبارز خان خانم زاده و صدقیت  
 بخند گدازش کلهای شستیم نیاز بر عبودیت طراز سروازی تازه حاصل و بعضی  
 سر بندی یافتگان پایه قرب آستان عرش نشان قبله کمال کعبه فدویان میسر  
 نه لیس فیضیم بودید <sup>معه</sup> نواز پذیرفتن دول اقبال ظهور نهان چشم

یعنی این فدی معتمد  
 اوست یعنی معتمد کتب و ابواب  
 فاعل کلام بود که بار  
 اول واقع شده لفظ جانت  
 و فاعل بود زانی فخر و جانت  
 فخر قطع اخلافت یعنی فخر  
 لایق و مناسب  
 توانان لغت و ادب و سکون و دم  
 و فتح سپهر و زان و زان و زان  
 که از یک محل از آن زان و زان  
 این تلمیذ اوام است بمعنی  
 در احیاء

اجلال که بفضل ایزد متعال در ظلال الفضل کرامت شمال ثمرات کمال عرواقبال شمر و با  
 با و کل این و معنی خوانان را بنحی الاعتقاد در چمن چمن شکفتگی عطا فرمود و حیات عقیقت  
 توانان بکجهای مراد علم نمود و استحقاق فیض گنجور این نو با و ده چمنستان کشوری  
 را بر جمیع فدویان عبودیت نشان مبارک بهایون کرد و تسلیات تهنیت آیات این  
 غلام فدویت التیام را که با وجود عدم حصول سعادت ملازمت کیمیا خالصیت بمقتضا  
 غلامی موردی حلقه بندگی بندگان جناب عالی در گوش دل و جان در بدرجه قبول  
 رسانا و بفضل و کرم به میان حسین علی قدسنا سر بران مظهر فیض اری سلم الله  
 العلمی که ارجی رفته التفات نمود شعرا بخلال عقد شعری در چای که در معاکوئی  
 روشن از بدرنی و نمایان تر از فلک زجاجی است و در و غم و معزز فرمود اشعار  
 مذکور اکثر مایل طلب است و شعرا مرقوم کرامت سکت است مودت خیال تو  
 می برد و پانصد مفتاد و چهل بر دیخیلی فکر میخواند و موضوع اعظم رسائی فکر اطمینان  
 خاطر است که درین ایام حکم کبریت از در دو بهر حال نظر را مثال امر تخریب بالفعل  
 رسید بعرض میرساند که حساب انجده پانصد عدد و حرف تا است که تلفظ و ترکیب







بی اندیشه پای پیش نگذارید و روبراه محو فراموشی و امیدوارید که او لین  
ترسانده ۱۳

جہنم اقدم درین طریق و ذاع عافیت است و سلام و خست سلامت است  
ای در طریق اعتقاد کردن بر دوستی اعلیٰ و معبود اعلیٰ ای سلامتی اسلام و خست

جگر شیرنداری سفر عشق کن آیت شمشیرین راه زمزم میگذرد و بحر نیری  
آیت شمشیرین از سر گذشتن گامهای اربابان زندان

دوست دوستی دوست دوست از دشمن دشمن من سلامت برار باد  
یعنی در دوست دشمن اختیار و در دشمن دوستی

امتیاز امتیاز دوست و دشمن ضرورت اعتماد نمودن بر دوستی دشمنی

بنابر شدت عداوت اعدای خود و کفر نفسک التي بنی جبینک در شان او

از عقل و دانش و در زانودوی ناسره دیار و شمنی بطاعتی و بی

و دوام اتصال خدا و ملا و محقق امتداد و محبت بحقیقت از اسباب لب لباب بعد  
 از مدخلات و جلوت و این تم فصل بود ۱۲

است و اجماع این صفات صعوبت سمات نظایر به مبتذل در دروغوری اتفاق افتاده

جیت از یار افغانی صد پیل کافی است محمد زکریا دوستان بابین را مرید  
یعنی تبرید و تبرید ۱۲

دشمن بشیر بچہ نام ملکہ رومی دست ذی صولت صد صدمہ یا افلاک

۱۲۰۸  
۱۳۰۹

۱۴۰۰

۱۵۰۱

۱۶۰۲

۱۷۰۳

۱۸۰۴

۱۹۰۵

۲۰۰۶

۲۱۰۷

۲۲۰۸

۲۳۰۹

۲۴۱۰

۲۵۱۱

۲۶۱۲

۲۷۱۳

۲۸۱۴

۲۹۱۵

۳۰۱۶

۳۱۱۷

۳۲۱۸

۳۳۱۹

۳۴۲۰

۳۵۲۱

۳۶۲۲

۳۷۲۳

۳۸۲۴

۳۹۲۵

۴۰۲۶

۴۱۲۷

۴۲۲۸

۴۳۲۹

۴۴۳۰

۴۵۳۱

۴۶۳۲

۴۷۳۳

۴۸۳۴

۴۹۳۵

۵۰۳۶

۵۱۳۷

۵۲۳۸

۵۳۳۹

۵۴۴۰

۵۵۴۱

۵۶۴۲

۵۷۴۳

۵۸۴۴

۵۹۴۵

۶۰۴۶

۶۱۴۷

۶۲۴۸

۶۳۴۹

۶۴۵۰

۶۵۵۱

۶۶۵۲

۶۷۵۳

۶۸۵۴

۶۹۵۵

۷۰۵۶

۷۱۵۷

۷۲۵۸

۷۳۵۹

۷۴۶۰

۷۵۶۱

۷۶۶۲

۷۷۶۳

۷۸۶۴

۷۹۶۵

۸۰۶۶

۸۱۶۷

۸۲۶۸

۸۳۶۹

۸۴۷۰

۸۵۷۱

۸۶۷۲

۸۷۷۳

۸۸۷۴

۸۹۷۵

۹۰۷۶

۹۱۷۷

۹۲۷۸

۹۳۷۹

۹۴۸۰

۹۵۸۱

۹۶۸۲

۹۷۸۳

۹۸۸۴

۹۹۸۵

۱۰۰۸۶

۱۰۱۸۷

۱۰۲۸۸

۱۰۳۸۹

۱۰۴۹۰

۱۰۵۹۱

۱۰۶۹۲

۱۰۷۹۳

۱۰۸۹۴

۱۰۹۹۵

۱۱۰۹۶

۱۱۱۹۷

۱۱۲۹۸

۱۱۳۹۹

۱۱۴۰۰

۱۱۵۰۱

۱۱۶۰۲

۱۱۷۰۳

۱۱۸۰۴

۱۱۹۰۵

۱۲۰۰۶

۱۲۱۰۷

۱۲۲۰۸

۱۲۳۰۹

۱۲۴۱۰

۱۲۵۱۱

۱۲۶۱۲

۱۲۷۱۳

۱۲۸۱۴

۱۲۹۱۵

۱۳۰۱۶

۱۳۱۱۷

۱۳۲۱۸

۱۳۳۱۹

۱۳۴۲۰

۱۳۵۲۱

۱۳۶۲۲

۱۳۷۲۳

۱۳۸۲۴

۱۳۹۲۵

۱۴۰۲۶

۱۴۱۲۷

۱۴۲۲۸

۱۴۳۲۹

۱۴۴۳۰

۱۴۵۳۱

۱۴۶۳۲

۱۴۷۳۳

۱۴۸۳۴

۱۴۹۳۵

۱۵۰۳۶

۱۵۱۳۷

۱۵۲۳۸

۱۵۳۳۹

۱۵۴۴۰

۱۵۵۴۱

۱۵۶۴۲

۱۵۷۴۳

۱۵۸۴۴

۱۵۹۴۵

۱۶۰۴۶

۱۶۱۴۷

۱۶۲۴۸

۱۶۳۴۹

۱۶۴۵۰

۱۶۵۵۱

۱۶۶۵۲

۱۶۷۵۳

۱۶۸۵۴

۱۶۹۵۵

۱۷۰۵۶

۱۷۱۵۷

۱۷۲۵۸

۱۷۳۵۹

۱۷۴۶۰

۱۷۵۶۱

۱۷۶۶۲

۱۷۷۶۳

۱۷۸۶۴

۱۷۹۶۵

۱۸۰۶۶

۱۸۱۶۷

۱۸۲۶۸

۱۸۳۶۹

۱۸۴۷۰

۱۸۵۷۱

۱۸۶۷۲

۱۸۷۷۳

۱۸۸۷۴

۱۸۹۷۵

۱۹۰۷۶

۱۹۱۷۷

۱۹۲۷۸

۱۹۳۷۹

۱۹۴۸۰

۱۹۵۸۱

۱۹۶۸۲

۱۹۷۸۳

۱۹۸۸۴

۱۹۹۸۵

۲۰۰۸۶

۲۰۱۸۷

۲۰۲۸۸

۲۰۳۸۹

۲۰۴۹۰

۲۰۵۹۱

۲۰۶۹۲

۲۰۷۹۳

۲۰۸۹۴

۲۰۹۹۵

۲۱۰۹۶

۲۱۱۹۷

۲۱۲۹۸

۲۱۳۹۹

۲۱۴۰۰

۲۱۵۰۱

۲۱۶۰۲

۲۱۷۰۳

۲۱۸۰۴

۲۱۹۰۵

۲۲۰۰۶

۲۲۱۰۷

۲۲۲۰۸

۲۲۳۰۹

۲۲۴۱۰

۲۲۵۱۱

۲۲۶۱۲

۲۲۷۱۳

۲۲۸۱۴

۲۲۹۱۵

۲۳۰۱۶

۲۳۱۱۷

۲۳۲۱۸

۲۳۳۱۹

۲۳۴۲۰

۲۳۵۲۱

۲۳۶۲۲

۲۳۷۲۳

۲۳۸۲۴

۲۳۹۲۵

۲۴۰۲۶

۲۴۱۲۷

۲۴۲۲۸

۲۴۳۲۹

۲۴۴۳۰

۲۴۵۳۱

۲۴۶۳۲

۲۴۷۳۳

۲۴۸۳۴

۲۴۹۳۵

۲۵۰۳۶

۲۵۱۳۷

۲۵۲۳۸

۲۵۳۳۹

۲۵۴۴۰

۲۵۵۴۱

۲۵۶۴۲

۲۵۷۴۳

۲۵۸۴۴

۲۵۹۴۵

۲۶۰۴۶

۲۶۱۴۷

۲۶۲۴۸

۲۶۳۴۹

۲۶۴۵۰

۲۶۵۵۱

۲۶۶۵۲

۲۶۷۵۳

۲۶۸۵۴

۲۶۹۵۵

۲۷۰۵۶

۲۷۱۵۷

۲۷۲۵۸

۲۷۳۵۹

۲۷۴۶۰

۲۷۵۶۱

۲۷۶۶۲

۲۷۷۶۳

۲۷۸۶۴

۲۷۹۶۵

۲۸۰۶۶

۲۸۱۶۷

۲۸۲۶۸

۲۸۳۶۹

۲۸۴۷۰

۲۸۵۷۱

۲۸۶۷۲

۲۸۷۷۳

۲۸۸۷۴

۲۸۹۷۵

۲۹۰۷۶

۲۹۱۷۷

۲۹۲۷۸

۲۹۳۷۹

۲۹۴۸۰

۲۹۵۸۱

۲۹۶۸۲

<

ایں حکایت منسوبہ کہ سید محمد بن علی بن ابی طالب  
فاطمین این ۱۲

بجای از این اکلند ان عاجز و مغلوب خنجر آید

الم

[illegible]



صوری و معنوی سلامت نامه معنی آما متضمن بر بحث معنی چند بیت مشغولی  
 مولوی معنوی که در اوایل دفتر اول فرموده اند مشغولی در غم مار و روز با سگ  
 شد و روز با سوز با همراه شد و روز با گرفت گور و با گشت و تو همان  
 ای آنکه چون تو پاک نیست و هر که خبر ما بی ز آتش سیر شد و آنکه بی روزی است  
 روزش در پیش شد و در نیاید حال بخت میخ خام و پس سخن کوتاه باید و سلام  
 و ارشاد اینکه خیر طلب نیز دریافت معانی ابیات مذکوره تا مل نماید و آنچه بخاطر  
 عطف است بر بحث معنی چند بیت ۱۲  
 رسد بعضی رساند رسید و با فتنی از صورت و معنی رسانید هرگاه سخن سخن  
 ای نامه ۱۳  
 معنی رسد که برسانی سخن دست رس درست دارند که معنی رسیده خار زد و  
 ای قدرت  
 از پای طبع یکسره کشیده باشند این نار ساطع را بهر صورت و در بعضی صرف  
 ای نام و با کمال ۱۴  
 در معنی خود را هدف تیر ملامت نمودن است ناچار بگویم انما مور معذور و لا تغذی  
 بجز امتثال امر اگر ای لازم دانسته آنچه بعقل ناقص رسید بعضی آن را جمع کمال  
 صوری و معنوی میرساند بنظر توجه اثر خواهد رسید و با صلاح بهره در خواهد  
 مولوی معنوی نظر بر احوال ماسیه کاران بر زبان فیض ترجمان خود بیان میفرماید

۲  
 مشغولی در غم  
 مار و روز با سگ  
 شد و روز با سوز  
 با همراه شد و روز  
 با گرفت گور و با  
 گشت و تو همان  
 ای آنکه چون تو پاک  
 نیست و هر که خبر ما  
 بی ز آتش سیر شد  
 و آنکه بی روزی است  
 روزش در پیش شد  
 و در نیاید حال  
 بخت میخ خام و پس  
 سخن کوتاه باید و  
 سلام

که روزهای مابقی روزان در غم احوال خود یعنی غمی لازم حال عاشقان حقیقی نیست  
 گذشت و روزگار ازین غم که در غم ماسوای بسزفت سوزنا عارض گشت  
 بای حال روزهای هر نحو که صرف شد گوشه باشد غم نیست تو با ما باش <sup>خطاب</sup>  
 بجناب کبریاست یعنی توجیهی که ترا با ما است و عشقی که ما با تو داریم و ایما با ما <sup>ای هر حال</sup>  
 دوام محبت تو دولتی است که هر کس قدرش نداند مگر ساکنی که در بحر عشق تو صفت  
 مایمی بهم رساند که با وجود دوام آشنائی آب یکدم بی طیش طلب ندیست  
 مگویم که بر آقا در نیند که رسا حل نیل مستقی اند و دیگر سوای مایمی است <sup>غواصی کردن</sup>  
 جو شش عشقش بدان درجه رسیده که بکلی از غیر تواند بریدیمی از دریای محبت سیر <sup>مبتدا</sup>  
 و تسبیح است مثل زما دو غیر بطاعت روزی شوی و دیگر گفتنی شغل <sup>ای تمام</sup>  
 تواند کردید بخلاف مایمی غیر از آب میچکس او را بدام الفت نمیتواند کشید و آنکه بی <sup>نصیب</sup>  
 محض است یعنی از دولت کلی و خبر وی عشق معشوق بر حق مطلق بهره ندارد و شتر  
 ضایع نشد و عمرش باطل مصرع عمر ضایع سعی باطل راه دور چون دریافت  
 این مقدمات مقدم بر فهم نیست بهر بیت آخر ختم بیان انیمعانی فرموده <sup>فرموده اند</sup>

پس سخن کوتاه باید و السلام به حسبونت رای غایت نامه نوارش آموخت  
 رای صاحب کیم گستره قدر دان مظهرتم لطف احسان مظهرکم الله تعالی بد که سرایا  
 متضمن فی الضمیر صفت تخمیر بود در حالت شدت شدید اشتیاق و وحدت  
 حرار فراق بود و مسعود مستر اندود سر بلند بی اعطاف نمود و اتحاد مضمون  
 توجه خوش مضمون دشمن این شعر قدیم تبارکی و دشمن نمود بیت و نهان  
 در شمعین را بر یکدگر اندر پرتواند از نهال عبارت که از شاخ و برگ صرف لفظ  
 آن کل رنگین حال دل جان بر سبب بیان توان گذشت در کل زمین و آلاشت  
 غشی تقدیر نشود و نمایافته و الفاظ و استعاره که از نارسائی کلام درین مقام  
 بعرضه تحریر و تقریر عیشتا بیکلام مالا یدرک کلام لایترک کلام ضرورت بدست یاری زبان  
 و یامردی قلم جلوه گاه ظهور شفافه بر آبراب امتیاز هوید است که عبارت  
 مبتذل شوق و شغف قطع نظر از عدم صلاحیت شرح مرد دل تو و دمنزل  
 بمصدق بیت مکرر که چه سحر آمیز باشد و طبیعت را ملال انگیز باشد  
 بر طبایع مشکین ناکوار است یا چار سحر در تسوید اینم آتیه تحصیل حاصل نیست

منشی تقدیر باید و السلام  
 و در اینجا منشی تقدیر باید و السلام  
 گویا است مراد باشد  
 منشی تقدیر باید و السلام  
 آری بود و الا کلام را در این  
 فافهم  
 چنانکه یکی آن بدست یافت  
 در بنیاد هیچ آن در یک  
 کردنش بدست  
 منشی حرف کردن و السلام  
 لکامه شوق و محبت است  
 به اعطای و بدست یافت  
 عبارت معروف شوق و محبت  
 لکامه شوق و محبت است  
 که بسیار است و استحال  
 شان به اختیار و به  
 قدر که دیده است



کرامت اشمال مطلق ارشاد نشد هر چند اطراف توجه بزرگان قدر دانان  
 شیوع در محتاج شرح بیان نیست مخرج همان کی مانند آن رازی که سازند  
 محفلها و لیکن پس از پیش آید چند مکرویات که چشم و گوش کس نبیند و نشنود  
 همت عالی نمت در حق خود و رفقای که جویند و در همه جا و همه حال گوش  
 آواز و چشم بر راه اخبار جمیع آثار تصور نموده مفصل ایما باید فرمودم  
 مدد و رب المعبود الی یوم الموعود به فاضل خان رنگین ساز محفل  
 لرم سلامت آید رنگ توجه احسان آن رنگینی بخش گلشن و امکنان  
 دل و جان صداقت نشان برنگی رنگین نمود که رنگ آمیزی کلهای سکان گنار  
 جهان پرین رنگ در جنب آفتاب رنگش بقدر برکات هر رنگ ندارد حال که نری  
 روزگار رنگ تازه بر روی کار آورده اگر بر رنگینی معنوی که برنگ کل همیشه بهار  
 از خزان تغیر رنگ محفوظ است اکتفا فرموده از رنگ ظاهر که بمقتضای نظر  
 ارباب هورت برنگ دیگر صورت بندد معاف نموده شود گنجایش در و به  
 ساعز و دن بهر خطان بی مزه نیست و صها کشتی نش سفید آن ممکن است

این نامه متضمن است  
 بکتابت در باب  
 در بیان  
 از رنگینی و حسن  
 اخلاق است که رنگ  
 آخرت و فی کبر و  
 ابد الابد برقرار ماند  
 معاف نموده شود  
 یعنی خود را در رنگ  
 ریش دارد داشته باشد  
 در آن بود و غایت



یاده بندگی در تعریف رقص میزبان حسا درین پیریزی از عزیزان

نخل آورده تازه درین دیار وارده شده که چون اسم خود عزیز دلبها و بفرغ جهره  
 بشنود بوقت پنهان <sup>بر دستن تا خفتن ۱۲</sup>

نمیع محفلها قلم در تیزی نوک سنان مگر کانش دو لخت میگرد و در زبان و قلم بر سنگدلی  
 رخت کوئی و تند خوئی دلبها باینه اش که خست رقص می اگر رشته نگاه نظر کسان میسبای  
 ای سخت ۹۱۳

سلسله محبت برایش نیکنند از تیزی چاکدستی مردم قدم بر فرق زیره که در برم  
 ملک لاف یکتائی میزند ز یاد و نغمه سیرانی که اگر دست چیدادش نگیرد و بصد آجا نغز  
 ای سیرانی ۹۱۴

ز کوشش خفته که در گلشن جهان سر برده ای شهنوائی میکشد کشد این بیت بدیهیه  
 وقت قصه واقع شده بیت رقص بر حسن دم مکر باندھے صنم عاشقان کعبه کی

و رے کمر بتقریب بعضی اغره دیدن این قسم عزیزان جفاجوی تشین خاکشرو میاید  
 لیکن بخیر و سرور و زلفه زان بدل از دیک از دیده دور بر خطه آتش زان و فراق  
 ای بوی ۱۲

بیکر در دیت بی تو ز سیر باغچه دل واکند کسی با چشم مستطرحه تماشا کند کسی  
 زود بیاید و زنگ غم از آئینه دلبها زواید و السلام بنواب سعادت خان  
 ای در فراق باز یاده ۱۳

و صاحب قدر در این قدیم الاحسان لالت شدت مرض خیر طلب یاده از انست که

بمعرض اظهار در آید هر چند حکم آنکه کریمه لا تقطوع لیس رحمة الله از جناب فی مطلق  
 شفاست لیکن بمصدق اینکه سبب انگار که اولش عدم اعراض فناست و در حق او  
 امکان ثبات بقا خطا است و اندیشه ظهور امر ناگزیر که بیچ دی حیا از ان کریم است  
 اکثر گریبان گیر خاطر شب و فکر ادای قرض که سوا قرض مردم و وطنین ملک بتوقع  
 نقصان بزرگان قدرت ان قریب بچهل و پنجاه رسیده صفحہ دل ابا بنیجہ غم میخشد  
 چون ادای قرض کور با فعل بوجہ مقتضاست و تسلی قرضخواهان اطمینان هر خود خطه  
 کشمش و اماند با ضرر و اماند و است که خدمت متعلقه حضور طلب نام نور شمی  
 غلام رسول خان باقبال عالی خدمات عمده میتواند سر بر راه نمود و مقرر شود تا قرضخواهان  
 توابع الواقی مطابق با باشند و غیر طلب صعوبت این فکر که سخت تر از مرص است جمله  
 نجات یافته دمی چنانکه باقی است با سود کی در سائیه بلند پایه سیر بر سبب کار  
 کاریک کس سیمان شود و زوریائی حمت چه نقصان شود و زیاده چه عرض را  
 الله الحمد المنة که بعدد ممت و رود کمیت آمد و نواز شنائمه نامی صاحب پرستان  
 لم یألف می صداقت سر نشان مد ظله الرحمان سمر السار ذره عقبت و من محمد را

که باید مستر بنیاد و دعا از دایم مرتب عمر و قبال افضل شمال روز شنب و شنب روز  
 میرساند چون ماه و مهر باوج <sup>المرحوم</sup> انتخاب رسانید <sup>مفعول</sup> رسید قاصد آوردان جابجائی  
 بنام کم شده نامی نخست نامی و قریح <sup>بای و صحت ۱۲</sup> مقدمان <sup>المرحوم</sup> نشست <sup>المرحوم</sup> سمات که بوجه ششمی  
 اردی بقیع انجامیده بمقتضای شریعت خاطر فارز ساعتی بصرای نام کشید آخر الامر  
 معنی آن <sup>عسای</sup> تکره و اشیا و خویش <sup>لکم</sup> در نظر نام صورت  
 کشته تسلی با بخشید <sup>پست</sup> کرد و مالت <sup>عده</sup> و پرفنی <sup>بهرنی</sup> را برده <sup>بهرنی</sup> و با  
 آن منبع افضل از دولت <sup>زوال</sup> علومت عطا فرموده است که محل و کوهر نظر کیمیا  
 عاقبت نکیرش از سکر نیز نازش ندارد <sup>پست</sup> این است حوادث کی نماید تنگ و  
 آب ریاضت کجاست که در صحرای میوه چون انقلاب یوزگار یقینی است بفضل الهی امید  
 است که غم و بقیع این احوال بر طالع نیز نگر دو و شایه جمعیت بوجه موهبه و نماید  
 بیت رسیده مژده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماید چنین نیز غم نخواهد ماند  
 تا ظهور و نه نکیر یقین که در جمیع امور احتیاط موفور تا مقدر منظور نظر و درین خواهد بود  
 مصلحت به اتمام حکمت آموزی چه حاصل از احوال خود چه عرض نماید که با وجود بزرگان

یعنی شایسته  
 نافذ در رسیدن احکام  
 وی بنابر شایسته  
 قریح که در مالت  
 آن مصلحت اول شده  
 و مصلحت ثانوی علت غری  
 خود دفع بقیع کرد  
 دشمن بیک  
 خدمت بیک  
 چه آن حال بود  
 ثوابت در زمین بود  
 و این بود و در این  
 و این را این را این بود  
 قصد آنکه تو بیک  
 نواز و در جهت مذمت  
 رسید که از دست و  
 دشمن خلاص یافتی  
 پس این محل شایسته  
 نه جای نمی



نقاب چهره آرزوی روزی می کشید از فیض طاعت آن روشن گشته بود و باین معنی که تو گنج  
 النهار و توج النهار فی الیل بعرضه صورت شفاف دل و دیده الم دوری ضروری دیده  
 بتصور اول دولت بنمائی نور تازه و سپهر انداز یافته است قاصد رسید و خست  
 مشام شد در چنین نامه داشت گزافه سخن و امشب الین عید فرخ فال را بر جمیع  
 تقدیرات  
 تقدیرات شمال مبارک بیاورن کند و بعید آید که چندان بعید نیست مخلصان قریب  
 بعید را بکام دل کامیاب دولت همی گرامی گرداناد این دعا را من جمله جهان این  
 تا ظهور این و همی آئین مترصد یاد فرمایند است زیاده شوق و الدعا بمواف  
 طالب محی الدین خان عرض داشت فدوی صداقت آئین محمدین کلماتی  
 رازیب فرق عبودیت ساخته بعضی را بیا بیا بنجاب فیضیاب مستطابا علی القاب سجات  
 گستر آفتاب زره پرور میرساند چون و این حق و مقدر مطلق در هر زمان مستند  
 را بوجود قدر دانی بوقوع مجتهد که عالمی در سایه عالی پایه اش بکام دل کامیاب تواند  
 امروز سعاد افروز ذات ذات الحسنات مظهر تم قدرش و فیض حاصل از این  
 ایند فدوی انما که عمری خدمت بزرگان قدر دان کسب سعادت نموده با وجود عدم و

دولت قدم بوحلقه بندگی جناب عالی در گوش جان افکنده عزم هم دارد که بقیه عمر ظلالت  
 بسزدارگ برود و پروانه که است نشان در همسرا سر بسندی تا بدیاجمعه که دارد سعاد و ملازمت  
 حاصل نموده که مقصود بچنگ آرد و جوهر جانانی بر روی کار آورده که بوفضل کرم با هم صرح  
 دلیری بین دزدانده بندگی و عزم بندگی تا زندگی را بی هیچ داری بجا بدهد که ایام اول است  
 سخی را که نشا و اندوه صلیت و صلات و استقامت که اگر عشرت شیرین است که بالفعل محسوس  
 متصور بود با بقای حیات ستار بود، جوهر دوری از حضور فیض نمودار از اینجا که ذکر کرده در میان  
 اختیار این دوری خفته صفی سینه زانها جنس میباشند و تکرار این شعر بر دم تازه بر جلال  
 می پدید آید مانده ام دوست فرزندم زین کینه نازده ام شرمند ام بهر خیر جلال  
 من از این ناخود بخواند که با میگوید بیان نمودن بکمال الطایفه الباطن طاکم از این مجلس خفیه نمیشوند  
 زبانی را در غزل لاله است بر لب سیمیده و حلقه از چهره جان باطن خواست شود صریح چون سخن  
 بود نام خفته اگر چه خدشهای قد و زیاده رین مستوجب تو جویی لیکن اینهمه فراموشی که گاه  
 بعد از ما به بغایت غایت مهربان یا انسا نکرد و مقتضای فضل و کرم آن که انفراد نیست  
 من خود در طوایف کایت نکشایم خود که فراموشی احباب هم نیست با حقان است گویا که در

دولت قدم بوحلقه بندگی  
 جان افکنده عزم هم دارد  
 بقیه عمر ظلالت  
 بسزدارگ برود و پروانه  
 که است نشان در همسرا  
 سر بسندی تا بدیاجمعه  
 که دارد سعاد و ملازمت  
 حاصل نموده که مقصود  
 بچنگ آرد و جوهر جانانی  
 بر روی کار آورده که  
 بوفضل کرم با هم صرح  
 دلیری بین دزدانده  
 بندگی و عزم بندگی  
 تا زندگی را بی هیچ داری  
 بجا بدهد که ایام اول  
 است سخی را که نشا و  
 اندوه صلیت و صلات و  
 استقامت که اگر عشرت  
 شیرین است که بالفعل  
 محسوس متصور بود با  
 بقای حیات ستار بود  
 جوهر دوری از حضور  
 فیض نمودار از اینجا  
 که ذکر کرده در میان  
 اختیار این دوری خفته  
 صفی سینه زانها جنس  
 میباشند و تکرار این  
 شعر بر دم تازه بر جلال  
 می پدید آید مانده ام  
 دوست فرزندم زین کینه  
 نازده ام شرمند ام بهر  
 خیر جلال من از این ناخود  
 بخواند که با میگوید  
 بیان نمودن بکمال  
 الطایفه الباطن طاکم  
 از این مجلس خفیه  
 نمیشوند زبانی را  
 در غزل لاله است بر لب  
 سیمیده و حلقه از  
 چهره جان باطن خواست  
 شود صریح چون سخن  
 بود نام خفته اگر چه  
 خدشهای قد و زیاده  
 رین مستوجب تو جویی  
 لیکن اینهمه فراموشی  
 که گاه بعد از ما به  
 بغایت غایت مهربان  
 یا انسا نکرد و مقتضای  
 فضل و کرم آن که  
 انفراد نیست من خود  
 در طوایف کایت نکشایم  
 خود که فراموشی احباب  
 هم نیست با حقان است  
 گویا که در



Indonesische Museum of the

of the Museum of the

Indonesian

39-49

139

99